

فصل بیست و سوم

آیا کودتای ۲۸ مرداد برنامه‌ریزی شده بود؟

مقدمه

آنچه از بررسی و تعمق در اسناد و نوشته‌های موجود و اظهارات شاهدان عینی دستگیرم شده، این است که برای روز ۲۸ مرداد، طرح کودتائی به قصد سرنگون ساختن حکومت دکتر مصدق برنامه‌ریزی نشده بود. در این نوشته می‌کوشم این نظرگاه را روشن سازم. این امر به ویژه از آن جهت نیز ضرورت دارد که عقیده برخی، خلاف آن است. معمولاً وقایعی را که در روز ۲۸ مرداد ۳۲ رخ دادند، که منجر به سقوط دولت ملی دکتر مصدق شد، رویدادهایی طبق نقشه و برنامه و هدایت شده از مرکز واحد کودتاجیان می‌دانند. کرمیت روزولت مدعی است، کودتای ۲۸ مرداد را او برنامه‌ریزی کرده است. می‌نویسد: عصر دوشنبه ۲۶ مرداد به عوامل خود (برادران بوسکه)، در يك صحبت تلفنی گفتم: «۲۸ مرداد باید روز موعود باشد. جواب دادند، حاضرند!» اما به راستی، جز ادعا و گزافه‌گوئی‌های شخصی روزولت، که سرچشمه اغلب گمراهی‌هاست، گواهی و سند معتبر و استواری در دست نیست که آن را تأیید نماید. حتی همان کتاب روزولت چنان سرشار از تناقضات است که تأمل در آن، درماندگی و بیچارگی او را در فاصله ۲۵ تا ۲۸ مرداد و بی‌برنامگی و بی‌خبری‌اش را نشان می‌دهد، چه رسد به سازماندهی کودتای دیگر!

ریشه‌ی عواملی را که در ۲۸ مرداد ۳۲ به پیروزی دشمنان نهضت ملی انجامید، تا حدی باید در جریانات روزهای قبل از آن و به ویژه در سلسله حوادث پیش‌بینی نشده و غیرمنتظره و اتفاقات خودجوش آن روز جستجو کرد. رویدادهایی که دست به دست هم دادند و از آشوب و غارتگری مشتی ارادل و اوپاش در صبح آن روز، فاجعه شوم ۲۸ مرداد را آفریدند. تصور «کودتای دوم»، همچون عملیات از پیش برنامه‌ریزی شده، به مثابه طرح جانشین برای جبران شکست کودتای ۲۵ مرداد و یا نقشه‌ای که در همان یکی دو روز آشفته‌گی و از هم گسیخته‌گی اردوی کودتاچیان طرح شده باشد، نه با داده‌های معتبر می‌خواند و نه با امکانات و وضع آشفته و از هم گسیخته‌ی دشمنان نهضت ملی در آن اوضاع و احوال، جور درمی‌آید.

در برابر این سؤال نیز که: آیا کودتای ۲۸ مرداد شکست‌ناپذیر بود؟ پاسخ من منفی است. تقریباً همه کادرها و اعضای حزب، که در آن روز شوم، در خیابانهای تهران با نگرانی ناظر اوضاع بودند و برای مقابله با آشوبگران، بی‌صبرانه در انتظار دستور رهبری خون دل می‌خوردند، یقین داشتند که: کودتا شکست‌پذیر بود. اتفاقاً کیانوری نیز در گذشته و تا جمهوری اسلامی، مدافع همین دیدگاه بود و در نامه به کمیته مرکزی مقیم مسکو می‌نوشت: «با در نظر گرفتن دامنه توطئه و شرایط عینی روز ۲۸ مرداد، اگر با همان نیروهای موجود با وسایل ناچیز موجود به میدان می‌آمدیم (مقارن ظهر) احتمال پیروزی برای دشمن وجود نداشت. حرکت ما باعث می‌شد که نیروهای طرفدار مصدق از بهت و غافلگیری خارج شوند و در مقابل نیروی ناچیز حمله‌کننده مقاومت کنند».^۱

کیانوری در همین نامه، سایر اعضای هیأت اجراییه را بدرستی متهم می‌کند که برای «ماستمالی کردن» مسئولیت سنگین و «تبرئه‌ی خود»، در تحلیلی که از کودتا (در جزوه معروف «درباره ۲۸ مرداد») ارائه داده‌اند: «نیروهای دشمن خیلی بیش از آنچه واقعاً بود و نیروهای خودی و ضد کودتا خیلی کمتر از واقعیت به حساب آمده تا نتیجه‌گیری شود که شکست اجتناب‌ناپذیر بوده و اگر کمیته مرکزی در دوران یک سال پس از سی تیر هیچ‌گونه نقضی در کارش نبود، باز هم شکست حتمی بود».

کیانوری امروز در حال و هوای دیگری به سر می‌برد. هدف او برخلاف آن روزها، نه جلب سمپاتی کادرها و اعضای حزب در برابر رقیبان، بلکه صاف و ساده همان «ماستمالی کردن» سیاست و هنجار مجموعه رهبری است، که خود تنها بازمانده آن می‌باشد. لذا اکنون

او درست همان استدلال آن روزی مخالفان خود در هیأت اجرائیه را به کار گرفته است. شایان توجه است که کیانوری در خاطرات خود تنها يك نکته از نامه مفصل یاد شده را، «تصحیح» نموده، و آن همین نظریه امکان مقابله با کودتای ۲۸ مرداد و احتمال شکست آن است! کیانوری در توضیح خود چنین متذکر می‌شود: «در نامه فوق من چنین اظهار نظر کرده بودم که گویا اگر ما در ۲۸ مرداد نیروهای محدود حزبی را به خیابان‌ها می‌فرستادیم به احتمال زیاد کودتا پیروز نمی‌شد. این ارزیابی نادرست بود و بر این پایه بود که ما از ژرفای اقدامات سازمانهای جاسوسی امپریالیستی و دامنه آمادگی نیروهای ضدانقلابی اطلاع دقیقی نداشتیم. ما از جریانات روزهای ۲۷ و ۲۸ مرداد شهرستانها هم اطلاع نداشتیم، مدت‌ها پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ اطلاعات دقیق از دامنه آمادگی نیروهای کودتا به دست ما رسید و بر همین پایه هم در پلنوم چهارم هیچ‌يك از افراد کمیته مرکزی و کادرها و حتی خود من نیز با آن ارزیابی موافقت نداشتیم».^۲

درباره اصل موضوع و اظهارنظرها و مواضع کیانوری و دامنه تدارک و آمادگی دشمنان نهضت ملی و نیز امکان جلوگیری از کودتا، به تفصیل صحبت خواهد شد. در این جا فقط این نکته را خاطرنشان کنم که آنچه او به شرکت کنندگان در پلنوم چهارم نسبت می‌دهد، نادرست می‌باشد. کافی است به قطعه‌نامه پلنوم در این مورد که بعداً به اطلاعاتان خواهد رسید، عنایت شود.

وضعیت کودتاچیان پس از ۲۵ مرداد

قبل از هر چیز، نظری به امکانات و وضع روحی کودتاچیان و حامیان آمریکائی - انگلیسی آنها در آن روزها بیفکنیم:

الف - محمدرضاشاه

محور اصلی اردوی کودتاچیان، بامداد روز ۲۵ مرداد پس از چند شب بی‌خوابی و هول و هراس، بی‌درنگ پس از شنیدن اعلامیه دولت از رادیو تهران، سراسیمه و وحشت‌زده از کشور فرار می‌کند. سرهنگ ستاد هوائی غلامرضا مصور رحمانی، که در آن روزها وابسته نظامی ایران در بغداد بود، می‌نویسد: «شتاب و دستپاچگی شاه در فرار به حدی بود که نتوانسته بود لباس خود را مرتب کند. او حتی جوراب به پا نداشت».^۳

در تلگرافی که آقای بری (Berry)، سفیر آمریکا در عراق به وزارت امور خارجه

کشور متبوعش درباره ملاقات خود با محمدرضا شاه در بغداد بتاريخ ۲۶ مرداد ماه ۱۳۳۲ مخابره می‌کند، روحیه درهم شکسته و یأس آمیز شاه به خوبی منعکس است. متن کامل این سند را بخاطر اهمیت آن در رابطه با بحث حاضر و اطلاعات جالبی که در باره کودتای ۲۵ مرداد دربر دارد، در زیر نقل می‌کنم:

سند شماره ۳۴۵ - تلگراف از سفیر آمریکا در عراق، آقای بری به وزارت امور خارجه آمریکا. (شماره بایگانی 1753 - 788.00/80)

بکلی سرّی - فوری - بغداد ۱۷ اوت ۱۹۵۳ (۲۶ مرداد ماه ۱۳۳۲)

فقط برای کفیل وزارت خارجه. منتشر نشود.

شاه ایران از طریق دولت عراق خواستار ملاقات با من شده است. برای اینکه اطلاعات دست اول و از دیدگاه خود شاه از حوادث اخیر ایران برای وزارت خارجه کسب کنم؛ و احساسات غرب گرانی ذاتی او را بیدار کنم، و سیاست وزارت امور خارجه را در پشتیبانی از او یادآور شوم؛ ساعت نه و نیم دیشب، در مهمانسرای ویژه دولت عراق که شاه را در آنجا مسکن داده‌اند، مخفیانه به دیدار شاه رفتم. شاه پس از سه شب بیخوابی، خسته و شکسته می‌نمود و از چرخش حوادث حیرت زده بود. اما در برابر آمریکا هیچ ناخرسندی و گلایه‌ای ابراز نمی‌داشت...

شاه گفت که در هفته‌های اخیر بیش از پیش احساس می‌کرد که باید جلوی مصدق را بنحوی بگیرد، چون او در زیر پا گذاشتن قانون اساسی گستاخ تر شده بود. بنابراین هنگامیکه دو هفته پیش پیشنهاد شد که او از يك کودتای نظامی حمایت کند، این اندیشه را پذیرفته بود. ولی بعد که بهتر فکر کرده بود به این نتیجه رسیده بود که عمل شاه باید در محدوده اختیارات قانونی، او باشد و بنابراین کودتا موردی ندارد. از این رو... وی تصمیم می‌گیرد که حکم نخست‌وزیری سرلشگر زاهدی را به جای مصدق صادر کند. شاه بعد از اینکه خاطر جمع شده بود که همه کارها و تمهیدات انجام پذیرفته و امکان ناکامی نیست، تهران را بقصد کاخ ییلاقی مشرف به دریای خزر ترك کرده بود، تا با این ترفند مصدق را غافلگیر کند. سه روز بعد فرمان انتصاب سرلشگر زاهدی را توسط يك سرهنگ (نصیری) مورد اطمینان به تهران فرستاده بود. فرمان به سرلشگر زاهدی تسلیم شده و او را در برگزیدن زمان و شیوه اعلان فرمان به مصدق آزاد گذاشته بود. شاه انتظار داشت که در همان روز عملیات شروع شود ولی عملیاتی صورت نگرفت، زیرا پیام ظاهراً دیروقت روز رسیده

بود. روز بعد هم خبری نشد، چون روز تعطیل بود. روز سوم دکتر مصدق به شکلی خبردار شده و فرصت کرده بود اقدامات پیشگیرانه را با موفقیت شروع کند، و به این ترتیب هنگامیکه جناب سرهنگ به خانه مصدق می‌رود درجا دستگیر می‌شود.

صبح امروز شاه، قصر کنار دریای خود را همراه با يك خلبان، يك خدمه دربار و شهبانو در يك هواپیمای بیج کرافت (Beechcroft) ترك نمود و ساعت ۱۵/۱۰ وارد بغداد شد. ملك فيصل هم ساعت ۱۱ از اردن هاشمی بازگشت. امروز بعدازظهر شاه به دیدن ملك فيصل رفت و او هم به دیدار شاه آمد و مراتب مهمان‌نوازی خود را ابراز داشت. هرچند بنظر می‌آمد ملك فيصل در فقدان عمویش که در قاهره است از رویدادهای اخیر قدری جا خورده است.

شاه گفت که درنظر دارد بزودی و شاید همین فردا، بیانیه‌ای صادر کند. ولی لازم است که ابتدا اوضاع طهران به اطلاع او برسد. او سعی می‌کند دست نگهدارد تا راهنمایی‌هایی به او داده شود. ولی فشار برای صدور بیانیه زیاد و روزافزون است. او قصد دارد در بیانیه اعلام کند که سه روز پیش مصدق را عزل و سر لشگر زاهدی را بجای او به نخست‌وزیری منصوب کرده، بدلیل اینکه مصدق مستمراً از قانون اساسی کشور عدول می‌کرده است. از آنجا که او هنگام نشستن به تخت سلطنت سوگند خورده که نگهدار قانون اساسی باشد چاره‌ای جز این نداشته است که دولت مصدق را به علت عدول از قانون معزول کند. زمانیکه معلوم شد که فرامین او نادیده گرفته شده بناچار کشور را ترك نموده تا از خونریزی و آسیب‌های بیشتر جلوگیری شود. او آماده است که هر زمان که بتواند در خدمت مردم ایران باشد به کشور بازگردد و فعلاً برای بقا و استقلال ایران دعا می‌کند. ایرانیان واقعی هرگز نخواهند گذاشت که کشورشان زیر یوغ حزب غیرقانونی توده بیفتد.

شاه اضافه کرد که برای او بکلی باور نکردنی است که چطور نقشه به شکست انجامید. افسران مورد اعتماد او در کاخ سلطنتی اطمینان داشتند که نقشه به موفقیت خواهد انجامید. اکنون او برای گام بعدی خود، احتیاج به اطلاعات و اخبار و راهنمایی دارد. او فکر می‌کند که نباید بیش از دو سه روزی در بغداد بماند. نخست می‌خواهد به اروپا و سپس امیدوار است که احتمالاً به آمریکا برود. وی اضافه کرد که مجبور است بزودی کاری برای خود دست‌وپا کند چون عیال‌وار است و امکانات مالی او در خارج از ایران بسیار محدود و اندك است. من (یعنی سفیر) سعی کردم به او دلگرمی بدهم که امیدوارم

وی بزودی بتواند به کشور خود و به سلطنت بر مردم خود که برای آنها آنقدر زحمت کشیده بازگردد. ولی شاه نومیدانه گفت که مصدق بکلی دیوانه است و بی نهایت حسود و مانند بیری است که می خواهد بر هر جنبه‌ای که فکر می کند قصد او دارد چنگ بیندازد. شاه معتقد است که مصدق فکر می کند می تواند با حزب توده کنار بیاید و سپس آنها را فریب داده و از میدان به در کند. اما با این کار، مصدق دکتر بنش (Dr. Benes) ایران خواهد شد. [اشاره شاه به رئیس جمهور چکسلواکی است که با کمونیست‌ها پیمان بست و بعد خودکشی کرد].

اگر در صورت شکست کودتای ۲۵ مرداد، عملیات دیگری برای براندازی حکومت مصدق پیش‌بینی و طراحی شده بود، و یا اگر اندک امیدی برای تغییر وضع وجود داشت، آیا باز هم شاه با این بی‌خبری و لحن و روحیه سخن می‌گفت؟ اگر شاه نسبت به آینده‌اش کاملاً مأیوس نبود، آیا امکان داشت به فکر مهاجرت به آمریکا و کسب و کار برای تأمین معاش خانواده باشد؟

ب - قاطبه سران کودتا

نظیر سرهنگ نصیری مجری کودتا، سرتیپ باتمانقلیچ رئیس ستاد دولت کودتا، سرهنگ اخوی، سرهنگ زند کریمی رئیس ستاد کودتاچیان، سرهنگ اسکندر آزموده، سرتیپ شیبانی و عده دیگر دستگیر و تقریباً همه گارد شاهنشاهی خلع سلاح شده بود. حال آنکه فرماندهان تیپ‌های رزمی تهران، یا به حکومت مصدق وفادار بودند و یا بی طرف ماندند. سرهنگ غلامرضا نجاتی با آگاهی از وضع ارتشیان می‌نویسد: «در مردادماه ۱۳۳۲ در تهران، پنج تیپ رزمی وجود داشت و صدها تن افسر و درجه‌دار در پادگان‌های تهران حضور داشتند. ولی کودتاچیان با همه کوششی که به عمل آوردند، نتوانستند حتی یکی از یکان‌های رزمی را با خود همراه کنند. در شب ۲۵ مرداد نیز، سرهنگ نعمت‌الله نصیری، با وجود تدارکات قبلی، با سه کامیون سرباز و چند تن افسر و درجه‌دار گارد سلطنتی، به بهانه ابلاغ فرمان شاه، در صدد دستگیری نخست‌وزیر بود. در کودتای ۲۸ مرداد نیز، کودتاچیان امیدی به همکاری واحدهای نظامی پادگان تهران نداشتند. به همین دلیل بود که در جلب همکاری سرهنگ تیمور بختیار فرمانده تیپ زرهی کرمانشاه و سرتیپ دولو، فرمانده لشکر اصفهان برآمدند».^۴

با انحلال نهائی مجلس هفدهم در صبح روز ۲۵ مرداد، یکی از مراکز تحریک دائمی

علیه حکومت مصدق از میان برداشته شد. در يك كلام، تناسب نیروها به طور چشمگیری به نفع هواداران نهضت ملی تغییر یافته و ضربه روحی شدیدی به کودتاچیان وارد آمده بود. حلقه محاصره علیه سرلشگر زاهدی تنگ‌تر می‌شد و بی‌تردید اگر حکومت مصدق کمی دوام می‌یافت، باقیمانده کودتاچیان نیز دستگیر می‌شدند و امیدی برای اقدام از پایتخت نبود. لذا زاهدی از همان عصر روز ۲۵ مرداد، به فکر نقل مکان به یکی از شهرستانها می‌افتد تا عملیات علیه حکومت مصدق را از خارج تهران سازماندهی کند.

جریان امر را فواد روحانی به نقل از یکی از افسران کودتا چنین شرح می‌دهد: عصر روز ۲۵ مرداد، سرلشگر زاهدی به محلی در خیابان بهار منتقل می‌شود. «نزدیکان و مشاورانش نیز آن‌جا رفتند و يك بحث و گفتگوی طولانی صورت گرفت». در این جلسه تصمیم گرفته می‌شود که فرمان شاه مبنی بر عزل دکتر مصدق به طور وسیعی در شهر پخش شود. و «اعلامیه‌ای به امضای سرلشگر زاهدی در مقام نخست‌وزیر به آن اضافه شود... ضمناً زاهدی اظهار کرد که به نظر او مصلحت در آن است که او به شهر مناسب دیگری رفته و آن‌جا حکومتی به نام «ایران آزاد» برقرار کند تا از آنجا اقدامات لازم برای برانداختن حکومت غاصب به عمل آید... در تعقیب این بحث قرار بر این شد که چه از نظر بررسی امکانات عملی نمودن نظر سرلشگر و چه برای تقاضای فرستادن قوای کمکی به مرکز، دو مأمور یکی به اصفهان [اردشیر زاهدی] و دیگری به کرمانشاه [سرهنک فرزندگان] برای اخذ تماس با فرماندهان لشگر اعزام شوند. این دو نفر یکی در ساعات آخر شب ۲۵ مرداد و دیگری در ساعات اول صبح ۲۶ مرداد حرکت کردند». ^۶ این روایت با کم و بیش اختلاف در خاطرات اردشیر زاهدی و سرتیپ گیلانشاه در کتاب «۵ روز رستاخیز ملت ایران» صفحات ۱۷۹ - ۱۷۷ درج شده است.

اطلاعاتی که رهبری حزب توده از راه افراد نفوذی خود در میان کودتاچیان بدست آورده بود، در تأیید این برنامه است. کیانوری در خاطرات خود پس از تأکید بر این که پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد کودتاچیان مخفی کاری را به حد اعلی رسانده بودند، می‌گوید: «تنها خبری که از محافل کودتا بدست ما رسید در شب ۲۷ مرداد بود که سرهنک مبشری به من اطلاع داد که کودتاچیان پس از شکست و فرار شاه تصمیم گرفته‌اند که نقشه جانشین کودتا را اجرا کنند. یعنی دولت زاهدی را در جنوب تشکیل دهند و با پشتیبانی لشگرهای اصفهان، شیراز، خوزستان و تیپ کرمانشاه، به تهران حمله کنند». ^۶

اما چنانکه خواهیم دید، مأموریت فرستادگان سرلشگر زاهدی، که تمام استراتژی بعدی او بر آن استوار بود، چندان موفقیت آمیز نبود. کریمیت روزولت می نویسد: مأموریت اردشیر زاهدی نومید کننده بود. سر تیپ دولو [فرمانده لشگر]: «صاف و ساده بسیار محتاط بود. فرمان شاه مورد قبول او بود. منتهی در اثربذیری آن تردید داشت. وی از روی احتیاط توضیح داده بود که نه مخالف شاه است و نه هوادار مصدق! همین قدر، در حال حاضر مایل به جانبداری از هیچ طرف نیست».^۷ احتمالاً روزولت این جریان را مستقیماً از اردشیر زاهدی نشنیده است. زیرا او مدعی است که قصدش از مسافرت به اصفهان فقط ملاقات با سرهنگ زاهدی و سرهنگ ضرغام، معاون فرمانده لشگر بود. با وجود این، اظهارات روزولت، فضای آن روز اصفهان را منعکس می کند. زیرا می دانیم که رادیو اصفهان تا دیروقت روز ۲۸ مرداد برنامه هایی در دفاع از حکومت دکتر مصدق پخش می کرد و کشاورز صدر، فرماندار اصفهان، از هواداران پروپاقرص حکومت بود. در یادداشتی که کابل (Cabel) جانشین رئیس سازمان «سیا» همان روز ۲۸ مرداد از وقایع روز به رئیس جمهور گزارش داده و در آن، خبر پنهان شدن دکتر مصدق و سقوط حکومت او را اعلام داشته، از جمله قید شده است: «ولی رادیو اصفهان در یک پخش صدا که ضبط شده، خود را هم چنان وفادار به مصدق اعلام کرده است». در گزارشی که سفیر آمریکا روز ۲۹ مرداد، از وقایع روز ۲۸ مرداد در تهران و شهرستانها به وزیر خارجه آمریکا مخابره نموده، در مورد اصفهان چنین قید شده است: «گزارشی مبنی بر مقاومت در اصفهان رسیده است». این اخبار می رساند که فرمانده لشگر اصفهان دست کم موضع بی طرفانه گرفته بود. ناگفته نماند که بنا به توضیحات اردشیر زاهدی^۸ سرهنگ ضرغام (معاون فرمانده لشگر) و سرهنگ زاهدی، آمادگی خود را برای همکاری با سرلشگر زاهدی اعلام می دارند.

در باره نقش تیپ کرمانشاه به فرماندهی سرهنگ تیمور بختیار، در همه روایتها زیاد غلو شده است. آنچه سرهنگ فرزندگان، که مأموریت ملاقات با تیمور بختیار را عهده داشت، در این باره می گوید، در چند کلمه عبارت از آمادگی او برای همکاری با کودتاجیان است. تصمیمی که مشترکاً می گیرند، این است که «اگر فرمانده جدیدی به کرمانشاه اعزام شود دستگیر و بازداشت گردد و منتظر نظریات ستاد مخفی سرلشگر زاهدی باشند تا هر تصمیمی اتخاذ شود بلافاصله شروع به عمل نماید».^۹ اما کریمیت روزولت که درگرافه گویی استاد است، از زبان همان سرهنگ فرزندگان نقل می کند: «سرهنگ [بختیار]، بامداد فردا

[روز ۲۸ مرداد] با تانک و زره‌پوش راه می‌افتد. و اگر لازم شد خواهد جنگید». ^{۱۰} مارک گازبوروسکی که احتمالاً از او برداشت نموده، می‌نویسد: «سرهنک تیمور بختیار، فرمانده تیپ کرمانشاه در رأس يك ستون رزمی عازم تهران شد». ^{۱۱} متأسفانه برخی از پژوهشگران ایرانی نیز روایت روزولت را حقیقت پنداشته و در بررسی خود عیناً نقل کرده‌اند.

بی‌تردید، تیمور بختیار که جاه‌پرست و فرصت‌طلب بود، به فرستاده زاهدی به طور شفاهی قول همکاری می‌دهد، ولی از جای خود تکان نمی‌خورد. خود این دلیل مهمی است که برای روز چهارشنبه ۲۸ مرداد، برنامه‌ای در تهران پیش‌بینی و طراحی نشده بود. او هم‌زمان، با سرتیپ ریاحی نیز ارتباط دائمی داشت. خلاصه با مراکز قدرت سرگرم مغازله بود. داریوش فروهر در گفتگویی، یادآور شد که «تیمور بختیار حتی تا صبح ۳۰ مرداد مرتب پیش عبدالحسین اردلان که استاندار کرمانشاه بود می‌آمد و می‌گفت: «جناب آقای استاندار امری ندارید؟! سرهنک بختیار فقط پس از آن که خبر سقوط حکومت دکتر مصدق از رادیو اعلام می‌شود و سرلشگر زاهدی بر مسند قدرت می‌نشیند، عصر روز چهارشنبه ۲۸ مرداد نیروهای خود را راهی تهران می‌کند، که روز ۲۹ مرداد ماه وارد تهران شدند. اما خود او همچنان در کرمانشاه می‌ماند. مطلب شگفت‌آوری که شاید کمتر کسی از آن باخبر است، این است که فرمانده گردان زرهی تیپ کرمانشاه که در رأس نیروی اعزامی به تهران قرار داشت، سرگرد پیاده عبدالعزیز رستمی گوران، از اعضای غیرتمند و شجاع سازمان افسران توده‌ای بود. برای آشنایی با واقعیت نقش سرهنک تیمور بختیار در کودتای ۲۸ مرداد، نامه تکان‌دهنده و عبرت‌انگیز سرگرد عبدالعزیز رستمی گوران را از نظر خوانندگان می‌گذرانم. این نامه در پاسخ به سؤال‌های متعددی نوشته شده است که من از طریق فریدون آذر نور، دوست نزدیک و هم‌رزم او، مطرح ساخته بودم:

«نامه‌ات را عصر امروز ۱۹/۵/۹۴ دریافت نمودم. از من خواسته‌ای تا به پرسشهای مطرح‌شده در آن پاسخ دهم. حال اگر بگویم یادآوری خاطرات گذشته و از دست رفتن صدها فرصت طلایی بنوبه خود شکنجه‌ایست که بار اعصاب را زیاد می‌کند. معهذا در امتثال امر آن رفیق مهربان به يك يك سؤالات جواب می‌دهم و به حقیقت و راستی آنها ایمان دارم ابتدا از بیوگرافی مرحوم تیمور بختیار شروع می‌کنم.

۱- بختیار انسانی فرصت‌طلب به تمام معنی و به حد افراط مقام‌پرست و مانند اکثر سران ایل بختیاری از خاندان پهلوی متنفر بود. معهذا تظاهر به شاه‌دوستی می‌کرد. از

شجاعت و سایر خصوصیات ایل و عشایری بی بهره نبود. اما این ویژگیها را با بی رحمی و خشونت توأم کرده بود. وقتی در ستاد لشکر گارد به فرماندهی آریانا خدمت می کرد، توسط سرهنگ حسینعلی اشرفی با او آشنا شدم. آن زمان فقط يك سرهنگ معمولی، حتی اطلاعات نظامی درستی هم نداشت. ولی بعدها در جریان داستان یاغیگری ابوالقاسم خان بختیاری و سپس فرماندهی تیپ کرمانشاه به قول معروف سری تو سرها آورد و روی همین اصل، کودتاگران روی او حساب کرده بودند. نمی دانم در من چه نقطه ضعف وجود داشت که تیمور بختیار با من خیلی مهربان و خصوصی رفتار می کرد و حسن ظن او در محاکمات و بازپرسی ام بدرد خورد.

۲- با کاراکتر و صفاتی که برای تیمور بختیار اشعار داشتم، قطع دارم که به کودتاجیان جواب مثبت داده است، و در عین حال به مقام منیع نخست وزیر (آقای دکتر مصدق) هم اظهار عبودیت نموده است. از سران رده بالای ایل بختیاری نبود که با انگلیسی ها رابطه مستقیم داشته باشد، ولی در عوض تشنه این وابستگی بود که در مقام ریاست سازمان امنیت به آن دست یافت. اما من از تاریخ دقیق تماسش با کودتاگران بی اطلاعم.

۳- در نیمه های مرداد ۳۲ به من ابلاغ شد که گردان را در آمادگی رزمی درجه يك نگاهدارم. حتی خواربار يك هفته افراد هم آماده شده بود که به کامیونها بار شود. آن موقع نمی دانستم چه مأموریتی به من محول می شود. بیشتر فکر می کردم مناطق عشایری و اورامانات می روم و به احتمال زیاد گفتگوی کودتا و توافق بختیار از همان زمان آغاز شده است.

۴- پس از فرار محمدرضا در بیست و پنجم مرداد، جو شهر کرمانشاه و روحیه عموم مردم بسیار عالی بود. حتی تا عصر روز ۲۷ مرداد، کسی از توطئه کودتا آنهم با دخالت بیگانگان اطلاع نداشت. حتی وقتی به بختیار مراجعه شد که آیا در سر شامگاه برای سلامتی شاه دعا شود یا خیر؟! ولی ایشان در سر دوراهی منتظر برنده بازی بود تا جذب قدرت شود. به هیچ وجه جواب نداده بود و خود را در دفتر کارش پنهان کرده بود.

۵- روز ۲۸ مرداد بخصوص صبح کسی از جریان کودتا با خبر نبود. ولی مقارن ظهر، با اعلام رادیو همه اطلاع پیدا کردند و طبق معمول عده ای وازده و فرصت طلب با کوس و کرنا به خیابانها آمدند. درست در عصر ۲۸ مرداد دستور رسید که ستون به کامیونهای واحد موتوری که سریع آماده شده بودند، سوار شود و در دوراهی طاق بستان در

انتظار دستور کتبی فرمانده تیپ بماند. درست سر ساعت شش بعد از ظهر پاکت مهور فرمانده تیپ را باز کردم، به این مضمون: «ستون را به سمت تهران هدایت نموده سعی نمائید هرچه زودتر خود را به ستاد ارتش معرفی کنید و در راه هم وسیله رادیویی سیم با ستاد کل در تماس باشید. سرهنگ تیمور بختیار».

۶ - ترکیب ستون يك گردان کامل با یکدسته زرهی تقویتی. در ضمن شایعه همراهی داوطلبان غیرنظامی با ستون بکلی بی‌اساس و دروغ است.

۷ - در راه، در همدان مردم به خیابانها ریخته و علیه کودتا و محمدرضا شاه شعار می‌دادند و ستون را با سنگ‌پرانی استقبال کردند، به نحوی که دو نفر سرباز و يك گروهبان را کمی زخمی نمودند و گروهبان قصد تیراندازی داشت ولی ممانعت کردم و فحش و ناسزای دموکراسیون را بجان خریدم.

۸ - موقع حرکت [از کرمانشاه]، به ستوان توپخانه محسنی گفته بودم که به حزب اطلاع دهد که قبل از رسیدنم به تهران مرا ملاقات کنند تا دستورات و نیات حزب و سازمان نظامی‌اش را اجرا کنم. متأسفانه با اینکه در نزدیک قزوین ستون را متوقف نمودم، به هیچ وجه از رفقا خبری نرسید و ملاقاتی دست نداد و همین تأخیر یکی از موارد اتهام من شد که چرا چند ساعت ستون را نگاهداشته‌ام.

۹ - روز ۲۸ مرداد تیمور در کرمانشاه بود. حالا حسین فردوست روی چه مطلبی حضور تیمور بختیار را در شب ۲۸ مرداد اطلاع داده است بی‌خبرم. شاید با قالیچه حضرت سلیمان شبانه به تهران رفته و همان شب به مرکز فرماندهی خویش یعنی تیپ کرمانشاه با وضع ناآرام شهر و عشایر منطقه برگشته است. به اضافه تیمور همانطور که عرض کردم آدم خوددار و محتاطی بود و قول قرارش همگی شفاهی و هیچگاه مدرک بدست نمی‌داد. فقط خشن و بی‌رحم بود و الا سیاستمدار و متفکر هم نبود. دلیل بارزش توقف در عراق و ملعبه دست حکومت بعثی شدن می‌باشد که بالاخره جانش را باخت.

۱۰ - روز ۲۹ مرداد صبح (ساعت ۱۰) با تشریفات خاصی که ستاد ارتش معین کرده بود وارد تهران شدم. چراغ کامیونها روشن والبته اسم رمز در دروازه گفته شد و خود ستاد ساعت ورود ستون را به مأمورین انتظامی اطلاع داده بود. در پادگان عشرت‌آباد مستقر و غروب آن روز واحدها را در نقاط حساس شهر که برای ستون کرمانشاه در نظر گرفته شده بود (کارخانه برق شهر در خیابان ژاله - ایستگاه راه‌آهن - کلاتری تجریش - بی‌سیم نجف‌آباد

خارج شهر - و چند کلاتری دیگر) مستقر نمودم. البته پنج گردان از شیراز - اصفهان - مشهد - رشت - کرمانشاه برای تقویت کودتا اعزام شده بودند که روی افراد لشگر و ستون کرمانشاه حساب بیشتری می کردند. خود من در اختیار فرمانداری نظامی (محل شهربانی مرکز - تهران) قرار گرفتم.

۱۱ - تیمسار فرهاد میرزا دادستان فرماندار نظامی بود. فرهاد میرزا مرد ملایم و بانزاکتی بود. آن خشونت و بی رحمی بختیار را نداشت که با افراد سیاسی با شقاوت رفتار کند و روی همین اصل او را برداشتند. تیمسار دادستان وابسته به دربار بود ولی مجری نیات غیرانسانی دستگاه نمی شد. کما اینکه بعد از زندان و سالها پس از کودتا، شبی در کرمانشاه در منزل یکی از دوستان نزدیکم مهمان بود، راجع به مأموریتش در فرمانداری سؤال شد. ایشان گفتند «من قصاب و آدم کش نبودم». راست می گفت چون پسر برادر خودش ستوان هوایی کامبیز دادستان عضو سازمان نظامی حزب بود. از تاریخ دقیق تعویض او خبر ندارم ولی بهر حال در نیمه دوم شهریور ۳۲ بود.

۱۲ - در روزهای آخر شهریور و شاید اوایل مهر ۳۲ که در پادگان عشرت آباد بودم فرمانده پادگان سرهنگ اردوخانی مرا احضار کرد و گفت شما را خیلی خیلی فوری از ستاد ارتش خواسته اند. پرسیدم برای چه کاری؟ گفت نمی دانم شاید بخواهند دکتر مصدق را تا کرمان اسکورت کنی، چون قرار است او را تبعید کنند. وقتی به رکن دوم ستاد ارتش رفتم، سرگردی بنام تاج بخش (توپخانه) پس از یکساعت و تهیه وسائل دستگیری اعلام کرد که خبر بدی برای ما است شما زندانی هستید! مرا خلع سلاح کردند و به زندان دژبان بردند و در مدخل زندان سرگرد جنایتکار بلوچ غرائی قاتل رئیس شهربانی مصدق تا توانست به من توهین کرد. دو یا سه روز در آنجا زندانی بودم که شبانه مرا به اقدسیه بردند. در آنجا اکبر چلیپا، بهزاد، جودی و تعدادی درجه دار هوایی را دیدم که تیمسار نصیری ما را شبانه سوار کامیون کردند و به قلعه فلك الافلاك اعزام داشتند، که خود شما از کماکان آن باخبرید. بار دوم سال ۱۳۳۳ با کشف سازمان افسری دستگیر و روز چهارم آبان ۱۳۳۷ از زندان قصر آزاد شدم.

شبهای هجر را گذرانیدم و زنده ایم

ما را به سخت جانی خود این گمان نبود.

نه! تصور نفرمایید مصیبت ما به پایان رسیده است، نه! امروز در انتهای عمر، بی هویتی، بی وطنی، دست تکدی بسوی دولتی بیگانه دراز کردن و دهها درد دیگر شرنگ

تلخی است که مدام به کام من و امثال من می‌چکد». عزیز رستمی ملاحظه می‌شود که اگر حزب توده ایران از رهبری آزموده و باکفایتی برخوردار بود، هم در ۲۸ مرداد و حتی پس از پیروزی کودتا می‌توانست از چنین امکاناتی، به نفع نهضت ملی بهره‌جوئی کند. متأسفانه، کیانوری در خاطرات خود، با وجود آگاهی از موقعیت سرگرد رستمی و دیگر امکانات مهم سازمان افسری حزب، برای شانه خالی کردن از بار مسئولیت رهبری حزب، ضعف نیروهای خودی را بهانه می‌آورد. با این انگیزه، از اهمیت سازمان افسری که ستون فقرات جنبش توده‌ای بود، سخت می‌کاهد و قدرت آن را «افسانه‌سازی» می‌داند! بی‌سبب نیست که کیانوری در خاطرات خود با وجود مکث نسبتاً طولانی بر روایت سرهنگ فرزندگان و اردشیر زاهدی و قرار مدار با تیمور بختیار، در باره ماجرای سرگرد رستمی، رندانه سکوت می‌کند.

ج - وضعیت ستاد مرکزی کودتاجیان

نکته مهم دیگر وضع ستاد مرکزی کودتاجیان به رهبری سرلشگر زاهدی است. فواد روحانی به نقل از یکی از گردانندگان کودتا وضع را چنین توصیف می‌کند: در ساعت ۴ بعدازظهر روز سه‌شنبه ۲۷ مرداد، «مأموری که به کرمانشاه فرستاده شده بود به تهران بازگشت و گزارش داد که سرهنگ تیمور بختیار به محض دریافت دستور از سرلشگر، با قوا و تجهیزات کامل به سمت تهران حرکت خواهد کرد. سرلشگر موضوع را با مشاورانش در میان گذاشت و همه عقیده داشتند که کرمانشاه از لحاظ موقعیت طبیعی و دسترسی به سوخت و خواربار و سهولت ارتباط با خارج مناسب‌تر از اصفهان است. بنابراین تصمیم گرفته شد که پس از انجام يك سلسله اقدامات تخریبی، به منظور مشغول کردن فکر دولت، سرلشگر و همراهان بعدازظهر روز پنجشنبه ۲۹ یا جمعه ۳۰ مرداد به سمت کرمانشاه حرکت کنند. کمی بعد از ساعت ۱۰ شب جلسه مشورتی با همین تصمیم پایان یافت. اما همان وقت خبر رسید که در خیابان لاله‌زار زدوخورد سختی بین توده‌ای‌ها که علیه سلطنت شعار می‌داده‌اند و جمعی طرفداران سلطنت صورت گرفته و بعضی از مأموران انتظامی نیز به طرفداران شاه و مخالفان دولت پیوسته‌اند...».^{۱۲}

سرتیپ گیلانشاه که از سران اصلی کودتا بود، وضع آنان را در آستانه ۲۸ مرداد بخوبی منعکس می‌سازد. پس از اشاره به شکست کودتای ۲۵ مرداد، چنین می‌گوید: «با دستگیری سرهنگ نصیری فرمانده گارد شاهنشاهی، قوای نظامی هم در دست ما نبود

و ما در بادی امر احتیاج داشتیم که عده‌ای از قوای نظامی را برای اجرای منظور خود با خود همراه نمائیم. بدین منظور روز بعد (۲۶ مرداد) تصمیم گرفتیم که مرکزی برای اجرای عملیات خود انتخاب کنیم. به اتفاق آراء تصویب شد که یکی از استان‌ها را در دست بگیریم.^{۱۳} بدینسان آشکار می‌گردد که اگر گردانندگان کودتا پس از شکست ۲۵ مرداد، برای ادامه توطئه‌گری به چاره‌جویی می‌نشینند و نقشه مجددی علیه حکومت دکتر مصدق می‌چینند، همین فائزری تشکیل «دولت آزاد» در کرمانشاه و حمله به دولت مرکزی از ایالات بوده است، نه به راه انداختن کودتائی در ۲۸ مرداد در تهران! با این وصف، چگونه می‌توان پذیرفت که کودتائی در ۲۸ مرداد در برنامه باشد، اما سرلشگر زاهدی که به ادعای روزولت در مخفی‌گاه «سیا» در چندصد متری او بسر می‌برد و نیز سایر همدست‌های ایرانی کودتا، از آن بی‌خبر بمانند و مورد مشورت قرار نگیرند و پیش خود، برای نقل مکان به کرمانشاه و اصفهان مقدمه‌چینی کنند؟ پائین‌تر خواهیم دید که اساساً، ادعای کرمیت روزولت دال بر سازماندهی مستقل کودتای ۲۸ مرداد نیز چندان پایه محکمی ندارد.

قدر مسلم آن است که سرلشگر زاهدی و محفل نزدیک او، به مبارزه علیه دکتر مصدق عازم بودند. به ویژه آنکه باور داشتند که دولت آمریکا نیز پشتیبان آن‌هاست. چرا که نماینده آن دولت، بر این امر سرسختانه پا می‌فشرد. اما چنانکه از اسناد وزارت خارجه آمریکا و انگلیس برمی‌آید، از همان فردای شکست کودتای ۲۵ مرداد، دولت آمریکا پرونده کودتا را، لااقل موقتاً بسته و در جستجوی راهی برای آشتی با دکتر مصدق بود. اگر حکومت مصدق چند روزی دوام می‌یافت، سرلشگر زاهدی و محفل کودتاگر او نیز چاره‌ای جز تسلیم نداشتند. زیرا اقداماتشان تنها بر حمایت بیگانگان متکی بود.

د- موضع دولت‌های آمریکا و انگلیس

از اسناد موجود چنین برمی‌آید که دولت آمریکا از شکست کودتای ۲۵ مرداد سخت یکه خورده بود. سند شماره ۳۴۶، یادداشت بدل اسمیت، جانشین وزیر خارجه آمریکا و رئیس سابق سازمان «سیا» در ۲۷ مرداد ماه خطاب به رئیس جمهور در این مورد شایان توجه است:

یادداشت جانشین وزیر خارجه اسمیت به رئیس جمهور (شماره بایگانی 788.00/8-1853)

واشنگتن ۱۸ اوت ۱۹۵۳ (۲۷ مرداد ماه ۱۳۳۲) بکلی سُرّی.

«پیام پیوست (۱) نیاز به توضیح ندارد و ماجرای ایران را در چند کلمه برای شما بیان می‌کند.

«عملیات» با شکست مواجه شد. دلیل آن عبارت بود از سه روز تأخیر و پابه‌پا کردن سرلشگران ایرانی که مسئول کار بودند. در این سه روز مصدق ظاهراً توانست ته‌وتوی جریان را درآورد. در حقیقت این يك «ضد کودتا» بود، چون شاه در فرمان عزل مصدق از اختیارات قانونی خود استفاده کرده بود. آن پیر «هفت خط» فرمان را نپذیرفت و پیام آور و هر کس دیگری را که در جریان دست داشت و گیرش افتاد، دستگیر کرد.

اکنون ما ناچاریم با دید دیگری به جریان ایران نگاه کنیم و اگر می‌خواهیم چیزی از مواضع خود را در آن جا حفظ کنیم، احتمالاً مجبور خواهیم شد که به هر تدبیری شده خودمان را با مصدق دمساز کنیم. این هم گره تازه‌ای در روابط ما با انگلیسیها خواهد شد.»

(۱) توضیح: منظور از پیام پیوست، همان سند شماره ۳۴۵ است که سفیر آمریکا از بغداد مخابره می‌کند. این سند قبلاً آمده است. (صفحه ۵۳۸ مراجعه شود).

در تأیید این سند، تلگرام سفیر انگلیس در واشنگتن به وزیر امور خارجه دولت متبوعه خود در ۲۷ مرداد (۱۸ اوت) حائز اهمیت است. در تلگرام آمده است: «امروز وزارت امور خارجه آمریکا به سفیر آمریکا در رم دستور می‌دهد به شاه توصیه کند که در باره وقایع اخیر ایران اعلامیه‌ای صادر و تأکید نماید که اقدام او به عزل مصدق و انتصاب زاهدی استفاده از حقوقی بوده که قانون اساسی به او داده است و توضیح دهد که او کشور را به آن علت ترك کرد که احساس نمود دیگر به حکم او احترام گذاشته نمی‌شود و می‌خواست از خونریزی پرهیز کند. شاه باید در اظهاراتش بر این نکته تأکید کند که او به هیچ وجه دست به کودتا نزده بلکه خود هدف کودتائی از جانب دکتر مصدق بوده است.

يك چنین اعلامیه، وضع را از لحاظ پرونده روشن خواهد کرد و اگر شاه بتواند به ایران مراجعت کند در تقویت وضع او مؤثر خواهد بود. بنظر وزارت امور خارجه بعید است که این موضوع بتواند تأثیر قابل توجهی در وضع کنونی ایران داشته باشد.

وزارت امور خارجه تأیید می‌کند که همانطور که بدل اسمیت دیروز به وزیر گفت، وزارت قصدش این است که به وسیله گذشت‌های جزئی، روابطش را با مصدق ترمیم دهد.

هندرسون به وزارت امور خارجه اطلاع داده است که امروز ساعت ۶ با مصدق ملاقات می‌کند. وزارت امور خارجه پس از دریافت گزارش ملاقات امروز، در باره سیاست بعدی خود مطالعه خواهد کرد.»^{۱۴}

دولت آمریکا بر پایه این سیاست جدید، در جهت ترمیم روابط و همسازی خود با دکتر مصدق، به کرمیت روزولت دستور می‌دهد که بی‌درنگ به عملیات پایان دهد و از ایران خارج شود. این دستور به علل فنی، با تأخیری ۲۴ ساعته یعنی حدود ساعت ۱۱ صبح روز ۲۸ مرداد به او می‌رسد. روزولت در کتاب خود، ضمن گزارش اخبار و شایعات «خشنود کننده‌ای» که از صبح روز ۲۸ مرداد دریافت نموده، به این موضوع اشاره می‌کند. خلاصه آن از زبان روزولت چنین است: ناگاه مسئول دستگاه رادیوی خصوصی ما که آن را در يك زیرزمین جا داده بودیم، با چشم گریان نزد من آمد و تلگرافی به من نشان داد که از بدل اسمیت معاون وزیر خارجه رسیده بود. مضمون آن چنین بود: «عملیات را رها کن و از کشور خارج شو!» روزولت توضیح می‌دهد که بعدها باخبر می‌شود که بدل اسمیت، کوشیده بود که این دستور را ۲۴ ساعت قبل مخابره بکند. ولی واسطه آن‌ها در قبرس این کار را نکرده بود. اینک برای بار دوم، خواسته بود که پیام حتماً به تهران مخابره گردد. روزولت می‌گوید اگر پیام به موقع رسیده بود واقعاً برایم ایجاد اشکال می‌شد. اما با مشاهده تغییر اوضاع، پس از کمی این دست و آن دست کردن پاسخی به شرح زیر مخابره می‌کند: «پیام ۱۸ اوت (۲۷ مرداد) شما دریافت شد. خوشوقتم گزارش بدهم که ر.ن. زیگلر (نام رمز سرلشگر زاهدی) به سلامت بر مسند نشست و ک.گ. ساووی (نام رمز شاه) به زودی، پیروزمندانه به ایران بازمی‌گردد».^{۱۵}

کرمیت روزولت چنین پنداشته که بدل اسمیت به علت بی‌خبری از حال او و به این گمان که «حتماً اتفاق بدی افتاده است»، برای نجات او چنین پیامی ارسال داشته است. اما دستور وزارت خارجه آمریکا به روزولت پیامد سیاست جدید آن دولت و احتمالاً پس از ملاقات هندرسون با دکتر مصدق که به انتظار نتیجه آن بوده‌اند، ابلاغ گردیده است. بنا به اسناد وزارت خارجه آمریکا، که بعداً به اطلاع خوانندگان خواهد رسید، هندرسون گزارش ملاقات خود با دکتر مصدق را - که ساعت ۶ بعدازظهر روز سه‌شنبه ۲۷ مرداد ماه صورت گرفته بود - ساعت ده شب به وقت تهران با تلگرام به واشنگتن مخابره می‌کند. با توجه به اختلاف وقت میان تهران و واشنگتن، گزارش تلگرافی هندرسون، اوایل صبح همان روز سه‌شنبه به وزارت خارجه آمریکا می‌رسد. لذا به احتمال قوی، بدل اسمیت پس از دریافت

گزارش هندرسون، بلافاصله به کرمیت روزولت قطع عملیات و ترك ایران را می‌دهد. اما به دلیلی که او توضیح می‌دهد، این پیام ۲۴ ساعت دیرتر بدست او می‌رسد.

عکس‌العمل انگلیسی‌ها نیز پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد شایان توجه است. وودهاوس، طراح نقشه براندازی «عملیات چکمه»، وضع را بخوبی توصیف می‌کند: «همه چیز از دست رفته به نظر می‌رسید. شاه با ملکه ثریا و چند نفر از درباریان وفادارش از کشور گریخت... در تهران پلیس مصدق برای پیدا کردن زاهدی که عملاً به وسیله سفارت آمریکا پنهان شده بود، جستجوی گسترده‌ای آغاز کرد... سرمقاله روزنامه تایمز لندن شماره ۱۷ اوت، مایوسانه نوشت که باید از ایران چشم پوشید. در آن زمان من در توکیو بودم و اخبار مختصری که به دستم می‌رسید مرا بی‌نهایت افسرده می‌ساخت. در سفارت‌مان شنیدم که چرچیل از شنیدن این خبر به سرحد انفجار رسیده بود!»^{۱۶}

در بالا وضعیت کودتاچیان و هسته مرکزی آن به رهبری سرلشگر زاهدی، درماندگی و از هم گسیختگی آن‌ها و موضع دولت آمریکا پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد را نسبتاً به تفصیل توضیح دادیم. آشکارا می‌توان دید که هیچ طرح و برنامه‌ای برای تدارك کودتای دومی در روز ۲۸ مرداد، آن هم از پایتخت در میان نبود. با وجود این، کیانوری برای توجیه بی‌عملی و دست روی دست گذاشتن رهبری حزب در ۲۸ مرداد، مدعی است: «ما از تدارك نیروی بسیار سنگین سازمان سیا و انتلیجنس سرویس و نقش مستشاران آمریکایی اطلاع زیادی نداشتیم. ظاهراً حتی رهبران ایرانی کودتا، یعنی زاهدی و دارودسته‌اش نیز خبر نداشتند که تصمیم به ترك تهران گرفته بودند!»^{۱۷} کیانوری معلوم نیست به اتکاء کدام داده‌ها از تدارك نیروی بسیار سنگین سازمان‌های جاسوسی آمریکا و انگلیس سخن می‌گوید؟ «مستشاران آمریکایی» واقعاً چه نقشی در رویدادهای روز ۲۸ مرداد داشتند؟ همه این‌ها، حرف‌های توخالی و غیرمستند است.

امکانات سرویس‌های جاسوسی خارجی قبل و بعد از ۲۵ مرداد، نه تنها تغییر نکرده، که حتی از دامنه عمل آن‌ها کاسته شده بود. کافیتس نگاهی به وضعیت کرمیت روزولت و ستاد عملیاتی او و شبکه ایرانی‌اش بیفکنیم تا به بی‌مایگی داستان‌پردازی‌های او پی ببریم.

هـ - وضعیت و امکانات سازمان‌های جاسوسی خارجی

یکی از امکانات سازمان جاسوسی «سیا»، شبکه معروف به «بدامن» (Bedamn) بود، که برای اولین بار مارك گازیوروسکی آن را فاش نموده است. به گفته او، ایالات متحده

آمریکا، تقریباً همزمان با آغاز جنبش ملی شدن صنعت نفت، در کنار فعالیت‌های دیپلماتیک، تلاش‌های محرمانه‌ای سازمان داده که سرپرستی آن را به دو تن ایرانی با نام‌های رمز نرن (Nerren) و سیلی (Cilley) سپرده بود. کارکرد اصلی این شبکه در ایران، مبارزه با کمونیسم و حزب توده و مقابله با نفوذ شوروی بود. آن‌ها مقالات و کاریکاتورهای ضد کمونیستی تهیه می‌کردند و در اختیار مطبوعات قرار می‌دادند. و نیز با پخش کتاب‌ها و مطبوعات انتقادی علیه شوروی و حزب توده، جوسازی و شایعه‌پراکنی می‌نمودند. از نمونه‌های آن، انتشار سرگذشت ساختگی ابوالقاسم لاهوتی، شاعر نامدار کمونیست بود که تهیه آن يك میلیون دلار هزینه برداشت. به نوشته گازیوروسکی، از دیگر فعالیت‌های این شبکه «...اعمال روشهای خشن و خلاف اصول و اخلاق پرداخت پول به برخی چهره‌های مذهبی برای متهم ساختن حزب توده به کفر و الحاد و ترتیب دادن حمله به مساجد و شخصیت‌های مملکت، بنام حزب توده» بود.^{۸(۱)} بخش سیاسی عملیات شامل حمله به شوروی و حزب توده بود. اهم فعالیت‌های این بخش که «سیاه» نام داشت، عبارت بود از: «تبلیغ در جهت رویگردانی ایرانیان از حزب توده، اخلاص و بهم ریختن گردهمایی توده‌ای‌ها، حمله به هواخواهان شوروی به وسیله گروه‌های مزدور خیابانی، و سرانجام، کمک‌های مالی به سازمان‌های راست‌گرای ضد کمونیست، مانند احزاب «سومکا» و «پان ایرانیسم» که پیوسته در خیابانهای تهران، با دستجات توده‌ای، در نزاع و درگیری بودند». (همان‌جا)

با وجود بودجه میلیون دلاری سالانه که برای آن زمان مبلغ هنگفتی بود، ملاحظه می‌گردد که فعالیت این شبکه از حد کارشکنی‌ها و جوسازی‌های ارزان‌قیمت ضد کمونیستی و یا تغذیه مالی و تحریک برخی از گروه‌های افراطی ضد توده‌ای، و احیاناً تجهیز جمعیتی از اوایلش مزدور برای راه‌انداختن آشوب‌های خیابانی، فراتر نمی‌رفته است. حزب توده ایران در آستانه ۲۸ مرداد، فقط در تهران لااقل ۱۵ و به روایت کیانوری، ۲۵ هزار عضو مبارز و رزم دیده داشت که اگر بدرستی هدایت می‌شدند، تنها يك پنجم آن‌ها از پس این مزدوران برمی‌آمدند.

سایر توضیحات مارك. گازیوروسکی در باره استراتژی جدید و اقدامات روزولت و همکارانش بین ۲۵ و ۲۸ مرداد، که بر پایه تحقیقات او و گفتگوهایش با بسیاری از دست‌اندرکاران کودتا تنظیم شده است، برای سنجش عیار واقعی آنچه کیانوری «تدارك نیروی بسیار سنگین سازمان سیا و انتلیجنس سرویس...» می‌نامد، حائز اهمیت است.

گازپوروسکی شرح می‌دهد: «نخستین مرحله این طرح، تلاشی بود در جهت آگاهی مردم از عزل مصدق و انتخاب زاهدی به نخست‌وزیری. مأموران «سیا» روز یکشنبه ۱۶ اوت (۲۵ مرداد) نسخه‌هایی از فرامین شاه را تهیه و توسط نرن و سیلی و نیز دو تن خبرنگار آمریکایی، پخش کردند... دو تن روزنامه‌نگار برای ملاقات با اردشیر زاهدی به خانه یکی از مأموران «سیا» برده شدند». اردشیر زاهدی آنها را از نحوه صدور فرامین آگاه می‌کند. «کلیه این اخبار در اسرع وقت در روزنامه نیویورک تایمز و دیگر جراید آمریکا انتشار یافت». گازپوروسکی به گزارش بقیه عملیات می‌پردازد: «پس از پخش نسخ فرمان، تلاش برای جلب حمایت نظامیان، به طرفداری از زاهدی آغاز شد. بیانیه‌ای مبنی بر دعوت نیروهای مسلح به حمایت از شاه تهیه و منتشر گردید». وی سپس به ماجرای مأموریت اردشیر زاهدی و سرهنگ فرزندگان می‌پردازد که چند و چون آن قبلاً ذکر شده است. اقدام دیگر، اجیر کردن دسته‌های متعدده از سوی نرن و سیلی در ۲۶ مرداد است که «با سر دادن شعارهای حزب توده و حمل آرم‌هایی که در آن شاه تقبیح و سرزنش شده بود، در خیابان‌های تهران به راه‌پیمایی پرداختند»! ناگفته پیداست، که چنین ادعاهایی بسیار اغراق‌آمیز است. احتمالاً گردانندگان و بازیگران ایرانی این عملیات، که پول‌های هنگفتی از آمریکایی‌ها می‌گرفتند، گزارشهای غلوآمیزی تحویل رابط‌های آمریکایی می‌داده‌اند. در آن چند روز سرنوشت‌ساز، هزاران جوان توده‌ای، در صدها نقطه‌ی شهر، در کار برگزاری میتینگ‌های موضعی و تظاهرات خیابانی دائمی بوده، بر ضد شاه و سلطنت شعار می‌دادند و ناسزا می‌گفتند. بدبختانه توده‌ای‌ها با اقدامات و عملیات چپ‌روانه و تندروی‌های خود در عمل مجریان همان نقشه شیطانی شبکه پدامن و دشمنان نهضت ملی بودند و نیاز چندانی به انگیزنده و پرووکاتور نداشتند. البته بعید نیست که عوامل «سیا» و اتلینجنس سرویس، در آن آشفته‌بازار، افراد اجیر شده‌ای را اینجا و آنجا داخل این دستجات کرده‌اند که با آن‌ها هم آوازه شده، شر و شور قضیه را بیشتر کنند. آن‌گاه واسطه‌ها، مجموعه این تظاهرات را به حساب خود گذاشته، تحویل عوامل «سیا» داده‌اند، که به همان نحو در بایگانی‌ها به ثبت رسیده‌اند. در نتیجه، پژوهشگران معتبر و جدی، نظیر آقای گازپوروسکی، وقتی برای کسب اطلاعات به مسئولان «سیا» مراجعه می‌کنند، ناچار همین گزارشهای اغراق‌آمیز را تحویل می‌گیرند. لذا در ارزیابی اینگونه داده‌ها باید محتاط بود.

مارک گازپوروسکی در ردیف اقدامات و استراتژی جدید کریمت روزولت، به ملاقات

هندرسون سفیر آمریکا با دکتر مصدق در عصر روز سه‌شنبه ۲۷ مرداد اشاره می‌کند و متأسفانه روایت کاملاً نادرست و تحریف‌شده‌ای از آن را ارائه می‌دهد. روایت او قاعده‌تأ متأثر از پرت‌وپلاها و دروغ‌هایی است که کرمیت روزولت در کتاب خود سرهم بندی نموده است. به چند و چون واقعی این ملاقات، بعداً خواهیم پرداخت.

در شمار این اقدامات، او از جمله به برنامه اضطراری تهیه و تدارك «خروج روزولت و گروه او، هم‌چنین زاهدی و تعداد دیگری از دست‌اندرکاران مهم کودتا، وسیله هواپیمای وابسته نظامی آمریکا» اشاره می‌کند، که نشانه یاس و درماندگی آن‌هاست. وضع روحی گردانندگان شبکه «بدامن» نیز شایان توجه است. گازیوروسکی به نقل از دست‌اندرکاران ماجرا می‌نویسد: «نرن و سلی» می‌خواستند در این مرحله، به درگیری بیشتر خود با طرح «آجاکس» پایان دهند. ولی روزولت، ضمن تهدید به مرگ، آن‌ها را به ادامه همکاری وادار ساخت»!^{۱۹}

گازیوروسکی، در توجیه استراتژی جدید کرمیت روزولت در تدارك کودتای ۲۸ مرداد به نکته‌ای اشاره می‌کند که درستی جنبه‌هایی از آن تردیدآمیز است. اما مندرجات آن در رابطه با نقش «سیا» شایان توجه می‌باشد. به نوشته او:

«با پخش فرامین شاه بین مردم و جلب حمایت نظامیان از زاهدی، گروه روزولت درصدد برآمد شورشی علیه مصدق برانگیزد. مؤثرترین وسیله برای دستیابی به چنین مقصودی می‌توانست با توسل به روحانیون سرشناس و مورد توجه مردم، مانند کاشانی میسر گردد. گروه «سیا» با کاشانی رابطه مستقیم نداشت. در اینجا، از رشیدیان‌ها خواسته شد که از طریق همدستان خود این ارتباط را برقرار کنند. رشیدیان‌ها گزارش دادند که ترتیب چنین شورشی، تا پیش از جمعه، که روز نیایش هفتگی است، میسر نمی‌باشد. روزولت نگران از اینکه مصدق طی مدت کوتاهی، عرصه را بر او تنگ کند، با رشیدیان‌ها، در مورد چگونگی برقراری ارتباط با کاشانی مشورت کرد. بدین‌منظور، روزولت به یکی از همدستان رشیدیان‌ها، بنام احمد آرامش معرفی شد.

صبح روز چهارشنبه ۱۹ اوت (۲۸ مرداد) دو تن از مأموران «سیا» با «آرامش» ملاقات کردند و مبلغ ده هزار دلار در اختیار او گذاشتند که به کاشانی بدهد. چنین به نظر می‌آید که کاشانی ترتیب آن را داد که يك گروه ضد مصدقی، از ناحیه بازار به مرکز تهران روانه گردد. احتمالاً دسته‌های مشابهی نیز مستقلاً توسط رشیدیان‌ها، نرن و سلی و همچنین از طریق

آیت‌الله بهبهانی و شعبان بی‌مخ سازمان داده شدند». (۲)

از اظهارات بالا، به روشنی برمی‌آید که تنها اقدام کرمیت روزولت برای برانگیختن شورش علیه مصدق همین ابتکار بالاست. زیرا تجهیز سایر دستجات را به حساب اقدامات مستقل آیت‌الله بهبهانی و سایرین می‌گذارد. بنابراین آگاهی از چند و چون آن برای پی بردن به نقش عملی کرمیت روزولت در رویدادهای ۲۸ مرداد و صحت و سقم ادعاهای او، حائز اهمیت است.

با وجود اینکه مشارکت آیت‌الله کاشانی در کار تجهیز گروه‌های آشوبگر علیه دکتر مصدق در روز ۲۸ مرداد، به خاطر جبهه‌گیری او در برابر دکتر مصدق، که به طور مبرهن از مقطع توطئه ۹ اسفند به نمایش درآمد؛ و تیره‌تر شدن مناسبات آن‌ها در مردادماه ۱۳۳۲، به ویژه حمایت بی‌دریغ او از حکومت کودتا و شاه، بلافاصله پس از سقوط دولت ملی مصدق، کاملاً قابل قبول و در منطق قضایاست. مع‌هذا، داستان مارک گازبوروسکی در چگونگی برقراری تماس عوامل «سیا» با آیت‌الله کاشانی از طریق احمد آرامش که از یاران و همکاران نزدیک احمد قوام بود، با درنظر گرفتن روابط بسیار خصمانه میان کاشانی و قوام، بعید می‌نماید. وانگهی، با قبول این که عوامل «سیا»، موفق می‌شوند صبح روز چهارشنبه ۲۸ مرداد با احمد آرامش ملاقات کرده و ده‌هزار دلار در اختیار او قرار دهند و او نیز این پول را به بیت کاشانی رسانده باشد. ولی، با اتکاء به داده‌های فعلی، نمی‌توان به یقین تصدیق کرد که تجهیز گروه ضد مصدق از ناحیه بازار به مرکز تهران در صبح روز ۲۸ مرداد، پیامد آن بوده است. زیرا درست است که روز ۲۸ مرداد گروهی از اوپاش، از سبزه‌میدان بازار به سوی مرکز شهر روانه می‌شود. اما این گروه بنا به گزارش‌ها و شهادت‌های متعدد، از ساعت ۸ صبح روز ۲۸ مرداد آماده عمل و حرکت بود. بنابراین، عملاً نمی‌تواند پیامد این اقدام عوامل «سیا» باشد، که تازه در صبح روز ۲۸ مرداد، به سراغ احمد آرامش رفته‌اند. مشارکت واقعی آیت‌الله کاشانی و ایادی او و نیز آیت‌الله بهبهانی و سایرین در سازماندهی شورش اوپاش در صبح ۲۸ مرداد، منطقی‌اً از همان شامگاه روز ۲۷ مرداد تدارک دیده شده بود. چنانکه در بررسی حوادث روز ۲۷ مرداد نشان داده خواهد شد، دستجات اوپاش و طرفداران شاه، از شامگاه همان روز وارد عرصه شده و با توده‌ای‌ها در میدان توپخانه و سایر مراکز تهران درگیر شده بودند. به عبارت دیگر، تمرین عمومی عملیات اوپاش در روز ۲۸ مرداد، از شب قبل آغاز شده و از صبح زود روز ۲۸ مرداد، با تدارک بیشتری از سر گرفته می‌شود.

گازبورووسکی در یکی از پی‌نوشت‌های کتاب خود خاطرنشان می‌کند: «هیچ يك از مقامات «سیا» که پول منظور را به «آرامش» دادند، نتوانستند این نکته را ثابت کنند که مبلغ مزبور به کاشانی رسیده است یا خیر!» با وجود این اضافه می‌کند: «ولی هر دو باور دارند که پول رسیده است!»^{۲۰}

خلاصه کلام مارک گازبورووسکی در تشریح «استراتژی جدید روزولت» پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد در اقدامات زیر خلاصه می‌شود: پخش فرمان شاه، تدارک مصاحبه دو خبرنگار آمریکایی با اردشیر زاهدی، سازمان‌دهی گروه‌های معروف به «توده‌ای‌های بدلی» در روز ۲۶ مرداد، فرستادن اردشیر زاهدی به اصفهان و سرهنگ بازنشسته فرزانه‌گانه به کرمانشاه و احتمال بسیج اوباش در روز ۲۸ مرداد!

اگر روایت گروه کودتاجیان ایرانی را مورد توجه قرار بدهیم، قسمتی از این اقدامات، از ابتکارات آن‌هاست و منطبق نیز چنین حکم می‌کند. زیرا در چارچوب فکری و برنامه کار و به ویژه در صلاحیت و امکانات آن‌هاست. مثلاً فکر فرستادن مأمور به اصفهان و کرمانشاه و مذاکره با فرماندهان لشکر و تیپ محل. حتی فکر تهیه و توزیع فرمان شاه و پخش اعلامیه سرلشگر زاهدی خاص آن‌هاست. چگونگی سازمان‌دهی آن‌ها و نیز برگزاری مصاحبه با روزنامه‌نگاران داخلی و خارجی را اردشیر زاهدی توضیح داده است که در پانویست‌های این فصل آمده است.^{۲۱} البته گروه روزولت، بی‌گمان در تأمین کمک‌های فنی، از قبیل تایپ و امکانات تکثیر، یا تهیه وسیله نقلیه و مخفی‌گاه نقشی برعهده داشته‌اند.

از دیگر امکانات روزولت، شبکه‌ای است به رهبری کسانی که وی آن‌ها را «برادران بوسکه» (Boscoes) می‌نامد و در کتاب خود به مکالمه با آن‌ها به منظور تجهیز نیرو برای روز چهارشنبه ۲۸ مرداد اشاره می‌کند. اما نگاهی به سناریوی پرتناقض او در باره «صدور فرمان» کودتای ۲۸ مرداد، تردید در صحت ادعاهایش را دوچندان می‌کند.

روزولت پس از توصیف اینکه چطور روز دوشنبه ۲۶ مرداد در مخفی‌گاه خود با آگاهی از تظاهرات توده‌ای‌ها که «خیابان‌ها را به تسخیر خود درآورده»، مجسمه‌های رضاشاه و محمدرضا شاه را پایین کشیدند، سخت به هراس افتاده بود، چنین می‌گوید: «ولی این زمان، من و بیل [همکار «سیا»ی او]، بار دیگر کاری نداشتیم جز اینکه انتظار بکشیم. ناخنی دیگر بر انگشت‌هایمان باقی نمانده بود که بجویم. نه برویجه‌ای در اطراف ما بود که با آن‌ها بازی کنیم، ذخیره آب لیموی ما هم ته کشیده بود. ودکا فراوان داشتیم ولی عقل حکم می‌کرد در

مصرف آن امساك كنيم. آنچه داشتيم، اما پيش‌تر، از آن بهره نبرده بوديم، مصاحبت بی‌وقفه با نوسی و کافرون [اسامی مستعار برادران رشیدیان] بود. این هم‌نشینی تا حدی از بی‌حوصلگی ما می‌کاست، هرچه دلپذیر نبود... به هر فکری بودیم که خود را سرگرم نگه داریم. چیزهای مفیدی هم بود که می‌شد انجام داد. یکی اینکه می‌توانستیم با «برادران بوسکه» تماس بگیریم. فرستادگان ما [منظور اردشیر زاهدی و سرهنگ فرزندگان است]، چه پیروز و چه ناموفق باید تا سه‌شنبه عصر برمی‌گشتند. بنابراین ما به «برادران بوسکه» توصیه کردیم چهارشنبه ۱۹ اوت یا ۲۸ مرداد باید روز عمل باشد. در پاسخ گفتند که آماده‌اند و دست به کار خواهند شد...

مکالمات ناچار کوتاه بود، در نتیجه آن‌ها نمی‌توانستند با جزئیات توضیح بدهند که نقشه آن‌ها چیست؟ فقط بنابراین شد که ما به هر نحو که بتوانیم، از آن‌ها حمایت کنیم. بهترین چیزی که ما می‌توانستیم بدان امید ببندیم، وارد صحنه کردن گروه‌های نظامی از کرمانشاه یا اصفهان و یا هر دو جا بود. پیام دیگری با همین مضمون به آنها فرستادیم. بعد از آنکه هرچه از دستان برمی‌آمد، انجام دادیم [!]، نشستیم به جویدن ناخن‌هایمان که دیگر چیز زیادی باقی نمانده بود، ولی بهتر از هیچ بود»^{۲۲}

اگر، حتی همین روایت پر رنگ و لعاب کرمیت روزولت را مدنظر قرار دهیم، ملاحظه شود که او و بیل در يك وضع روحی نابسامان، در حالی که از بیکاری ناخن می‌جویدند و در پی چیزی بودند که خود را با آن سرگرم کنند، ناگهان به فکر تماس با «برادران بوسکه» می‌افتند! آن‌گاه در گفتگوی تلفنی کوتاهی در عصر روز ۲۶ مردادماه، تاریخ کودتا را بی‌مقدمه برای پس‌فردای آن، یعنی چهارشنبه ۲۸ مرداد ابلاغ کنند!! برادران بوسکه نیز درجا پاسخ می‌دهند: «آماده‌اند و دست به کار خواهند شد»! از روایت روزولت این نیز بدست می‌آید که «برادران بوسکه» نقشه کودتا را هم طراحی کرده بودند، منتهی چون مکالمه تلفنی کوتاه بود، فرصت توضیح آن را نیافتند!! آیا این خزعبلات با عقل سالم جور درمی‌آید؟ برای تدارك کودتای ۲۵ مرداد، سرویس‌های کارکشته انگلیسی به رهبری وودهاوس، ماه‌ها روی طرح «عملیات چکمه» کار کرده بودند. سپس سرویس‌های جاسوسی آمریکا به رهبری کرمیت روزولت در همکاری تنگاتنگ با سازمان Mi6 انگلیس طرح براندازی «عملیات آژاکس» را پی‌ریزی می‌کنند و مجدداً در ایران، طی جلسات متعددی، آن را با تیم سرلشگر زاهدی مورد بررسی قرار می‌دهند. تازه با این همه تدارك و امکانات،

کودتای ۲۵ مرداد در برخورد با اولین دشواری نقش بر آب می‌شود. حال به شرایط بسیار نامساعد آن چند روز بنگریم: شاه و رهبر آن فرار کرده، قاطبه سران کودتاگر دستگیر و بقیه نیز به سوراخ خزیده‌اند. رشیدیان‌ها، یعنی سردسته شبکه جاسوسی انگلیس از ترس و واهمه به مخفی‌گاه روزولت پناه آورده‌اند و سرلشگر زاهدی نیز از ترس دستگیری مخفی شده و نقشه فرار آنها از کشور با هواپیمای وابسته نظامی آمریکا تنظیم شده است. دکتر مصدق در اوج محبوبیت و قدرت است. با این وصف و در چنین شرایط نامساعدی، چگونه پذیرفتنی است که بتوان با ایما و اشاره، در يك گفتگوی کوتاه تلفنی با «برادران بوسکه»، کودتای دومی را، در چنین فاصله زمانی بسیار کوتاه و اوضاع و احوال به غایت نامساعد، سفارش داد و یا پذیرفت که دو جاسوس «سیا» مستقلانه کودتا را سازمان داده باشند؟ روزولت متذکر می‌شود، تنها حمایتی که می‌توانسته از «برادران بوسکه» بکند، «به صحنه آوردن گروه‌های نظامی از کرمانشاه یا از اصفهان و یا از هر دوجا بود!» در جای خود توضیح داده‌ام که این موضوع، صرفاً وعده سرخرمن بود. وی پس از ذکر این مکالمه تلفنی، می‌افزاید: «نشستیم به جویدن باقی‌مانده ناخن‌هایمان که دیگر چیز زیادی باقی نمانده بود، ولی بهتر از هیچ بود!» و یا از دو جاسوس «سیا» توقع داشت مستقلانه آن را سازمان داده باشند!

نکته ناروشن در باره هویت «برادران بوسکه» این است که مارک. گازیوروسکی در کتاب «درباره کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۲۰»، که تز دکترای اوست، با وجود اینکه بررسی جالب خود را با استفاده از مصاحبه‌های متعدد کنبی و شفاهی با قاطبه دست‌اندرکاران آمریکایی و ایرانی کودتا انجام داده، به این گروه و نقش آن‌ها در کودتای ۲۸ مرداد، کوچک‌ترین اشاره‌ای نکرده است. متقابلاً، کریمیت روزولت نیز در کتاب «ضد کودتا به نقش «شبکه بدامن» و دو ایرانی بنام‌های رمز «نرن» و «سیلی» که گازیوروسکی در کتاب خود از آن‌ها سخن می‌گوید، هیچ اشاره‌ای ندارد! این از قلم افتادن از دو سو، سؤال برانگیز است. آیا این دو ایرانی معرف شبکه جاسوسی واحدی نیستند که دو مؤلف با نام‌های رمز مختلف از آن یاد می‌کنند؟ وگرنه این «بی‌توجهی» و تناقض را چگونه می‌توان توضیح داد؟

در مندرجات کتاب‌های این دو مؤلف نکاتی وجود دارد که این ابهام و تردید مرا بیشتر می‌کند. مثلاً، مارک. گازیوروسکی در توضیح ماجرای ۲۳ تیر ۱۳۳۰ و مسافرت اورل هریمن فرستاده رئیس جمهور آمریکا به تهران، در صحبت از نقش توده‌ای‌های «بدلی» در درگیری‌های آن روز، این اقدام را جزو عملیات «شبکه بدامن» برمی‌شمارد و به «نرن» و

«سیلی» نسبت می‌دهد. حال آنکه. کرمیت روزولت در کتاب خود (صفحه ۹۸)، همین عملیات را به تحریک «برادران بوسکه» می‌داند! اگر به اعتبار اظهارات گازیوروسکی که پژوهشگر جدی است، به قضاوت بنشینیم، کرمیت روزولت از وجود و فعالیت «نرن» و «سیلی»، آگاهی داشته است. زیرا در زیرنویس شماره ۴۴ کتاب خود، در ادامه توضیحات در باره عملیات ۲۳ تیر، می‌نویسد: «کرمیت روزولت معتقد است که احتمالاً این عملیات بدون اطلاع مقامات مافوق «سیا» توسط «نرن» و «سیلی» اجرا شده است (مصاحبه با روزولت)». ۲۳ امیدوارم انتشار اسناد «سیا» در باره کودتای ۲۸ مرداد، از این راز پرده بردارد.

قرینه‌های دیگر

شهادت ناصر قشقائی در باره مأموریت «گودوین» - افسر آمریکایی مأمور سیا که نقش او را در جریان کودتای ۲۵ مرداد و ملاقات‌هایش با سرهنگ فرزائگان، سرهنگ اخوی، سرهنگ ۲ زند کریمی و... قبلاً به اطلاع خوانندگان رسانده‌ام -، در افشای اظهارات دروغین کرمیت روزولت با اهمیت است. ناصر قشقائی در خاطرات و یادداشت‌های روزانه خود قید می‌کند: «کودتای اول خنثی شد و شاه به حال فرار رفت به اروپا و سرلشگر زاهدی را که دولت مصدق می‌خواست بگیرد و حبس نماید، محرمانه رفت به سفارت آمریکا. «گودوین» يك نفر آمریکایی با محمدحسین خان و خسروخان ملاقات نمود و اظهار داشت دولت آمریکا تصمیم گرفته که مصدق‌السلطنه را از کار برکنار کند. خسروخان جواب داده ملت پشتیبان است. «گودوین» جواب داده قول شرف می‌دهم تا دو ماه طول نکشد. حال شما بیائید نقداً پنج میلیون دلار بگیرید و سرلشگر زاهدی را بردارید بپرید داخل ایل قشقائی، در آنجا فرمان نخست‌وزیری که شاه به زاهدی داده اعلام کنید و از آنجا زاهدی را بردارید بیائید به طرف تهران. آنوقت ما همه نوع تضمین می‌کنیم، دو نفر از خودتان وزیر بشوید يك نفر هم سفیر کبیر، در هر جا که مایلید. کلیه اختیارات فارس و جنوب هم برای شما و بعد از آن هم ماهی پنج میلیون دلار می‌دهم مرتباً از آن هم سهم بگیرید. آقایان جواب داده بودند که ما با مصدق همکار بوده‌ایم و حالا نمی‌توانیم خیانت کنیم ولو اینکه شما پانصد میلیون دلار هم بدهید، غیرممکن است که ما مرتکب چنین کاری شده و فامیل خودمان را ننگین و لکه‌دار کنیم». ۲۴

ملاحظه می‌شود که در ۲۶ مرداد، کرمیت روزولت با وعده پول و مقام در فکر فرار

دادن سرلشگر زاهدی و نقشه‌های دور و دراز بوده است. آن وقت چگونه مدعی می‌شود که همان روز در يك مكالمه تلفنی کوتاه، به «برادران بوسکه» دستور می‌دهد که برای چهارشنبه ۲۸ مرداد دست به کار کودتا شوند؟ می‌توان حدس زد، آنچه روزولت در کتابش می‌گوید، سناریویی است که سال‌ها بعد از کودتای ۲۸ مرداد، بر مبنای رویدادها، سرهم‌بندی کرده است.

بررسی گزارش‌های سری سفارت آمریکا در تهران در باره رویدادهای روز ۲۸ مرداد که بعداً به اطلاع خوانندگان رسانده خواهد شد، مؤید همین نظر است که کودتایی برای ۲۸ مرداد برنامه‌ریزی نشده بود. و آنچه پیش آمد، همان قدر برای حکومت مصدق و حزب توده غافلگیر کننده بود که برای کودتاچیان ایرانی و آمریکایی شگفتی خوشایند! من تا حدی با تفصیل به بررسی عینی و واقعی نیروهای دشمنان داخلی و خارجی نهضت ملی و وضع روحی آن‌ها در فاصله ۲۵ تا ۲۸ مرداد پرداختم و گاه وارد جزئیات شدم. قصدم این بود تا توجه علاقه‌مندان نهضت ملی ایران را به نکات زیر جلب نمایم:

اولاً - در آستانه کودتای ۲۸ مرداد، امکانات دشمن بسیار محدود و توانشان بیش از تجهیز و به خیابان کشاندن چند صد نفر ولگرد و اوباش، برای آشوب و ارباب فراتر نبود. که آن نیز با صرف پول هنگفت «سیا» میسر گردید. مأموریت و اقدامات اوباش در روز ۲۸ مرداد نیز از تخریب و آتش‌سوزی و عریه‌کشی به نفع شاه و علیه حزب توده و مصدق، فراتر نرفت. اینکه چگونه آشوب‌گری‌های صبح روز ۲۸ مرداد بعد دیگری یافت به سرنگونی حکومت ملی دکتر مصدق انجامید، بعداً به تفصیل شرح داده خواهد شد.

با اطمینان می‌توان گفت که اگر حزب توده در روزهای ۲۵ و ۲۶ و به ویژه عصر و شب روز ۲۷ مرداد، آن هم چپ‌روی و شلوغ‌کاری نمی‌کرد؛ و تندروی‌های برخی از سران ملی و سازمان‌های وابسته به نهضت ملی نبود؛ دشمنان جنبش ملی، در جو بعد از شکست کودتای ۲۵ مرداد، حتی جرأت به خیابان کشیدن آن چند صد نفر را نیز نمی‌داشتند. نورالدین کیانوری که بدون ذکر کوچک‌ترین دلیل قانع کننده، از «تدارک نیروی بسیار سنگین سازمان سیا و اتلیجنتس سرویس و نقش مستشاران آمریکائی» صحبت می‌کند، انگیزه‌ای جز این ندارد که گناه خطاهای نابخشودنی، بی‌عملی و بی‌کفایتی رهبری حزب توده را در آن روزهای سرنوشت‌ساز بپوشاند.

ثانیاً - خواسته‌ام زمینه بحث و تبادل نظر با کسانی فراهم گردد که از زوایای دیگری، از

جمله به خاطر باور به حرف‌ها و ادعاهای اشخاصی چون کریمیت روزولت، بر این عقیده‌اند که کودتای ۲۸ مرداد، مانند کودتای ۲۵ مرداد، طبق نقشه و برنامه و تدارکات گسترده قبلی صورت گرفته است.

ثالثاً - و بالاخره، اما نه کم‌اهمیت از دو دیگر، بر آن بوده‌ام که نشان دهم، که ریشه‌های پیروزی عملیاتی را که به ابتکار و رهبری دشمنان حکومت ملی مصدق، بدست مشتی اوپاش در ۲۸ مرداد آغاز گردید و به طور شگفت‌آوری به سقوط حکومت ملی مصدق و شکست نهضت ملی منجر شد، باید قبل از همه و در درجه اول، در خطاها، چپ‌روی‌ها، ندانم‌کاری‌ها و بی‌کفایتی و خیانت برخی از خودی‌ها جست تا در توان شکست‌ناپذیر دشمن. البته این به معنای نادیده گرفتن نقش مخرب انگلیس و آمریکا در کارشکنی‌های مداوم نیست که لااقل از سی تیر ۱۳۳۱ تا سقوط حکومت مصدق در جهت تضعیف و بی‌ثباتی او و تدارک کودتای ۲۵ مرداد انجام دادند. این جنبه از موضوع در بخش‌های قبلی به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته است. آنچه در این‌جا مورد نظر است، به طور مشخص در مورد کودتای ۲۸ مرداد و بررسی عواملی است که در پیروزی آن مؤثر افتادند.

سؤال اصلی این است که چگونه آشوبی که با ترس و لرز بدست چندصد و حداکثر یکی دوهزار اوپاش غیرمسلح در صبح ۲۸ مرداد برپا شد، توانست در عرض چند ساعت به حرکتی مبدل شود که حکومت دکتر مصدق را براندازد؟

چه شد که حکومت مردمی دکتر مصدق، که يك سال پیش مردم تهران با شعار «یا مرگ یا مصدق»، با دادن ده‌ها شهید از آن حمایت نمودند و در رفتارند، صد هزار نفر در تهران با رأی خود، همدلی خود را با نهضت ملی و حکومت مصدق نشان دادند، این چنین تنها ماند؟

چه شد که رهبری حزب توده ایران با هزاران عضو متشکل در تهران، که مدام با شعار «ما کودتا را به جنگ ضد کودتا تبدیل خواهیم کرد»، در میان مردم امید و توهم می‌آفرید، در بزنگاه دست روی دست گذاشت؟ هنوز آن صحنه دردناک از خاطره‌ها زدوده نشده که هزاران توده‌ای با چشمان نگران و حیران، در خیابان‌ها و میدان‌های تهران به انتظار دستور رهبری، که هرگز نرسید، خون دل خوردند و تا پایان فاجعه، عاطل و باطل و ناظر ماندند!

برای پاسخ به این سؤالات و توضیح چگونگی تکوین فاجعه ۲۸ مرداد و علل پیروزی

کودتای ۲۸ مرداد، باید در ابتدا آنچه در فاصله ۲۵ تا ۲۸ مرداد روی داد، مورد بررسی قرار گیرد، سپس جریانات روز ۲۸ مرداد را موشکافی کرد و به بررسی اتفاقات و عواملی پرداخت که چنین پیروزی ساده و کم‌خرجی را نصیب ارتجاع داخلی و استعمار خارجی نمود.

پانویست‌های فصل بیست و سوم

۱. «نامه نورالدین کیانوری در اواخر سال ۱۳۳۲ به کمیته مرکزی مقیم مسکو. به نقل از نشریه راه آزادی. این نامه و نامه‌های سایر اعضای هیأت اجراییه تهران به کمیته مرکزی مقیم مسکو، به نقل از نشریه راه آزادی، در خاطرات کیانوری قید شده‌اند.

۲. خاطرات نورالدین کیانوری، صفحه ۳۳۵

۳. خاطرات سیاسی، سرهنگ غلام‌رضا مصور رحمانی، صفحه ۳۱

۴. جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، سرهنگ غلام‌رضا نجاتی، چاپ دوم، صفحه ۳۶۴

۵. زندگی سیاسی مصدق، فواد روحانی، صفحات ۴۵۵-۴۵۶

۶. خاطرات نورالدین کیانوری، صفحه ۲۷۲

۷. کتاب ضد کودتا کریمیت روزولت، صفحه ۱۸۱

۸. ۵ روز رستاخیز ملت ایران، منصور اتابکی و احمد بنی‌احمد، صفحه ۱۷۲

۹. همان منبع شماره ۸، صفحه ۱۷۵

۱۰. همان منبع شماره ۷

۱۱. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، مازک گازیوروسکی ترجمه سرهنگ غلام‌رضا نجاتی، صفحه ۳۵

۱۲. همان منبع شماره ۵، صفحه ۴۵۸-۴۵۹

۱۳. همان منبع شماره ۸، صفحه ۱۷۹

۱۴. آرشیو دولتی انگلیس، شماره بایگانی Fo 371/104659/73 420 به نقل از منبع شماره ۵، صفحات ۴۶۲-۴۶۱
سند زیر، حاوی گزارش سفیر انگلیس در بغداد به وزارت خارجه انگلیس است. و در تأیید اسنادی است که در توضیح موضع دولت‌های آمریکا و انگلیس به دنبال شکست کودتای ۲۵ مرداد به اطلاع رساندم.
این گزارش که بتاريخ ۲۸ مرداد ۳۲ نوشته شده، گواه دیگری است به این که دولت‌های انگلیس و آمریکا کوچک‌ترین تصویری از کودتای قریب‌الوقوع و امکان سرنگونی حکومت ملی مصدق نداشته‌اند.
این سند را آقای سرهنگ نجاتی در اختیار من گذاشتند. برای من امکان دستیابی به شماره بایگانی آن و نیز به تلگرام‌هایی که در متن سند به آن‌ها اشاره شده است، میسر نشد.

محرمانه

گزارش سفیر انگلیس در بغداد به وزارت خارجه انگلیس در لندن

ایران

درخواست مشورت از سوی شاه

شاه منتظر پاسخ نماند و عازم رم شد ولی ما بایستی پاسخی بدهیم. طبق مفاد تلگرام شماره ۱۷۹۰ تاریخ ۱۸ اوت، سفیر ایالات متحده در رم دستور یافته به شاه (که امروز يك مصاحبه مطبوعاتی خواهد داشت) توصیه کند که روی مقام خود در قانون اساسی و غیرقانونی بودن مصدق تأکید کند. درعین حال، وزارت خارجه ایالات متحده تأیید می‌کند که آقای بدل اسمیت [معاون وزیر خارجه آمریکا] به وزیر علیاحضرت ملکه (انگلیس) اطلاع داده است (تلگرام شماره ۱۷۸۱) که آنان مایلند در قبال مصدق به «مصلح‌های کوچکی» تن بدهند. (در این زمینه تلگرام مفصل‌تری به واشنگتن تسلیم شده است).

۲- شاید لازم باشد که توصیه خود ما نیز با توصیه آمریکائیان هماهنگ باشد. بغیر از این نکته، بنظر می‌رسد سه امکان زیرین وجود داشته باشد:

الف. فرستادن يك پاسخ «درست» که با شاه در باره گرفتاریهایش همدردی کند ولی از دادن مشاوره در باره اقداماتی که وی باید بکند خودداری کند و آنرا امر داخلی ایران بشمارد.

ب. وی را تشویق کند به اینکه تأکید ورزد که وی مطابق قانون اساسی عمل کرده، پادشاه ایران است و استعفا نخواهد کرد و عزل خلاف قانون اساسی را هم نخواهد پذیرفت.

ج. او را به راه‌انداختن يك مبارزه همه‌جانبه علیه مصدق تشویق کند.

۳- احتمالاً راه اخیر را بتوان به دو دلیل منتفی دانست: نخست اینکه این کار با روحیات شاه نمی‌خواند و دوم اینکه چنین اقدامی روابط او را با هر دولتی که وی بخواهد در کشورش اقامت کند، پیچیده‌تر خواهد کرد.

راه الف راهی است که ما بایستی قاعداً در مورد شاهی که هیچ ارتباطات ویژه‌ای با او نداشته‌ایم در پیش بگیریم. لیکن علائق ویژه ما به ایران و نزدیکی روابط گذشته ما با شاه لازم می‌آورد که راه ب را مورد نظر قرار دهیم.

۴- شاید بتوان استدلال کرد که شاه، بخاطر فراری که چنین فاقد حرمت بود، لابد گوشه‌ای را که پذیرای پیام او هستند، از دست داده است؛ یا او به هیچ توصیه‌ای که انجام شود گوش نخواهد کرد؛ و یا چون بهر حال نمی‌توان روی او در آینده برای انجام يك رهبری مؤثر حساب کرد، بیفایده است او را به مثابه يك رهبر احتمالی و يك كانون دلبستگی تلقی کنیم.

۵- از سوی دیگر، ما نباید شاه را بعنوان يك رهبر احتمالی ابوزیسیون مصدق کاملاً ندیده بگیریم. دعاوی مدام او، اگر در معرض نظر مردم نگه داشته شود، خواهند توانست محوری برای احساسات ضد کمونیستی و وطن‌پرستانه پدید آورند؛ و می‌توان تصور کرد که او روزی بتواند بعنوان يك رهبر سمبولیک در يك ایران تجزیه نشده و غیر کمونیست نقش مفیدی ایفا کند.

۶- در مجموع بنظر می‌رسد تعقیب راه آمریکا در تشویق شاه به اینکه اعمال خود را مطابق قانون اساسی دانسته و خود را پادشاه قانونی ایران بشمارد، عاری از خطر و حاوی برخی مزایاست. با وجود این ما باید او را منصرف کنیم از اینکه در میدان يك تبرد تبلیغاتی با مصدق پا بگذارد زیرا مصدق و کارگزاران او در این میدان بر او پیشی دارند.

۷- تصور می‌کنم، بویژه با توجه به اینکه ما با ایران مناسبات دیپلماتیک نداریم باید رساندن پیام را به عهده سر ویکتور مالت بگذاریم تا پس از شور با همتای آمریکایی خود در باره آن تصمیم بگیرد.

۸- بنظر من تردیدی نیست که اگر شاه بخواهد نفوذی در ایران اعمال کند باید در خاورمیانه اقامت کند و نه در اروپا. ولی فکر می‌کنم ما نمی‌توانیم در این زمینه هیچ توصیه‌ای به او بکنیم، بویژه اینکه چنین توصیه‌ای بدون تردید به مذاق او خوش نخواهد آمد. بیشترین کاری که ما می‌توانیم بکنیم گفتن این نکته است که بنظر ما اگر شاه علاقه‌مند به حفظ نفوذ خود در ایران است بهتر است در نزدیکی ایران باشد تا در اروپا، ولی تصمیم در این مورد البته با خود اوست. [دست‌نویس: آقای راس در ۲۷ اوت به رم می‌آید. او شاه را شخصاً می‌شناسد. شاید

او بتواند مطلب را بطور بسیار غیررسمی به او برساند].

۱۹ اوت ۱۹۵۳ - امضاء.

می توان استدلال کرد که بهترین سیاست برای ما اینست که از شاه صرف نظر کرده و این فرض نامطبوع را بپذیریم که مصدق رهبر بلامنازع ایران است و تنها مانع راه کمونیسم بشمار می رود. ولی این فکر از نظر من خطاست. زیرا به هیچ وجه قطعی نیست که ختنی کردن کودتا و فرار شاه راه پیروزی آسان مصدق را هموار کرده باشد. این حوادث می توانند احساسات ضدمصدق را که مدتهاست زیر سرپوش مانده اند برانگیزاند. گزارش امروز سفارت آمریکا [یادداشت آقای گاندی در ۱۹ اوت - Flag D] این نظر را تأیید می کند.

شاید ما با حمایت کردن از شاه با این خطر خفیف روبرو هستیم که روسها را به عمل تحریک کنیم. تردیدی نیست که روسها وضعیت ایران را از نزدیک زیر نظر دارند. ولی مخالفت ما با مصدق آنچنان معلوم روسهاست که حمایت از شاه در گرفتاری کنونی او، مطمئناً در مسکو شگفتی برنخواهد انگیزد.

سرانجام، آمریکائیا آشکارا برآنند که شاه را تشویق کنند به اینکه اقدامات خود را موافق با قانون اساسی بشمارد. ما نمی توانیم بدنبال آنها حرکت نکنیم. با این اقدام ما موضع خود را در مقابل آمریکائیا در این بحث تقویت خواهیم کرد که پروبال دادن به مصدق کار خطائی است. در واقع این کاملاً تناقض آمیز است که با یک دست از شاه و با دست دیگر از مصدق حمایت شود.

بنا براین من با پیشنویس تلگرام هائی که تسلیم می شود، موافقم.

من فکر می کنم ما در مورد مطلوب بودن بازگشت شاه به خاورمیانه احتیاج به اندکی تأمل داریم. اگر یک حرکت جدی هوادار شاه و ضدمصدق بوجود آید، محتملی برای تشویق او برای حرکت به نزدیکیهای ایران وجود خواهد داشت. اما اگر تصمیم گرفتیم که چنین توصیه ای را به شاه بکنیم بهتر اینست که آمریکائی ها بجای ما ابتکار کار را برعهده بگیرند.

۱۹ اوت ۱۹۵۳ امضا و یکسون

۱۵. همان منبع شماره ۷، صفحات ۱۸۹-۱۹۰

۱۶. اسرار کودتای ۲۸ مرداد، وودهاوس، صفحه ۷۹

۱۷. همان منبع شماره ۲، صفحه ۲۶۴

۱۸. همان منبع شماره ۱۱، صفحه ۲۷

۱۹. همان منبع شماره ۱۱، صفحه ۵۸

۲۰. همان منبع شماره ۱۱، صفحه ۶۰

۲۱. من توسط یکی از دوستان، سئوالاتی از اردشیر زاهدی کردم. در پاسخ از جمله توضیحات زیر را در اختیار من گذاشت:

در مورد مصاحبه با خبرنگاران خارجی، آقای پرویز راثین نماینده آسوشیتدپرس از بچه گی با من در مدرسه ۱۵ بهمن خیابان ولی آباد هم مدرسه بود. صبح روز یکشنبه ۲۵ مرداد تلفنی با ایشان و مرحوم ترقی صاحب امتیاز روزنامه ترقی و مرحوم میراشرفی تماس گرفتیم و از منزل شاهرخشاهی پهلوی مدرسه انوشیروان دادگر به تیه های ولنجک برای مصاحبه رقتیم؛ و این پس از عکس گرفتن از فرمان اعلیحضرت در عکاسی ارمنی، گویا اسمتس ساکو و در چهارراه اسلامبول زیر مطب دکتر ملکی بود.

شاهرخشاهی و پسر عمه من ابول زاهدی و نراقی از فرمان عکسبرداری کردند و مقداری برای جراید فرستاده شد. من شخصاً آقای دان سویند را که آقای امیرخسروی ذکر کرده اند نمی شناسم. ولی در آن مصاحبه دو خبرنگار خارجی بودند که احتمالاً یکی از آنها ایشان بوده است. بهر حال درست نوشته اند و مصاحبه را من کردم

نه تیمسار زاهدی.

۲۲. همان منبع شماره ۷، صفحات ۱۸۱-۱۸۰

۲۳. همان منبع شماره ۱۱، صفحات ۵۴-۵۵

من درباره این اتهام، طی نامه‌ای، از آقای مارک ج. گازیوروسکی سؤال کردم. ایشان در نامه سوم ژوئیه ۱۹۹۵ خود، این توضیح را دادند: «دو نفری که او [منظور روزولت است] برادران بوسکه خطاب می‌کند، همان دو برادران رشیدیان است و افرادی که او نوسی و کالفرون خطاب می‌کند، همان‌هایی هستند که نام رمز «سیا»ی آن‌ها، نرن و سیلی است! روزولت در کتاب خود اغلب این دو جفت را با هم اشتباه می‌کند. بدین معنا که کاری را به یکی از دو جفت نسبت می‌دهد که منابع من آن را جفت دیگری می‌دانند». متأسفانه توضیح آقای گازیوروسکی همه تناقضات را که به این مناسبت در این دو کتاب موجود است، حل نمی‌کند و ناروشتنی هم چنان پابرجاست. چون وارد شدن در آن به درازا می‌کشد و برای خوانندگان ملال‌آور است، به همین تذکر بسنده می‌کنم. به هر حال، من هم چنان بر این گمانم که «برادران بوسکه» و نرن و سیلی (شبکه پدامن)، شبکه جاسوسی واحدی است که احیاناً در بایگانی «سیا»، تحت نام‌های مختلف ثبت شده است. شاید دستیابی به اسناد «سیا» در آینده، موضوع را روشن سازد.

۲۴. «سال‌های بحران» خاطرات ناصر قشقانی به تصحیح نصرالله حدادی صفحه ۴۰۷

پانوشته‌های ویراستار

(۱) تاریخ ایران به یاد ندارد که روحانیون اصیل قدیمی برخلاف مصالح مملکت و مردم برداشته باشند. اصولاً جهان‌بینی متکی بر توحید و خدایپرستی و وحی در ذات خود در تقابل با تفکرات الحادی قرار دارد. ولی همانگونه که دیده‌ایم در مبارزه با استعمار خارجی، روحانیون اصیل هیچگاه شروع کننده اختلاف با احزابی که بنیان آنها بر نفی توحید و دین استوار بود، نبودند. تدریجی‌های عناصر مارکسیست که بدون شناخت جامعه ایران - به عنوان یک جامعه با بافت دینی - گام اول خود را با نفی دین و اعتقادات مردم آغاز می‌کردند، عامل مهمی بود که به مشکوک شدن چهره‌های مذهبی نسبت به این حرکات و رویارویی با آن‌ها می‌انجامید. البته در این میان نقش سرویس‌های جاسوسی نیز در تعمیق این تعارض و القاء ترس از حاکمیت کمونیست‌ها با هدف نفی دین و با حاکمیت دینداران با نفی دیگران عامل مؤثر و مهم در صف‌آرایی این دو گروه اجتماعی در مقابل هم به شمار می‌رود. سالها پس از کودتای ننگین ۲۸ مرداد، گفته شد که عوامل داخلی سرویس‌های جاسوسی انگلیس و آمریکا در ایجاد دشمنی میان گروه‌های اجتماعی مردم باهدف تجزیه صفوف متحد آنان گام بر می‌داشتند؛ امری که بعد از ماجرای سی‌تیر ۱۳۳۶ و ایجاد شکاف در صف نهضت ملی نیز مشاهده شد. این موضوع (ایجاد تفرقه در میان مردم و صفوف متحد آنان با بهانه‌های مختلف) می‌تواند خود موضوع تحقیق مستقلی باشد که گستره آن در تاریخ معاصر حداقل از انقلاب مشروطیت تا زمان کنونی می‌باشد و البته در این میان حساب عناصر مزدور و وابسته از عناصر صادق ولی فریب‌خورده جداست.

(۲) آنچه که آقای امیرخسروی به نقل از «گازیوروسکی» آورده‌اند مبنی بر اینکه: «... چنین به نظر می‌آید که کاشانی ترتیب آن را داد که یک گروه ضدمصدقی، از ناحیه بازار به مرکز تهران روانه گردد. احتمالاً دسته‌های مشابهی نیز توسط رشیدیان‌ها، نرن و سیلی و همچنین از طریق آیت‌الله بهبهانی و شعبان‌بی‌مخ سازمان داده شدند». نمی‌تواند آنچنان «اصالت» داشته باشد که نویسنده (آقای امیرخسروی) آن را پذیرفته و اظهار دارند:

«از اظهارات بالا به روشنی برمی‌آید که تنها اقدام کریمیت روزولت برای برانگیختن شورش علیه مصدق همین ابتکار بالاست».

و در جای دیگر آقای امیرخسروی می‌گویند:

«با وجود اینکه مشارکت آیت‌الله کاشانی در کار تجهیز گروه‌های آشوبگر علیه دکتر مصدق در روز

۲۸ مرداد... کاملاً قابل قبول و در منطق قضایاست...»

بهر حال آقای گازیوروسکی تصریحاً و آقای امیرخسروی به استناد گفته‌های ایشان، تلویحاً ادعا می‌کنند که آیت‌الله کاشانی قبل از ۲۸ مرداد و به منظور مقدمه‌سازی برای سرنگونی دکتر محمد مصدق با «سیا» و عوامل آن ارتباط داشته‌اند. در توضیح ادعاهای بالا باید گفت:

(۱) ادعاهای آقای گازیوروسکی بدون استناد به واژه‌هایی چون:

[«چنین به نظر می‌آید» (تأکید از ناشر است)... «احتمالاً»...] آغاز می‌شود.

خوانندگان محترم حق می‌دهند که این شیوه غیر علمی در مورد یک شخصیت که در مقاطعی (ماجرای ۳۰ تیر ۱۳۳۱) اعلامیه جهاد برای حمایت از دکتر مصدق صادر می‌کند، نمی‌تواند اصالت داشته باشد؛ چرا که طرح این ادعا که آیت‌الله کاشانی با پولی که از مأمور «سیا» (احمد آرامش) بطور غیرمستقیم دریافت کرده بود، یک گروه ضدمصدق را روز ۲۸ مرداد از ناحیه بازار به مرکز تهران روانه کرد، در هیچ کتاب بی‌طرف نیامده و هیچ کس نیز تاکنون این ادعا را مطرح نکرده؛ هر چند ادعای آقای گازیوروسکی با استعمال واژه‌هایی چون «چنین به نظر می‌آید» و «احتمالاً»، فاقد هر گونه سندیت تاریخی است و خود نویسنده نیز در یکی از بی‌نوشت‌های کتاب خود می‌گوید: «هیچ یک از مقامات «سیا» که پول منظور را به آرامش دادند، نتوانستند این نکته را ثابت کنند که مبلغ مزبور به کاشانی رسیده است یا خیر»!

بنا بر این ادعای آقای گازیوروسکی ادعای غیر منطقی و غیر علمی است که آقای امیرخسروی نیز خط بطلان بر آن کشیده‌اند.

(۲) ادعای آقای امیرخسروی که:

«با وجود اینکه مشارکت آیت‌الله کاشانی در کار تجهیز گروه‌های آشوبگر علیه دکتر مصدق در روز

۲۸ مرداد... کاملاً قابل قبول و در منطق قضایاست...»

نمی‌تواند منطقی باشد، چرا که ایشان با طرح مسائلی در وسط جمله فوق همچون: «... جبهه‌گیری او (آیت‌الله کاشانی) در برابر دکتر مصدق که بطور مبرهن از مقطع توطئه ۱۹ اسفند به نمایش درآمد؛ و تیره‌تر شدن مناسبات آن‌ها در مرداد ۱۳۳۲، بویژه حمایت بی‌دریغ او (آیت‌الله کاشانی) از حکومت کودتا و شاه، بلافاصله پس از سقوط دولت ملی مصدق...»

نتیجه‌گیری ابتدا و انتهای جمله را می‌نمایند که: «مشارکت آیت‌الله کاشانی در کار تجهیز گروه‌های آشوبگر

علیه دکتر مصدق در روز ۲۸ مرداد... کاملاً قابل قبول و در منطق قضایاست...»

به این ترتیب این سؤال از آقای امیرخسروی بجاست که شما با کدام روش تحقیق علمی و منطقی و با کدام استناد تاریخی با طرح مسائلی در وسط جمله، نتیجه می‌گیرید که ابتدا و انتهای جمله از نظر جنابعالی صحیح و «کاملاً» قابل قبول و در منطق قضایاست؟!

قضاوت را به عهده خوانندگان می‌گذاریم.

فصل بیست و چهارم

بررسی رویدادهای روزهای ۲۵ تا ۲۷ مرداد ۱۳۳۲

ارزیابی درست رویدادهای آن سه روز سرنوشت ساز، یعنی آنچه بین دو کودتا رخ داد، بدون عنایت به جوّ سیاسی و اوضاع و احوال کشور بدنبال شکست مفتضحانه کودتای ۲۵ مرداد، و در نظر گرفتن اولویتهای لحظه و مشی سیاسی مناسبی که می‌بایست اتخاذ می‌شد، میسر نیست.

سحرگاه ۲۵ مرداد ماه، مردم ایران با اعلامیه مسرت بخش دولت، مبنی بر شکست کودتای سرهنگ نصیری آشنا شدند. خبر فرار شاه و خلع گارد شاهنشاهی، دستگیری سران کودتا و انحلال مجلس هفدهم، تا ظهر در شهر پیچید و شور و شوق عموم را برانگیخت. دکتر مصدّق از آزمایش سختی پیروزتر از همیشه سربلند برون آمد و به نظر شکست‌ناپذیر می‌نمود. حکومت دوگانه مصدّق - شاه و جنگ فرسایشی که مدت دو سال و اندی دوام داشت، پایان یافته تلقی شد و امیدهای فراوانی برانگیخت. در مقابل، جبهه مخالفان نهضت ملی سرخورده از شکست، در ماتم عمیقی فرو رفتند. حتی از درون لاف‌زنی‌های گستاخانه کرمیت روزولت، در کتابی که با انگیزه تجلیل از سازمان «سیا» و قهرمان‌سازی از خود به نگارش درآمده است، یأس و ناامیدی می‌بارد. نمونه‌هایی از آن را در بحث قبلی آوردیم. شاه در غم و اندیشه مهاجرت به آمریکا و جستجوی کسب و کار برای گذران زندگی

است. از مارک گازپوروسکی نقل کردیم که برای خروج روزولت و گروه او، هم‌چنین سرلشگر زاهدی و تعداد دیگری از دست‌اندرکاران مهم کودتا، به وسیله هوایم‌ای وابسته نظامی آمریکا، برنامه اضطراری تهیه و تدارک می‌شود. خاطرنشان کردیم که دولت آمریکا در جستجوی راهی برای آشتی و کنار آمدن با دکتر مصدق بود. روز ۲۷ مرداد، معاون وزارت خارجه آمریکا در تلگرافی به کرمیت روزولت دستور می‌دهد که بند و بساط خود را جمع و ایران را ترک کند.

دکتر مصدق بلافاصله پس از آگاهی از فرار شاه و نقش او در کودتا، به فکر تشکیل شورای سلطنتی می‌افتد. در قطعنامه میتینگ عصر روز ۲۵ مرداد که به دعوت جبهه ملی برگزار شد، این موضوع مطرح می‌گردد. دکتر مصدق با دست‌اندرکاران و شخصیت‌های برجسته ملی از جمله دهخدا و نریمان به شور و رایزنی پرداخت و قصد داشت موضوع را به فرمانده بگذارد. بدین منظور بخشنامه‌ای نیز برای تجهیز و آمادگی فرمانداران و بخشدارها در صبح روز ۲۸ مرداد به تمام کشور ابلاغ گشت. بدین سان کشور می‌رفت تا روی آزادی و دموکراسی را ببیند و به جاده رشد و ترقی و استقلال واقعی گام بگذارد، و آرمان‌های انقلاب مشروطیت سرانجام جامه عمل پوشد. بی‌گمان، شکست کودتای ۲۵ مرداد، شرایط مساعدی برای حلّ معضل نفت در جهت اصول مندرج در قانون ملی شدن صنعت نفت به وجود آورده بود. احتمالاً پیشنهادات عملی دکتر مصدق برای حلّ بن‌بست غرامت، در رابطه با دومین پیشنهاد مشترک آمریکا و انگلیس، که یک بار در اواخر اردی‌بهشت ماه ۱۳۳۲ مطرح گشته و از سوی دولت انگلیس رد شده بود، می‌توانست تا نیل به نتیجه قطعی از سر گرفته شود.

تأکید این نکته ضرورت دارد که با وجود مشکلات جدی اقتصادی و مالی، وضع عمومی حکومت مصدق از این بابت فاجعه‌بار و انفجاری نبود. برخلاف تبلیغات بعدی کودتاچیان، حکومت دکتر مصدق در آستانه ورشکستگی قرار نداشت. دکتر مصدق در دادگاه نظامی، علی‌رغم دشواری‌ها و عدم دسترسی به همه مدارک لازم، این امر را به اثبات رساند. صاحب‌نظران نهضت ملی به تفصیل و به طور مستند آن را نشان داده‌اند. خود محافل آمریکا نیز بدان واقف بودند و در گزارش‌های درونی به آن اشاره کرده‌اند. در اینجا فقط به ذکر جمله‌ای از گزارش ماتیسون کاردار سفارت آمریکا به وزارت خارجه آن کشور، چند روز قبل از کودتا بسنده می‌کنم. ماتیسون پس از ذکر اقدامات و تدبیرهای مختلف دکتر

مصدق، چنین نتیجه می‌گیرد: «اگر دولت بتواند از امکانات کاربرد پشتمانه طلا، افزایش صادرات و گسترش تجارت با شوروی‌ها به طور کامل استفاده کند، در آن صورت دولت خواهد توانست برای مدت نامحدودی از بحران شدید مالی جلوگیری کند».^۱

روابط ایران و شوروی با نطق مالنکوف در ۸ اوت (۱۷ مرداد) وارد دوران جدید و امیدبخشی شده بود. دولت اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی سرانجام حاضر شده بود بدهی‌های ارزی خود (معروف به طلاهای ایران) را بپردازد و به سایر مطالبات ایران نیز پاسخ رضایت‌بخش بدهد. خلاصه گسترش جدی مناسبات تجاری و اقتصادی بین دو کشور چشم‌انداز روشنی نشان می‌داد. با حساسیتی که دولت آمریکا به روابط ایران و شوروی داشت، بی‌تردید انگلستان را زیر فشار قرار می‌داد تا کوتاه بیاید و در جهت حل سریع معضل نفت بکوشد.

در چنین چشم‌انداز امیدبخشی، آنچه کشور بیش از هر چیز بدان نیاز داشت، آرامش و حمایت بی‌دریغ از دکتر مصدق بود. تا با دست‌های باز و فراغ خاطر، طرح‌ها و اندیشه‌هایش را عملی سازد. زیرا سرنوشت آتی جنبش و سعادت و بهروزی ملت ایران، بود و نبود آزادی و دموکراسی در گرو تحکیم موقعیت مصدق و تحقق برنامه‌های او بود. آینده چپ ایران نیز به آن گره خورده بود.

حزب توده ایران در آن ایام، بزرگ‌ترین سازمان سیاسی کشور، با انضباط آهنین و قدرت تجهیز فوق‌العاده بود. در صفوف آن کادرهای باارزش و هزاران جوان مبارز و پرشور و از خود گذشته، آماده هرگونه فداکاری بودند. نورالدین کیانوری که مدت‌ها مسوول کمیته ایالتی تهران بود، در نامه به اعضای کمیته مرکزی حزب توده مقیم مسکو، تعداد اعضا متشکل در سازمان‌های مخفی تهران در تیر ماه ۱۳۳۱ را ۲۵ هزار نفر اعلام می‌کند.^۲ ناظران مختلف تعداد شرکت‌کنندگان در میتینگ سالگرد سی تیر ۱۳۳۲ را بین ۴۰ تا ۵۰ هزار نفر تخمین می‌زنند. توان تجهیز حزب توده از طریق سازمان‌های بی‌شمار علنی و سندیکاها و اتحادیه‌های صنفی مختلف، بسیار گسترده بود.

بارها به مناسبت‌های مختلف گفته‌ام که بدبختانه حزب توده ایران، رهبری مدبر و سیاست و استراتژی درستی نداشت که بتواند این نیروی سترگ بالقوه را در مسیر مصالح ملی و در جهت نیل به دموکراسی سوق دهد. درست برعکس، این نیروی عظیم در اثر چپ‌روی‌ها و وسوسه و شتابزدگی رهبری حزب برای سلطه به جنبش، به عامل منفی

مؤثری در تبدیل پیروزی ملت ایران در ۲۵ مرداد به شکست آن در ۲۸ مرداد گردید. بدنبال شکست کودتای ۲۵ مرداد، توده مردم و به ویژه هواداران بی‌شمار نهضت ملی و توده‌ای‌ها، از شوق پیروزی سرمست بودند و در شور و هیجان وصف‌ناپذیری به سر می‌بردند. کشور در حال و هوای انقلابی بود. حزب توده ایران با نفوذی که در میان توده مردم داشت، می‌توانست شور و هیجان مردم را در مسیر درستی هدایت کند. اما متأسفانه به جای مهار کردن گروه‌های افراطی، از جمله در درون حزب و سازمان جوانان، و دعوت مردم به آرامش و پرهیز از تندروی و چپ‌نمائی، در آتش احساسات پر غلیان مردم دمید. رهبری حزب با طرح شعارهای تند و عوام‌پسند و اقدام به کارهای افراطی و کشاندن توده‌ای‌ها به خیابان‌ها و میدان‌های شهر، که به درگیری‌ها و تشنج‌های دائمی منجر می‌شد، جو سیاسی عمومی را به طور باورنکردنی مسموم کرد. و این چنین آب به آسیاب دشمنان نهضت ملی ایران ریخت. نقش شبکه‌های جاسوسی آمریکا و انگلیس و سازمان‌های ضدتوده‌ای نظیر سومکا و پان‌ایران‌ست و چاقوکشان دکتر بقائی و شمس قنات‌آبادی که اغلب با پول «سیا» تغذیه می‌شدند، در تشدید این جو متشنج که نتیجه‌ای جز تضعیف حکومت مصدق و هرج و مرج عمومی نداشت، در نوشته‌ها و پژوهش‌های متعدد ایرانی و خارجی، نشان داده شده است.

رهبری حزب توده ایران بس دیر و تقریباً از مقطع رویداد ۹ اسفند ۱۳۳۱، سیاست پشتیبانی از حکومت دکتر مصدق را پیشه نمود. و دیگر همچون گذشته، نوك پیکان حملات خود را علیه دکتر مصدق و جبهه ملی به عنوان عامل امپریالیسم نشانه نمی‌گرفت. اما در پیشبرد این سیاست جدید نیز، با چپ‌روی و تندروی‌های نوع تازه، اینبار بنام انقلابی‌گری و به دستاویز تعمیق انقلاب و ایفای نقش پیشاهنگ و رادیکال، از درون نهضت به آن آسیب می‌رساند.

من به مناسبت‌های دیگر گفته‌ام که به نظر من روش و هنجار رهبری حزب علیه نهضت ملی در طول حکومت دکتر مصدق که در دوره‌های مختلف به اشکال مختلف بروز کرد، به قصد خدمت آگاهانه به استعمار انگلیس نبود. اما در عمل، ثمری جز این نداشت. بهمین مناسبت، میهن‌پرست پاک‌باخته‌ای چون مصدق که ناظرِ نگرانِ اعمال حزب بود، در قبال آن، توضیح و تصویری جز بیان سیاست حزب در فرمول: «توده‌ای نفتی - توده‌ای روسی» نداشت.

اغلب صاحب نظران و پژوهشگران و منتقدین حزب توده ایران، بی عملی و نظاره گر ماندن رهبری حزب در ۲۸ مرداد را مورد نکوهش قرار داده و آن را بزرگ ترین گناه او شمرده اند. در جریان پلنوم وسیع چهارم، ما کادرهای حزب توده ایران، در بررسی مشی و سیاست رهبری حزب در دوران ملی شدن صنعت نفت، تا حدود زیادی در همین سمت و سو رهبری حزب را به نقد کشیدیم. اما اینک در جریان نقد خاطرات کیانوری و بررسی مجموعه اسناد و مدارکی که در اختیار ماست، من به این نتیجه رسیده ام که خطای عمده و سرنوشت ساز رهبری حزب، بیشتر در سیاست و اقداماتی بود که در چند روز مقدم بر ۲۸ مرداد انجام داد. بی عملی او و عاطل نگاه داشتن تشکیلات حزب در جریان ۲۸ مرداد، بنوبه خود، تا حدی پیامد آن بود. به جرأت می توان گفت که اگر تندروی ها و تشنجات آن چند روز نبود، کودتای ۲۸ مرداد روی نمی داد. و اگر دشمنان نهضت ملی، آن روز و یا بعدها، تشبثاتی می کردند، در نطفه خفه می گردید.

باید صادقانه اذعان کرد که در بهم ریختگی اوضاع و تندروی های اجتناب ناپذیر، که به بالا رفتن تنش اجتماعی و تحریک احساسات قشری از مردم و نظامی ها منجر گردید و ضدانقلاب از آن به خوبی بهره جست، افزون بر رهبری حزب توده، رهبران جبهه ملی نیز در حدّ خود، مسوولیت جدی داشتند.

خطای اساسی رهبری حزب در آن سه روز سرنوشت ساز این بود که کوشید با اقدامات خود مسیر جنبش را از سیاست تحکیم دکتر مصدق، چون مظهر آزادی و استقلال ملی، به مسیر تغییر رژیم از مشروطه به جمهوری بیندازد. رهبری حزب توده با اتخاذ این سیاست، در عمل خود را در برابر دکتر مصدق و حکومت ملی قرار داد، نیروهای بینابینی و متزلزل را به وحشت انداخت و افکار عمومی را علیه خود تحریک نمود. به ویژه، به دشمنان سرکوب شده نهضت ملی فرصت داد تا سر بر آرند و میدان داری کنند.

مشروطه یا جمهوری دموکراتیک

به خاطر اهمیت پیامدهای این نبرد که رهبری حزب توده آن را با تمام نیرو به خیابان ها کشاند، مکث کوتاهی بر آن ضرورت دارد.

کیانوری در خاطرات خود می نویسد: «همان طور که در پیش گفتم، پس از عقیم ماندن کودتای ۲۵ مرداد و فرار شاه، رهبری حزب شعار جمهوری دموکراتیک را مطرح کرد و به

افراد حزبی دستور داد با تظاهرات وسیع در خیابان‌ها این پیروزی را به صورت مبارزه‌جویانه جشن بگیرند. تنها حزب توده ایران چنین شعاری نداد، دکتر فاطمی نیز در سخنرانی آتشین خود در روز ۲۶ مرداد [منظور کیانوری باید میتینگ عصر روز ۲۵ مرداد باشد] در میتینگ عظیم بهارستان، خواستار انحلال نظام سلطنت گردید.^۳ کیانوری اذعان دارد و در جای دیگر نیز مدعی است که: «در هیأت دولت تنها دکتر فاطمی، وزیر خارجه و جدی‌ترین مخالف شاه در آن زمان، شعار جمهوری را مطرح می‌کرد و در روزنامه باختر امروز لزوم تغییر رژیم را مطرح می‌ساخت».^۴

اولین نکته‌ای که از گفته‌های کیانوری جلب توجه می‌کند این است که: رهبری حزب می‌دانست که در هیأت دولت جز دکتر فاطمی کسی خواستار جمهوری نیست. (درباره موضوع واقعی دکتر فاطمی جداگانه توضیح داده خواهد شد. در این جا تنها به سنجش گفته‌های کیانوری می‌پردازیم).

ب: رهبری حزب می‌خواست شعار جمهوری و انحلال رژیم سلطنتی را با راه انداختن «تظاهرات وسیع» و «به صورت مبارزه‌جویانه» به میان مردم ببرد و جشن بگیرد! یعنی همان راه انداختن میتینگ‌ها و راه‌پیمائی‌ها، با بی‌اعتنائی به اعلامیه همان روز فرمانداری نظامی و شهربانی کل کشور. دست زدن به اقدامات تحریک‌آمیز در عصر روز ۲۷ مرداد، نظیر آویختن شعار پارچه‌ای بزرگ، با شعار: «زنده باد حزب توده ایران» در میدان توپخانه، پخش علنی «نامه مردم» ارگان کمیته مرکزی حزب توده، ریختن به ادارات و مغازه‌های مردم برای پائین کشیدن عکس شاه و خانواده سلطنتی و در نتیجه برخورد با کسبه و مردم عادی، درگیری با سربازها و مأموران انتظامی.

کیانوری هنوز پس از گذشت چهل سال و این همه رویدادها و تجربه‌ها، اشکال سیاست رهبری حزب را در این پسوند بی‌مقدار «دموکراتیک» می‌بیند! می‌گوید: «البته به نظر من این کلمه «دموکراتیک» صحیح نبود، چون سوء تفاهم ایجاد می‌کرد. خوب این شعار باعث شد که عده‌ای، با وجودی که می‌دانستند حزب نیروئی ندارد که حکومت را بدست بگیرد، تصور کنند که ما می‌خواهیم يك «دموکراسی توده‌ای» - مانند اروپای شرقی - ایجاد کنیم و همین شعار وسیله‌ای شد برای تبلیغ علیه ما و رم کردن عده‌ای از ما».^۵

کیانوری ظاهراً هنوز غافل است که اگر مردم از ما رم کردند و نگران شدند که میباید ایران به سرنوشت بلغارستان و رومانی دچار شود، بدان سبب بوده که می‌دانستند حزب توده

ایران شعار جمهوری را - مستقل از وجود یا عدم پسوند دموکراتیک - بدون مشورت و جلب موافقت قبلی رهبر جنبش ملی و حکومت ملی، در واقع علی‌رغم او مطرح ساخته است. رهبری حزب توده، این شعار را بدون زمینه‌سازی‌های قبلی ضروری و به ویژه بی‌توجه به اولویتهای لحظه و آمادگی ذهنی مردم، به خیابان‌ها کشاند تا مردم به فرمان رهبری حزب توده «این پیروزی را جشن بگیرند!» کدام پیروزی را! واقعیت این بود که جامعه سیاسی ایران، از ملیون گرفته تا مخالفان نهضت ملی، به خاطر اعمال و کردار رهبری حزب توده، به ویژه بعد از پیشامد تقاضای امتیاز نفت شمال و ماجرای فرقه در آذربایجان و تبلیغات شدید شوروی‌پرستی در مطبوعات حزب، او را نماینده سیاسی شوروی در ایران تلقی می‌کردند. بنابراین، روی کار آمدن احتمالی او را، معادل با تبدیل ایران به یکی از اقمار شوروی و از دست رفتن استقلال کشور می‌دیدند. ترس مردم از شعارها و تندروی‌های حزب توده ایران و رمیدن آن‌ها، در آن روزهای سرنوشت‌ساز، برای نهضت ملی بسیار گران تمام شد.

علت بی‌تابی دکتر مصدق و یاران او برای تشکیل هرچه سریع‌تر شورای سلطنتی با این انگیزه بود که جلو تحریکات و ماجراجویی‌های رهبری حزب توده را بگیرند و خلأ ناشی از فرار شاه را به شیوه سنجیده‌ای پر کنند. دکتر شایگان در دادگاه نظامی مصدق در توضیح علت شتاب آن‌ها برای تشکیل شورای سلطنت، تلویحاً به آن اشاره می‌کند: «این مطلب جواب اشخاصی بود که می‌خواستند از این تشریف‌فرمائی به نتایج دیگری برسند و ما می‌خواستیم به آن‌ها بگوئیم که حداکثر اگر خدای نخواسته هر نیتی هم اعلیحضرت همایونی داشته بوده‌اند، شورای سلطنت فوراً تشکیل خواهد شد و فرصتی برای خیالات خام دیگران نخواهد بود».^۶

خواننده این سطور، به ویژه نسل جوان که طرف اصلی صحبت من است، باید توجه داشته باشند که شرایط اجتماعی - سیاسی و فرهنگی جامعه میهن ما، نه در مرداد ۱۳۳۲ و نه در اوایل دهه چهل و پانزده خرداد، قابل قیاس با بهمن ۱۳۵۷ نبود. نه دکتر مصدق در آغاز دهه سی و نه آیت‌الله خمینی در آغاز دهه چهل، حتی در بحبوحه درگیری‌اش با شاه در ۱۵ خرداد، خواستار تغییر رژیم از سلطنت به جمهوری نبودند. فهم سیاسی و آمادگی ذهنی مردم و قاطبه نیروهای سیاسی کشور در قبال سلطنت نیز در این ادوار، کاملاً متفاوت بود. استبداد محمدرضا شاه با کودتای ۲۸ مرداد آغاز شد و طی ۲۵ سال به حکومت مطلقه و خودکامه انجامید و وسیع‌ترین اقشار جامعه را عاصی کرد و آن‌ها را علیه رژیم برانگیخت.

رژیم سلطنتی مطلقه در دهه پنجاه، رفته رفته کارآئی خود را از دست داد. در آستانه بهمن ۵۷ همه تضادهای جامعه در بودن یا نبودن شاه خودکامه خلاصه شد و سلسله پهلوی آماج اصلی حملات نیروهای سیاسی گردید. غرض این است که نه محمدرضا شاه سال ۱۳۵۷ همان محمدرضا شاه در ۱۳۳۲ بود و نه به طریق اولی، اوضاع و احوال عمومی کشور. در مرداد ۳۲، رجل برجسته آزادی خواه و ملی و مشروطه طلب بر سر حکومت بودند و شاه در سایه قرار داشت. گزارشات محرمانه سفارت آمریکا که تعدادی از آنها را قبلاً به اطلاع خوانندگان رساندم، شاهد آنند تضاد اصلی نیز با استعمار انگلستان و مسأله مبرم، تحقق خواست ملی شدن صنعت نفت ایران بود. در آن روزها، موضوع مشروطه یا جمهوری به هیچ وجه مسئله ذهنی عمده مردم یا حکومتگران مصدقی به شمار نمی رفت. به ویژه آن که رهبر جنبش ملی جز اعمال واقعی رژیم مشروطه بر بنیاد اصل «شاه باید سلطنت کند نه حکومت»، هیچ سودائی در سر نداشت. دکتر مصدق کسی نبود که رهبری حزب توده او را نشناسد. در آن ایام مصدق نزدیک به هفتاد سال داشت. اندیشه های اساسی و راهنمای او چون سنگ خارا جا افتاده بود. مصدق از جوانی مشروطه خواهی معتقد و پیگیر بود. قیام دلیرانه او از همان سال ۱۳۰۴ در برابر پادشاهی رضاخان سردار سپه به هیچ وجه ناشی از گرایش او به قاجار نبود. بلکه او نگران سرنوشت مشروطه ای شکننده و نوپا و عروج سلطان مستبدی بود که در وجود سردار سپه شکل می گرفت. وی در نطق معروف خود در جلسه علنی مجلس شورای ملی که به عزل قاجاریه و پادشاهی پهلوی رأی داد، مقصود خود را با شجاعت بیان داشت: «هم شاه و هم رئیس الوزراء، هم وزیر جنگ و هم فرمانده کل قوا، چنین حکومتی در زنگبار هم نیست. اگر سر مرا ببرند و مرا قطعه قطعه و ریز ریزم بکنند، به این حکومت رأی نمی دهم».^۷ همین دکتر مصدق پس از سی تیر ۱۳۳۱ برای خاطر جمع ساختن محمدرضا شاه که از تغییر رژیم هراس داشت، به این امید که شاه از توطئه و تحریک علیه حکومت ملی دست بردارد، متنی به مضمون زیر پشت قرآن نوشت و به شاه تقدیم کرد: «دشمن قرآن باشم اگر بخواهم خلاف قانون اساسی عمل کنم و هم چنین اگر قانون اساسی را نقض کنند و رژیم مملکت را تغییر دهند من ریاست جمهوری را قبول نمایم».^۸ این مطلب همان وقت، در روزنامه ها منتشر شد و مطبوعات حزب توده نیز بارها از آن سخن گفتند.

بد نبود اگر کیانوری این معما را حل می کرد که باتوجه به موضع روشن دکتر مصدق

رهبر نهضت ملی، رهبری حزب چگونه و با چه شگردی می‌خواست جمهوری را در ایران پیش ببرد؟ جز در تقابل با دکتر مصدق و نهضت ملی! آیا در آن روزهای سرنوشت‌ساز، تداوم حکومت آزادی‌خواه و مشروطه‌طلب دکتر مصدق، که ضامن آزادی و بیمه دموکراسی در کشور بود، صد بار بر آن جمهوری که برخلاف نیت و میل او برقرار شود، برتری نداشت؟ جز این است که استقرار جمهوری - چه با پسوند «دموکراتیک» و چه بدون آن، تنها با سرنگون کردن حکومت او میسر می‌بود؟ و حکومت جانشین او یا سلطنت مطلقه بود (که تجربه کردیم)، و یا جمهوری از قماش دیکتاتوری‌های معروف به «دموکراسی توده‌ای» در کشورهای اروپای شرقی، با رؤسای جمهور خودکامه‌ی مادام‌العمرشان.

ملاحظه می‌فرمائید که موضوع عبارت از «سوء تفاهم» بر سر پسوند «دموکراتیک» جمهوری نبود که باعث رمیدن مردم از ما شد. تشخیص مردم و ترس آنان از پیامد سیاست رهبری حزب، درست بود. منتهی این ارتجاع و دشمنان نهضت ملی بودند که در این میان از سیاست مخرب رهبری حزب بهره جستند.

بی‌تردید شکل رژیم با دموکراسی بی‌ارتباط نیست، اما تعیین‌کننده نمی‌باشد. دموکراسی در يك جامعه و وجود آزادی‌ها، صرفاً پیامد مکانیکی شکل دولت نیست. آزادی و دموکراسی در همه جوامع، فرجام يك مبارزه سیاسی طولانی و متأثر از درجه رشد فرهنگی جامعه مدنی در هر کشور است.

آزادی و دموکراسی، نه صرفاً با جمهوری از هر نوع آن، خود به خود تامين می‌شود و نه به صرف رژیم سلطنتی در هر شکل آن پامال می‌گردد. فکر می‌کنم برای خوانندگان این نوشته نیازی به نمونه آوردن و شکافتن بیشتر موضوع نباشد.

دکتر مصدق در زمان خود این موضوع را بهتر از همه ما می‌فهمید. در اشاره به این بحث و حوادث آن سه روز، دکتر مصدق تمام چکیده درك سیاسی خود را در این جمله بیان می‌کند: «من نه فقط با جمهوری دموکراتیک، بلکه با هر رقم دیگر آن هم موافق نبودم». چون تغییر رژیم موجب ترقی ملت نمی‌شود و تا ملتی دانا و رجالی توانا نباشند، کار مملکت به همین منوال خواهد گذشت. چه بسیار ممالکی که رژیم‌شان جمهوری است ولی آزادی ندارند و چه بسیار ممالکی که سلطنت مشروطه دارند و از آزادی و استقلال کامل بهره‌مندند. برای من و کسانی مثل من، بیگانه بیگانه است، در هر مرام و مسلکی که باشد. ولی چه می‌توان کرد که هر دسته از عمال بیگانه می‌خواهند ارباب خود را به این

مملکت مسلط کنند و کسانی مثل من را از بین ببرند»^۹!

بنا بر آنچه گذشت، ملاحظه می‌گردد که وقتی کیانوری می‌گوید هیأت اجرائیه به افراد حزبی دستور داد شعار جمهوری دموکراتیک را به صورت مبارزه‌جویانه با تظاهرات وسیع خیابانی به میان مردم ببرد، عملاً به مصاف دکتر مصدق می‌رود نه شاه و ارتجاع ایران! تظاهرات خونین عصر و شب روز ۲۷ مرداد، آخرین پرده از نمایش سیاست خائمان براندازی است که رهبری حزب توده از آغاز روی کار آمدن حکومت دکتر مصدق در اشکال مختلف دنبال می‌کرد، که ما جلوه‌های آن را به تفصیل در بخش‌های قبلی نشان داده‌ایم.

انگیزه رهبری حزب به روشنی از مضمون مندرجات صورت جلسه مذاکرات نشست فوق‌العاده شورای مرکزی جمعیت ملی مبارزه با استعمار در ساعت ۱۱ روز ۲۷ مرداد پیداست. توجه خواننده را به ویژه به اظهارات محمدرضا قدوه که آن روزها رابط کمیته مرکزی با جمعیت ملی مبارزه با استعمار و ناقل مقاصد آن بود، جلب می‌کنم. اینک متن سند را به نظر خوانندگان می‌رسانم:

«جلسه فوق‌العاده شورای مرکزی جمعیت به تاریخ ۲۷ مرداد در ساعت ۱۱ صبح با حضور آقایان رحیمیان، خداپنده، فرنی، غروی، مهندس ژبلا، سلامت، قدوه، نامور، انور، دکتر طباطبائی، مجید غفاری، صادق وزیری، بی‌آزار، هاشمیان، پرتو، جبلی تشکیل شد. ابتدا آقای فرنی گفتند وضع ما پس از رفتن شاه باید روشن شود و آنچه همه می‌خواهند این است که مملکت بصورت جمهوری دموکراتیک اداره شود و در این باره رأی عمومی ملت خواسته شود و برای تغییر قانون اساسی مجلس مؤسسان تشکیل شود. اعضای شورا می‌بایست در این باره بحث کنند و اعلامیه‌هایی صادر نمایند. آقای قدوه گفت که جمعیت ما همیشه توطئه‌های امپریالیستی را تذکر داده و فاش کرده و راه‌های صحیح مبارزه را گوشزد کرده است و از رویه‌ی مماشات دولت انتقاد نموده است و کسانی از اعوان دولت شعارهای ما را تند می‌دانستند و کارشکنی می‌نمودند، حالا کار بجائی رسید که دکتر شایگان و دولت نمایندگان فراکسیون نهضت ملی نظر ما را تأیید می‌کنند. حتی در روزهای فرامردم نیز روزنامه‌های دولتی شعار مجلس مؤسسان ما را تخطئه می‌کردند حالا می‌فهمند که جز تشکیل مجلس مؤسسان چاره ندارند. اگر جمعیت ما نقشه کودتا را در همان شب ساعت ۱۰/۳۰ جلو روی رئیس ستاد و مصدق نگذاشته بود معلوم نیست کار یکجا می‌کشید. ما شعار جمهوریت را برای تفریح نمی‌دهیم، بلکه همیشه دربار و سلطنت، پایگاه امپریالیسم

است. بعد اشاره به اعلامیه شاه در بغداد کرد و گفت شعار ما باید اعلام جمهوریت بوسیله رفرائندم و تشکیل مجلس مؤسسان باشد. نباید توقع داشت که دولت فوراً بپذیرد بلکه ما با مقاومت و ایستادگی باید آنرا بقبولانیم و اتفاقاً بعضی از طرفداران دولت هم از صبح امروز این شعار را داده‌اند.

بعد آقای رحیمیان گفتند من مطلبی دارم که باید عرض کنم که هیئت تشکیل شود و شکل تدارک سی‌ام تیر، جمعیتی این نظر را اعلام بدارد. آقای نامور در جواب گفتند پیشنهاد آقای رحیمیان در باره شکل قضیه است و بنظر می‌رسد آقایان اعضای شورا با اصل موضوع مخالفتی ندارند (همه تصدیق کردند). اما چون شاه در بغداد مشغول تنظیم توطئه‌هایی است باید خیلی سریع اقدام کرد.

آقای دکتر طباطبائی بیانات آقای نامور را تأیید کردند و مخصوصاً گفت ممکن است امپریالیست‌ها ایران آزاد درست کنند بعد با يك کودتا او را برگردانند و همچنین گفتند دولت تکلیف شاه را باید تعیین کند و به موازات آن مسئله جمهوریت را پیش بکشد. آقای قدوه گفتند فعلاً این شورای جمعیت است که باید مقام رهبری خود را در مبارزات ملت حفظ کند و پس از آن البته در باره سایر مطالب اقدام شود. آقای هاشمیان بیانات سایرین را تأیید کردند و گفتند جلسات شورا هر روز تشکیل شود. مهندس ژبلا گفت بعلت ضیق وقت باید خیلی زود تصمیم گرفت. آقای سلامت [گفتند] پایگاههای انگلیس همچنان پابرجاست و بولتن‌های خود را مانند سابق چاپ می‌کنند و در بغداد آنها هیچوقت بیکار نیستند. رحیمیان گفتند پیشنهاد خود را بعلت ضیق وقت پس می‌گیرم و باید فوراً برای اعلام جمهوریت اقدام کرد. فرنی و سلامت پیشنهاد کردند نوشتن اعلامیه بعهد هیئت مدیره گذاشته شود. به این پیشنهاد رأی گرفته شد، تصویب شد. در باره پیشنهاد هاشمیان، آقای قدوه گفتند هیئت مدیره در مواقع فوق‌العاده فوراً دعوت خواهد کرد و همچنین پیشنهاد کردند که همین پنجشنبه جلسه شورا تشکیل شود. اگر مسئله حادی پیش آمد قبل از پنجشنبه دعوت به تشکیل جلسه خواهد شد. این پیشنهاد پذیرفته شد. غفاری توضیح داد که برای این کارهای اجتماعی درست سر ساعت بیائیم (دستور جلسه آینده پیشنهاد رحیمیان و هاشمیان). شورای مرکزی به اتفاق آراء تصویب کرد که اعلامیه‌ای مبتنی بر نظر جمعیت دائر به لزوم تغییر رژیم سلطنتی و برقراری رژیم جمهوری دموکراتیک براساس مراجعه به آراء عمومی و تدوین قانون اساسی جدید بوسیله تشکیل مجلس مؤسسان را اعلام دارد.^{۱۰}

من اعتبار این سند را با یکی از امضاکنندگان آن (آقای صادق وزیری) در میان گذاشتم. اصالت آن مورد تأیید قرار گرفت. ایشان تذکر داده است که صورت جلسه به خط مصطفی بی آزار و دوسطر آخر و اسامی زیر سند به خط باقر موسوی است که با نام مستعار غروی از امضاکنندگان آن است. همو احتمال می دهد که دو خط آخر بعداً به سند اضافه شده باشد!

این سند گویای آن است که رهبری حزب می دانست که حکومت دکتر مصدق شعار جمهوری را نمی پذیرد. اما محمدرضا قدوه رهنمود می دهد که «با مقاومت و ایستادگی باید آن را بقبولانیم». این سمت گیری چیزی نبود مگر جبهه گیری در برابر دکتر مصدق و حکومت ملی او، آن هم در آن لحظات سرنوشت سازی که بیش از همیشه حمایت از او و حفظ آرامش عمومی ضرورت داشت. انگیزه نیز همان وسوسه سرکردگی جنبش بود که بر زبان محمدرضا قدوه جاری می شود: «فعلاً این شورای جمعیت [یعنی رهبری حزب توده] است که باید مقام رهبری خود را در مبارزات ملت حفظ کند و پس از آن البته در باره سایر مطالب اقدام شود».

شعار جمهوری و موضع دکتر حسین فاطمی

اینک قبل از پرداختن به حوادث عصر و شب روز ۲۷ مرداد، همان گونه که وعده داده بودیم، به اختصار موضع دکتر فاطمی در قبال شعار جمهوری را مورد بررسی قرار می دهیم.

این ادعای کیانوری که دکتر فاطمی «در روز ۲۶ مرداد در میتینگ عظیم میدان بهارستان خواستار انحلال نظام سلطنت گردید» و یا «در هیأت دولت تنها دکتر حسین فاطمی... شعار جمهوری را مطرح می کرد و در روزنامه باختر امروز لزوم تغییر رژیم را مطرح می کرد»، خلاف حقیقت است. او با به میان کشیدن پای زنده یاد دکتر فاطمی به این موضوع، می خواهد از محبوبیت و اعتبار او، محملی برای توجیه سیاست نادرست رهبری بیابد. برای روشن کردن مطلب توضیح کوتاهی ضرورت دارد:

۱. سخنرانی دکتر فاطمی در میتینگ عصر روز ۲۵ مرداد در بهارستان، بی تردید لحن بسیار تند و علیه رضاشاه، به ویژه علیه محمدرضا شاه داشت. اما او «انحلال نظام سلطنت» را مطرح نساخت. کیانوری برای «مستند» جلوه دادن ادعای خود می نویسد: «در کتاب خاطرات و مبارزات دکتر حسین فاطمی جریان دقیق میتینگ روز ۲۶ مرداد [منظور همان میتینگ عصر روز ۲۵ مرداد است] در میدان بهارستان، که عمده ترین شعار شرکت

کنندگان «ما شاه نمی خواهیم» بود، آمده است»! (خاطرات صفحه ۲۷۰)

واقعاً استدلال بدیعی است! اینکه جمعیتی، از درون گردهمایی بزرگ چه شعاری می داده اند، چه ربطی به مضمون سخنرانی دکتر فاطمی دارد؟ به ویژه آنکه جز او سخنران اصلی دیگری هم بودند! این ها، از شگردهای پیش یا افتاده کیانوری است، تا حرف خود را به هر ترفندی شده، به مخاطب القا کند. بدیهی است که اگر واقعاً دکتر فاطمی در سخنرانی میدان بهارستان «خواستار انحلال نظام سلطنت» شده بود، مسلماً کیانوری به جای اشاره به شعارهایی که از درون جمعیت داده می شد، اصل گفتار دکتر فاطمی را از کتاب مورد استنادش نقل می کرد. وانگهی سخنرانی دکتر فاطمی بارها در دادگاه دکتر مصدق از سوی سرتیپ آزموده مورد استناد قرار گرفت. آزموده که به دنبال هر مستمسکی بود، اگر ادعای کیانوری حقیقت داشت، حتماً آن را پیراهن عثمان قرار می داد.

۲- دکتر فاطمی، حتی در روزنامه باختر امروز که آزادی عملی بیشتری داشت، مسأله انحلال رژیم سلطنتی یا خواست جمهوری را مطرح نساخت. لحن و مضمون سرمقاله های باختر امروز در روزهای ۲۵، ۲۶ و ۲۷ مرداد به مراتب شدیدتر از سخنرانی میتینگ روز ۲۵ مرداد بود. دکتر فاطمی در سرمقاله بسیار تند و نیشداری در ۲۶ مرداد، از شاه به عنوان «جوان هوسباز» با «اندیشه خام و احمقانه» و «خائن» نام می برد و تقاضای محاکمه و اعدام او را دارد. با وجود این، در همان مقاله، در باره موضوع مورد بحث ما، جز این نمی گوید: «مردم در قطعنامه میتینگ باشکوه بی سابقه دیروز، خواستار شده اند که وظایف فراری بغداد به يك شورای موقتی واگذار شود». در همین مقاله و دنبال مطلب بالاست که با کنایه به حزب توده، می گوید: «وظیفه مردم از همه سنگین تر است. به هیچ کس، به هیچ دسته سیاسی، نباید فرصت سوءاستفاده از جهاد خود را بدهند. زیرا هرگز نباید فراموش کنند که همه این امتیازات بر ضد اجنبی است و اجنبی برای ما هر کسی است که خارج از مرزهای ایران باشد».^{۱۱}

دکتر فاطمی با وجود اینکه در سرمقاله روز ۲۷ مرداد ۳۲ هم چنان شخص محمد رضا شاه و دربار او را مورد حمله شدید قرار می دهد و از «دربار بی شرم، دربار منفور و دشمن ملت...» سخن می راند، باز کلمه ای در باره انحلال رژیم سلطنتی و برقراری جمهوری بر زبان نمی آورد. در همان روز، دکتر فاطمی در آخرین کنفرانس مطبوعاتی خود، در پاسخ به سؤال خبرنگاران می گوید: «موضوع رژیم جمهوری الان مورد بحث دولت

نیست. دولت مشغول مطالعه است که تصمیمی در باره فرار شاه بگیرد». بنابر آنچه گذشت، مشاهده می‌شود که دکتر فاطمی نه در سخنرانی عصر روز ۲۵ مرداد، نه در مقاله‌هایش در باختر امروز و نه در دو کنفرانس مطبوعاتی که در آن چند روز تشکیل داد، مطلبی در باره «انحلال رژیم سلطنتی» و «برقراری جمهوری» بر زبان و قلم نراند. بدین ترتیب، کیانوری بی‌هیچ بیم و پروائی به دهان دکتر فاطمی حرف می‌گذارد، تا مواضع ناسنجیده خود و رهبری حزب را توجیه کند.

آیا دکتر فاطمی باطناً خواستار جمهوری بود؟ در تأیید آن، مدرکی در اختیار من نیست. این که دکتر فاطمی در گفته‌ها و نوشته‌های خود روی «شورای موقت» تکیه می‌کند و دکتر مصدق و سایرین تکیه‌شان بر «شورای سلطنتی» است، احتمالاً نشانه‌ی گرایش متفاوت اوست. به هر حال، نیت فاطمی هرچه بود، در آن روزها، چیزی بروز نداد. و با وسواس مواظب بود که عملی خلاف میل دکتر مصدق از او سر نزنند. محمدعلی سفری از همکاران نزدیک دکتر فاطمی در روزنامه باختر امروز، شهادت می‌دهد که دکتر فاطمی به او می‌گوید: «هم خودت و هم رفقا حواسشان جمع باشد مطلبی در روزنامه ننویسند که باعث رنجش و احیاناً شك و تردید دکتر مصدق بشود»!^{۱۲}

آن وقت چگونه ممکن است دکتر فاطمی طبق ادعای کیانوری «در روزنامه باختر امروز لزوم تغییر رژیم را مطرح» سازد؟ و یا در میتینگ بهارستان از آن سخن براند؟ قدر مسلم آنست که دکتر فاطمی در پی کودتای ۲۵ مرداد و به‌ویژه به خاطر رفتار خشن کودتاجیان در شامگاه روز ۲۴ مرداد که به خانه او ریختند و با همسر و طفل خردسال او و اهالی منزل بدرفتاری کردند، بسیار خشمگین بود و محمدرضا شاه را مسئول اصلی می‌دانست. دکتر مصدق وضع روحی او را، در جلسه بیستم دادگاه نظامی، سه‌شنبه ۱۰ آذرماه ۳۲ چنین توصیف می‌کند: «در آن روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد، این سخنگوی دولت، اگر به شما عرض کنم به هیچ وجه حالت عادی نداشت، قبول بفرمائید. زیرا وزیر خارجه‌ای که شب از پهلوی زنش ببرند زندانی کنند بعد آزاد شود، اگر آقای رئیس‌دادگاه چنین کسی را معرفی کردند که این شخص بنشیند و دعا و ثنا به وجود آن‌هایی که او را برده‌اند توقیف کرده‌اند، بکند، عرضی ندارم. این سخنگوی دولت به قدری حالش عصبانی بود و از حال طبیعی خارج بود که کسی با او يك کلمه حرف هم نمی‌توانست بزند».^{۱۳}

دکتر مصدق، در برابر دشمنان نهضت ملی، چنین بزرگ‌منشانه به دفاع از دکتر

فاطمی و توجیه رفتار او برخاست. بی گمان، عکس العمل انسانی دکتر فاطمی قابل فهم است. اما اینک در يك بازنگری انتقادی از رویدادهای آن روز، نباید ناگفته گذاشت که لحن گفته‌ها و نوشته‌های تند و تحریک آمیز دکتر فاطمی با موقعیت و مسئولیت او در مقام وزیر امور خارجه و سخنگوی دولت، همساز نبود. بی تردید نوشته‌های او در آن جو متشنج و پرهیجان، بر افکار عمومی تأثیر می گذاشت. افراتیون چپ در حزب توده و حتی در داخل نیروی سوم و حزب ایران را برمی انگیزخت، تا بدون توجه به الزامات لحظه، که قبلاً به تفصیل توضیح داده‌ام، شعار جمهوری سردهند. از سوی دیگر، چنین تندروهایی، بخشی از جامعه، به ویژه از میان رده‌های پایین ارتش و نیروهای انتظامی نظیر سربازها و پاسبان‌ها و گروهبان‌ها را که يك عمر با فرهنگ شاهپرستی خو گرفته بودند، به سوی جبهه مخالفان حکومت مصدق می راند. ضد انقلاب نیز به خوبی از این اوضاع و احوال سود برد و به آن دامن زد. پیامدهای آن در آشوب‌های روز ۲۸ مرداد نمایان گشت.

نگاهی به رویدادهای عصر و شب روز ۲۷ مرداد

اینک بحث در باره رویدادهای روز ۲۷ مرداد را از سر می گیریم. «تظاهرات وسیع» و «مبارزه جویانه» خیابانی، عصر و شب روز ۲۷ مرداد، که به گفته کیانوری، بدستور رهبری حزب توده سازمان داده شد، به روال همیشگی به درگیری‌های شدید با پلیس و نظامی‌ها و دسته‌های مزدور انجامید. آنچه در شامگاه ۲۷ مرداد گذشت، از يك لحاظ، شبیه همان حادثه آفرینی‌های ۲۳ تیر و ۱۴ آذر و ۸ فروردین و... بود. در بخش‌های قبلی به تفصیل شرح دادیم که این کارها حاصلی جز تضعیف حکومت ملی نداشت. منتهی، آشوب‌ها و ناآرامی‌های ۲۷ مرداد، به خاطر شعارهای تند و تحریک آمیز در آن شب سرنوشت ساز، برای نهضت ملی بسیار گران تمام شد. زیرا آنچه تا پاسی از شب در خیابانهای تهران گذشت، از جهاتی صبح روز ۲۸ مرداد و این بار با ابتکار دشمنان نهضت ملی از سر گرفته شد. با این تفاوت شگفت آور که میدان از نیروهای توده‌ای بکلی خالی گذاشته شد و آشوبگران ضد انقلاب یک‌ه‌تاز آن گردیدند.

عصر و شب روز ۲۷ مرداد، دستجات توده‌ای به طور غیرمجاز و بی اعتنا به اعلامیه‌های شهربانی کل کشور و حکومت نظامی در خیابانها و میدان‌های شهر به راه افتادند. تأکید این نکته ضرورت دارد که حکومت مصدق از هر تظاهرات خیابانی توده‌ای‌ها

جلوگیری نمی کرد. حزب توده ایران بارها، با پوشش جمعیت ملی مبارزه با استعمار، با کسب اجازه قبلی میتینگ و راهپیمایی برپا کرد. این وضع به ویژه در ماه های آخر حکومت دکتر مصدق رایج تر بود. پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد، نمایشات و قدرت نمائی خیابانی توده ای ها از همان عصر روز ۲۵ مرداد برقرار بود. اظهارات دکتر صدیقی، وزیر کشور دکتر مصدق در این رابطه حائز اهمیت است. دکتر صدیقی در بررسی علل پیروزی کودتای ۲۸ مرداد از جمله می گوید: «بعد از شکست کودتای شب ۲۵ مرداد، اشتباهات متعدد مهم دیگری روی داد. وقتی میتینگ عصر روز ۲۵ مرداد در میدان بهارستان تمام شد، مردم را به حال خودشان رها کردند. بعد از آن سخنان تند، باید مردم عصبی و تحریک شده را راهنمایی می کردند. از همان پایان میتینگ افراد حزب توده در شهر پراکنده شدند و هرچه خواستند گفتند و انجام دادند. این همان چیزی بود که دشمنان ما و مجریان کودتا می خواستند».^{۱۴} وی ادامه می دهد: «از روز ۲۵ به بعد، یعنی تا روز ۲۸ مرداد، در تهران هیچ اجتماعی به وسیله احزاب و جمعیت های ملی صورت نگرفت. و در عوض افراد حزب توده، در دسته های کوچک، آزادی عمل یافتند و بهانه بدست خارجیان دادند و مردم را نگران ساختند». دکتر صدیقی بیاد می آورد که عصر روز ۲۵ مرداد، رئیس شهربانی به او در خانه دکتر مصدق تلفن می کند و می گوید: «توده ای ها از میدان بهارستان در حال شعار دادن به حرکت درآمده اند و معلوم نیست برنامه آن ها چیست و کسب تکلیف کرد». وی می افزاید: «چند ساعت بعد از فرار شاه نمی شد بگوئیم قوای انتظامی تظاهرکنندگان را با خشونت پراکنده بکنند و حادثه بیافرینند» (همان جا).

طبیعی است که این وظیفه رهبری حزب توده بود که با درایت و آگاهی، مثل سایر شرکت کنندگان در میتینگ میدان بهارستان، پس از پایان مراسم، اعضا و هواداران خود را به حفظ آرامش و برگشت به خانه هایشان تشویق نماید. نه اینکه تازه پس از پایان میتینگ، میدان داری و یکه تازی کند.

افسوس که فرهنگ لنینی هژمونی (سرکردگی) طبقه کارگر در جنبش ملی حاکم بر حزب توده ایران - در بخش های قبلی به تفصیل در باره آن صحبت کرده ایم - نگذاشت که حزب پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد، تمام نیرو و توان خود را در خدمت رهبر جنبش ملی و دموکراسی قرار دهد. با شکست کودتا و حذف عامل دربار از معادله نیروهای سیاسی، تمام هم و غم رهبری حزب، نشان دادن پیشتازی خود و قدرت نمائی بود. به همین مناسبت،

پس از پایان میتینگ جبهه ملی در میدان بهارستان، صفوف حزب توده همچون سیل خروشان، به سوی میدان توپخانه روان شد، تا میتینگ خود و سخنرانی و شعارهای خود را به نمایش بگذارد. جمعیت بسیار انبوهی، میدان توپخانه و خیابانهای اطراف را پوشانده بود. از سوی شهرداری تهران، بالکن شهرداری در اختیار جمعیت ملی مبارزه با استعمار قرار گرفت. آن گاه محمدرضا قوده پشت میکروفون رفت و با تغییراتی در شعر حافظ، سخنرانی خود را چنین آغاز کرد:

اگر شه لشگر انگیزد که خون مردمان ریزد من و ملت بهم سازیم و بنیادش براندازیم!
این شعر، شور و هیجان عجیب و وصف ناپذیری به وجود آورد که قلم از شرح آن عاجز است. آهنگ حرکات روزهای بعد، با همین شعر ساز شد. حزب توده ایران بار دیگر به طور آشکار، صف خود را از صف ملیون و حکومت ملی جدا ساخت و در کمتر از ۴۸ ساعت رو در روی او قرار گرفت.

طی روز ۲۶ مرداد نیز توده‌ای‌ها با تشکیل میتینگ‌های موضعی متعدد برای تبلیغ شعار مجلس مؤسسان، یا با حمله به مجسمه‌های رضا شاه و محمدرضا شاه، که به جنگ و گریز با نظامیان و پلیس می‌انجامید، شهر را به آشوب کشیدند.

دکتر مصدق که از قصد حزب توده مبنی بر تخریب مجسمه‌ها آگاهی یافت و چه‌بسا بدین سبب اساسی که شخصاً اعتقادی به مجسمه و بت‌سازی نداشت و مهم‌تر آنکه از رضاشاه دل پر خونی داشت، حوالی ظهر روز ۲۶ مرداد، به سازمانهای وابسته به نهضت ملی توصیه می‌کند خود کار پایین آوردن مجسمه‌ها را بدست بگیرند. مکونات قلبی دکتر مصدق، از لابه‌لای توضیحات شجاعانه او در دادگاه نظامی که بارها تکرار می‌کند، بیرون می‌تراود. از جمله در چهارمین جلسه دادگاه نظامی، پنجشنبه ۲ مهرماه ۳۲ چنین می‌گوید:

«صبح دوشنبه اول وقت به اینجانب خبر رسید که از احزاب دست چپ خیال دارند مجسمه شاه فقید را هر جا که هست بردارند. من تا ظهر توجهی به این مسئله نداشتیم. ولی بعد متوجه شدم که اگر احزاب چپ این کار را بکنند، برای ما ایجاد محذور خواهند کرد؛ یعنی مردم به ما خواهند گفت که «اگر شما با احزاب چپ موافق نیستید، باید این مجسمه‌های شاه فقید را که احزاب چپ برداشته‌اند بیاورید و خودتان در محل مجسمه‌ها کار بگذارید.» در این صورت اگر ما مجسمه‌ها را می‌آوردیم کار می‌گذاشتیم، حیثیت ملت ایران را برده بودیم. به جهت اینکه شاه فقید را انگلیسها در این مملکت شاه کردند. و وقتی

هم که خواستند، این شاه با عظمت و اقتدار را به وسیله دو مذاکره در رادیو از مملکت بردند. این پادشاه قبل از اینکه سر کار بیاید دیناری نداشت و وقتی که از مملکت رفت غیر از پولهایی که در بانک لندن ودیعه گذارده بود، پنجاه و هشت میلیون تومان پول به دست شاه فعلی داد. این پادشاه ابقا به جان و مال کسی نکرد و پنج هزار و شصت و سه رقبه از املاک مردم را بدون آنکه کسی اعلان ثبت آن را در جراید ببینند بر طبق اوراق رسمی ثبت اسناد به ملکیت خود درآورد. آیا اگر میلیون مملکت، مردم وطن پرست مملکت می آمدند و این مجسمه ها را که احزاب چپ برده بودند مجدداً برپا می کردند، اینها در دنیا شرمنده و سرافکنده نمی شدند؟ ملتی به مجسمه اشخاص احترام می کند که آن اشخاص هم برای آن ملت ارزش قائل باشند. شاه فقید برای مردم این مملکت ارزش قائل نبود که ملت ایران مجدداً مجسمه هایی که خود او در زمان سلطنتش به کار گذارده بود بروند و به کار بگذارند. چنانچه روی این نظریات، احزاب ملی و رهبران نهضت ملی از برقراری مجسمه های شاه فقید خودداری می کردند، آنها را متهم به همکاری با عناصر چپ می نمودند. این بود که من فوریت آقای دکتر سنجابی را خواستم و به ایشان گفتم با اصناف و احزاب ملی مذاکره کنند و اگر آنها صلاح بدانند این کار را خود آنها بکنند که محذوری برای خود ما بعداً ایجاد نشود. جمعیت ملی هم رفتند و این کار را کردند».^{۱۵}

توده ای ها در این اقدامات فعالانه شرکت جستند. اما رهبری حزب به این قانع نبود که همراه و در میان نیروهای ملی باقی بماند و به همان عملیات و مراسم عمومی پائین آوردن مجسمه ها بسنده کند و با همگامی ها، جبهه متحد را در عرصه عمل، علیه ارتجاع و استعمار متحقق سازد. تمام صبح و عصر روز ۲۶ مرداد گروه های توده ای با تشکیل میتینگ های موضعی برای تبلیغ شعار تشکیل مجلس مؤسسان که همان روز از سوی جمعیت ملی مبارزه با استعمار رسماً اعلام شده بود و حمل پلاکاردها و شعارهای خاص خود در خیابانهای تهران، جولان دادند. اگر میلیون شعار می دادند: «مصدق پیروز است»، پیروان حزب توده در مقابل فریاد می کشیدند: «ملت پیروز است!» تا با شعارهای متفاوت، تمایز خود را به رخ مردم بکشند. این در واقع تداوم همان سیاستی بود که از آغاز جنبش ملی شدن صنعت نفت، رهبری حزب، مصرانه دنبال کرده بود. در گذشته نیز اگر جبهه ملی شعار ملی شدن در سراسر کشور را می داد، در مقابل، رهبری حزب شعار ملی شدن در جنوب را! زیرا - اضافه بر ملاحظات دیگر که در جای خود به آن پرداخته ایم - رفتن زیر

علم ملیون را کسر شأن حزب طراز نوین طبقه کارگر می دانست که داعیه پیشتازی و رهبری جنبش را داشت.

گروه‌های توده‌ای با ورود به ادارات، دفاتر و مغازه‌ها، به قصد پاره کردن عکس‌های سلطنتی و دادن شعارهای تحریک آمیز و تبلیغ مردم، برای کسبه و کارمندان، مزاحمت فراهم می کردند و چه بسا کار به زدوخورد و مشاجرات لفظی می کشید. اینک، پژوهشگران خارجی و دست‌اندرکاران «سیا» و «انتلیجنس سرویس» فاش کرده‌اند که این گونه تندروی‌ها و یکه‌تازی‌ها، شرایطی فراهم ساخت که در آن آشوب بازار، شبکه‌های جاسوسی آمریکا و انگلیس، دستجات اجیر را وارد میدان کنند تا هم صدا با توده‌ای‌ها به تحریک بیشتر افکار عمومی پرداخته، جامعه‌ای را که هنوز خلأ ناشی از فرار شاه را هضم نکرده بود، دچار ترس و نگرانی از آینده کشور کنند. مارک گازیوروسکی در توضیح رویدادهای روز ۲۶ مرداد شرح می‌دهد که این «جمعیت توده‌ای «قلابی» که عصر روز قبل، مبلغ ۵۰ هزار دلار دستمزد آن‌ها وسیله یکی از مأموران «سیا» به نرن و سیلی [شبکه بدامن] پرداخت شده بود، وظیفه داشتند با ایجاد بیم و هراس، از خطر به قدرت رسیدن توده‌ای‌ها، موقعیت زاهدی را تقویت کنند. طولی نکشید که اعضای واقعی حزب توده، بی‌خبر از نقش «سیا» در ایجاد این تظاهرات و هدف آن‌ها، به صفوف تظاهرکنندگان پیوستند و با آنان هم‌آواز شدند».^{۱۶} البته سنجش واقعی نقش خرابکارانه سازمان‌های جاسوسی در حادثه آفرینی‌های آن روزها، مقدور نیست. جنبه‌های اغراق آمیز اینگونه گزارش‌ها را نیز، چنانکه قبلاً تأکید کردم، نباید از نظر دور داشت. اما در هر حال، روشن است که بدون تندروی‌ها و چپ‌نمائی‌های حزب توده ایران و سازمان جوانان، این دستجات قادر به این کارها نبودند.

هنوز مرکب شعار مجلس مؤسسان خشک نشده و افراد حزبی با حرارت تمام در خیابانها به تبلیغ آن سرگرم بودند، که رهبری حزب ناگهان شعار برقراری جمهوری دموکراتیک را از صبح روز ۲۷ مرداد مطرح ساخت و توده‌ای‌ها برای تبلیغ آن به خیابان‌ها شتافتند. در شرایط پس از کودتای ۲۵ مرداد و در خلأ ناشی از فرار شاه، که حکومت مصدق نیاز به آرامش عمومی داشت، تا اقتدار و تسلط خود بر امور کشور را به جهانیان نشان دهد؛ آن‌گاه که وظیفه ملی بزرگ‌ترین سازمان سیاسی ایران حمایت از او و سیاستش در برابر ارتجاع داخلی و استعمار جهانی بود، رهبری حزب با طرح شعارهایی نظیر «برچیده باد سلطنت. پیروز باد جمهوری دموکراتیک»، در واقع اعلان جنگ به حکومت مشروطه‌خواه

دکتر مصدق و جبهه ملی داد که رسماً و علناً در تدارك تشکیل شورای سلطنتی بودند. اعلامیه کمیته مرکزی بار دیگر تهمت‌ها و ترجیع‌بندهای گذشته مانند «عمال امپریالیسم»، «سازشکاران»، «عوامل استعمار»، «شیادان» را که مدتی کنار گذاشته بود، از سر گرفت و تثار حکومت مصدق کرد. بی‌اعتنا به اعلامیه‌های شهربانی کل کشور و فرمانداری نظامی، نیروهای حزب و سازمان جوانان برای تبلیغ شعار جمهوری و انحلال رژیم سلطنتی مشروطه، دست به همایش خیابانی زدند.

فرازهایی از اعلامیه مزبور خواننده را در متن سیاست رهبری حزب توده قرار می‌دهد: «...عمال امپریالیسم به منظور اغفال مردم و حفظ امکانات تجدید توطئه و سازشکاران برای منصرف ساختن مردم از اقدامات جدی و قاطع، می‌کوشند این‌طور وانمود کنند که با شکست کودتا و رفتن شاه دیگر هیچ خطری متوجه نهضت ملی نیست و باید فوراً «آرامش» برقرار شود. و سعی دارند با يك سلسله اقدامات سطحی و ظاهری از قبیل انتخابات مجلس هیجدهم، هیجان مردم را بخوابانند و زمینه را برای تحکیم پایه‌های تزلزل یافته ارتجاع مهیا سازند. هموطنان عزیز مبارزین ضد استعمار! هشیار باشید و گول این شیادان را نخورید...». در جای دیگر از اعلامیه در بیان «وظایف فوری مبارزین ضد استعمار» آمده است: «کودتا شکست خورد، پسر رضاخان فرار کرد ولی سلطنت برجیده نشد و به همین علت مرکز توطئه و خطر به قوت خود باقی است... سازشکاران و عوامل استعمار می‌کوشند که با منحرف کردن افکار مردم این‌طور وانمود کنند که این شاه خائن بود، ولی: اساس سلطنت خوبست، باید آن را نگهداشت، سلطنت مظهر ملیت است!»

«هموطنان عزیز! تا بساط سلطنت از بیخ و بن برجیده نشود، این مرکز خیانت باقی خواهد ماند و خائن به وجود خواهد آمد. وظیفه نهضت ضد استعماری کشور این است که پایگاه اصلی استعمار را در کشور درهم شکند و سلطنت را براندازد. برجیده باد سلطنت، پیروز باد جمهوری دموکراتیک... هر کس بخواهد بساط سلطنت را با تشکیل شورای نیابت سلطنت و یا جانشین کردن شاه فراری به وسیله مزدور دیگر محفوظ نگه دارد به جنبش استقلال ملی خیانت می‌کند و آب در آسیاب استعمارگران می‌ریزد».

چه کسی در فکر تشکیل شورای سلطنت بود؟ چه کسی مردم را به آرامش فرامی‌خواند؟ چه کسی با اعلام انحلال مجلس هفدهم در تدارك تشکیل مجلس هیجدهم و معتقد به رژیم سلطنتی مشروطه بود؟ جز دکتر مصدق و حکومت او؟ این اعلامیه، که روز

پیش از کودتای ۲۸ مرداد نشر یافت، عدم صداقت رهبری حزب توده را در تظاهر به حمایت از حکومت ملی و رهبر نهضت ملی نشان می‌دهد و جنبه تاکتیکی و مصلحت‌آمیز بودن آن را آشکار می‌کند. رهبری حزب پس از این همه دشنام و ناسزاگویی، در پایان اعلامیه برای دستیابی به شعارها و پیشنهادات خود، خواستار تشکیل جبهه واحد از همه نیروهای ملی و ضد امپریالیستی است! و «می‌آموزد» که «برای تشکیل جبهه ملی علیه استعمار، ضروری نیست که افراد و دسته‌ها عقاید خود را ترك کنند. تشکیل جبهه، تنها براساس حفظ عقاید سیاسی و همکاری روی نقاط مشترك است»!

واقعاً این حرف‌ها، به شوخی بیشتر می‌ماند تا جدی. آخر میان جریانی که شعار اصلی آن برجیدن سلطنت و برقراری جمهوری دموکراتیک است با جریانی که تشکیل شورای سلطنتی و برقراری مشروطه واقعی است، چه وجه مشترکی وجود دارد تا بتوان براساس آن، ائتلاف سیاسی جبهه‌ای کرد؟ تشکیل جبهه واحد برای جمهوری، عملاً دعوت مردم به جنگ علنی با دکتر مصدق، حکومت ملی و احزاب وابسته به جبهه ملی بود. کیانوری می‌گوید، حزب شعار جمهوری دموکراتیک را مطرح ساخت و به افراد حزبی دستور داد با تظاهرات وسیع در خیابان‌ها به صورت مبارزه جویانه این شعار را به میان مردم برده، جشن بگیرند! ولی رهبری حزب و کیانوری بطور ویژه، با آشنایی به سوابق امر و روحیه تند و تیز جوانان حزب و چپ‌روی‌ها و ماجراآفرینی‌های گذشته سازمان جوانان، به خوبی می‌دانستند که وقتی این توده پرشور و هیجان را برای «جشن گرفتن» به «صورت مبارزه جویانه‌ی» شعار جمهوری دموکراتیک به خیابان‌ها می‌کشاند و به حال خود رها می‌کند، چه حوادثی در پیش است.

مسلماً همه اقدامات و عملیات توده‌ای‌ها و به‌ویژه سازمان جوانان (که بیش از حد «خودمختار» بود)، در کوچه و خیابان، در گوشه و کنار شهر را نباید به حساب رهبری گذاشت. این عملیات با جزئیات آن از سوی رهبری برنامه‌ریزی نمی‌شد و در کنترل او نبود. رهبران اصلی در مخفی‌گاه خود و به دور از واقعیتی به سر می‌بردند که در شهر می‌گذشت. چه بسا نوجوانان، برای نشان دادن شور انقلابی و خودنمایی در آن جو انقلابی، با توسل به ابتکارات گوناگون کار را بی‌نهایت به افراط می‌کشاندند. گناه اصلی رهبری حزب به نظر من، سرود یاد مسستان دادن، یعنی در همان طرح شعارهای چپ روانه و تحریک‌آمیز، تشویق حزبی‌ها و سازمان جوانان به نمایشات خیابانی غیرمجاز و رها کردن

این انرژی لایزال و کنترل ناپذیر جوانان در فضای آزاد بود.

پرس و جوی من از برخی مسئولان کمیته ایالتی تهران حاکی از آن است که کمیته ایالتی به طور مشخص برای عصر روز ۲۷ مرداد تظاهرات ویژه‌ای را سازمان نداده بود. لذا این اظهارات کیانوری که رهبری حزب پس از مطرح ساختن شعار جمهوری دموکراتیک «به افراد حزبی دستور داد با تظاهرات وسیع در خیابان‌ها این پیروزی را جشن بگیرند»، نباید به این معنا گرفت که مثلاً از سوی جمعیت مبارزه با استعمار برای برگزاری میتینگ و تظاهرات، فراخوانی داده شده و یا کمیته ایالتی تهران به طور ویژه‌ای شبکه حزبی را به این قصد تجهیز کرده باشد. به نظر می‌رسد کیانوری این جا نیز از خود حرف ساخته و باز گرافه گفته است.

واقعیت امر این بوده است که آن روزها، تظاهرات خیابانی به ویژه در مناطق مرکزی آن روز تهران، نظیر میدان توپخانه، خیابان‌های لاله‌زار و استانبول و... دائمی بود. دسته‌های کوچک و بزرگ از حزبی‌ها و سازمان جوانانی‌ها برای تبلیغ شعارهای حزب و نمایش حضور علنی حزب در صحنه، از طریق فروش علنی نامه مردم، تشکیل میتینگ‌های موضعی، دادن شعارها، در گشت دائمی بودند. پان‌ایرانیست‌ها، سومکائی‌ها و سایر گروه‌های ضد حزب توده نیز با برگزاری تظاهرات متقابل و اغلب مجهز به چوب و چماق وارد میدان می‌شدند و درگیری‌ها صورت می‌گرفت. معمولاً این درگیری‌ها و یا میتینگ‌های موضعی حزب، منجر به دخالت پلیس و نیروهای انتظامی می‌شد. احتمالاً حوادث عصر روز ۲۷ مرداد نیز بر چنین زمینه‌هایی صورت می‌گیرد. منتهی با اعلامیه کمیته مرکزی در باره تغییر رژیم و طرح شعار جمهوری دموکراتیک، آتش هیجانات آن چند روز جوانان توده‌ای زبانه می‌کشد و عملیات از دو سو شدت می‌یابد. مخالفان نهضت ملی نیز به بهانه طرفداری از شاه و سلطنت دستجات اوپاش مزدور را در آخرهای شب وارد میدان می‌کنند، و ماجراهایی پیش می‌آید که در صفحات بعد به تفصیل اشاره خواهد شد.

البته زندگی زیرزمینی رهبری حزب، که تا حدی رهبران درجه دوم نظیر اعضا کمیته ایالتی تهران و ارگان‌های مرکزی دیگر را نیز دربر می‌گرفت، موجب گردید که رهبران، از آنچه به طور واقعی در خیابان‌ها، کارخانه‌ها، مؤسسات، دانشگاه و مدارس می‌گذشت، بی‌خبر بمانند. فقدان یک ارتباط مستقیم و زنده میان «رهبران» و «رهبری شوندگان»، میان فرماندهان و مجریان، از عواملی بود که موجب می‌شد، رهبری حزب در

عالم تفکر انتزاعی، بدون بررسی و سنجش واقعی اوضاع و آمادگی مردم برای پذیرش خواست‌های حزب، شعار بدهد. و یا در عرض چند ساعت شعار دیگری را جایگزین آن نماید، و جو سیاسی آن‌چنان را وخیم سازد و درگیری‌های خیابانی را تشدید نماید.

آقای مکرری که به خاطر موقعیت‌اش در رهبری جمعیت ملی مبارزه با استعمار شاهد اوضاع بود، واقعیت بالا و وضع و سیاست رهبری حزب را به درستی چنین تشریح می‌کند: مکرری پس از توضیح اینکه رهبری حزب پس از طرح شعار مجلس مؤسسان در ۲۶ مرداد از طریق جمعیت ملی... بدون بررسی این که شعار «تا چه حد در بین توده‌ها جا خواهد افتاد و حتی بدون اینکه منتظر عکس‌العمل جبهه ملی و شخص دکتر مصدق و هوادارانش باشد، بار دیگر دستخوش شتابزدگی شد. و تقریباً به فاصله چند ساعت شعار تشکیل جمهوری دموکراتیک ملی را طرح و اعلام کرد. افراد حزب و هواداران می‌بایستی حول این شعار جدید در همه جا به کار تهییج و تبلیغ بپردازند».^{۷۷} او می‌نویسد: در این روزها، رهبری حزب حتی خط مشی جبهه واحد ضد امپریالیستی را نیز بدست فراموشی سپرد. زیرا «حزب تصور می‌کرد که کار رژیم سلطنتی تمام شده است و برای اینکه به اصطلاح پیش‌تازیش را اثبات کند، آن‌چنانکه گفتیم دستخوش شتابزدگی شد ولی افراد هواداران در عرصه واقعی مبارزه، یعنی در خیابانها و سینماها و کوچه‌ها، با مناظر دیگری روبرو بودند که در محاسبات رهبری اصلاً به حساب نیامده بودند: توضیح اینکه از همان روزی که جمعیت ملی مبارزه با استعمار شعار تشکیل مجلس مؤسسان را اعلام کرد، همه جا افراد جمعیت و هواداران در خیابانها با عکس‌العمل شدید قوای انتظامی اعم از افراد پلیس و نظامیان مواجه شدند، قوای انتظامی با گاز اشک‌آور و باطوم و سرنیزه میتینگهای موضعی را پراکنده می‌ساختند و افراد را به شدت مضروب و مجروح می‌کردند و تا آنجا که می‌توانستند آنان را بازداشت می‌کردند، به کیفیتی که در روزهای ۲۶ و ۲۷ مرداد ما امکان نداشتیم که در محل جمعیت به کار روزمره و عادی پردازیم، چون آنقدر گلوله‌های گاز اشک‌آور در آن حوالی منفجر کرده بودند که امکان تنفس نبود...».

گزارشگر روزنامه کیهان تصویر نسبتاً جامعی از آنچه آقای مکرری اشاره‌وار از آن می‌گذرد، از حوادث عصر و شب ۲۷ مرداد را بدست می‌دهد و در خاطره‌ها زنده می‌کند. و خواننده در فضای پرتنش و ملتهب آن شبی که آستان حوادث شوم فردا بود، قرار می‌گیرد: «دسته‌های مختلف با شعارهایی که در دست داشتند در خیابانهای مرکزی شهر به راه

افتاده علیه شاه و برقراری رژیم جمهوری شعار می دادند... این وضع تا ساعت ۸ شب ادامه داشت. مقارن همین ساعت جمع کثیری از جوانان وابسته به حزب توده در میدان سپه جمع شدند و یک پارچه سفید که روی آن نوشته شده بود «زنده باد حزب توده ایران» به وسط میدان آوردند.

طولی نکشید که چند کامیون پاسبان و سرباز وارد میدان شدند و به جمعیت اخطار کردند متفرق شوند...

هرچند دقیقه یک بار به جمعیت هجوم می آوردند و مردم را تا داخل خیابان های اطراف تعقیب می کردند و عقب ماندگان را با تفنگ و باتوم می کوبیدند و بالاخره مأمورین گاز اشک آور به کار بردند و عده ای از آنان را سخت مجروح کردند...

سربازان در جلو صف تظاهرکنندگان قرار گرفته و در حالی که تفنگ خود را روی دست بلند می کردند. زنده باد شاه - مرده باد خائنین، برقرار باد مشروطه، نابود باد حزب توده شعار می دادند. در این وقت مأمورین تظاهرکنندگان را تعقیب می کردند و هرکس را که علیه شاه شعار می داد می گرفتند. یک جوان که شعار ضد شاه می داد بر اثر اصابت سرنیزه نقش زمین شد و از پای درآمد. سپس به تعقیب پرداختند به هرکس که می رسیدند می زدند. در این جریان عده کثیری بازداشت شدند.

...جوانان حزب توده ارگان رسمی حزب را علناً می فروختند و علیه رژیم سلطنتی شعار می دادند. مأمورین انتظامی و افراد حزب پان ایرانیست و نیروی سوم هنگام فروش روزنامه مردم به توده ای ها حمله می کردند و روزنامه آنان را گرفته پاره می کردند.

کار پاره کردن روزنامه کم کم توسعه یافت، تا جایی که سربازهای طرفدار سلطنت، کلیه روزنامه های عصر را هم که مقالاتی علیه شاه نوشته بودند از دست روزنامه فروش ها گرفته پاره می کردند.

در خیابان های لاله زار، اسلامبول، نادری، فردوسی، منوچهری و شاه آباد دسته های نیروی انتظامی مرتباً به دنبال تظاهرکنندگان می دویدند و فریاد می زدند:

«برقرار باد سلطنت»

مدت سه ساعت وضع خیابانهای شهر یک پارچه جنجال شده بود و مردم این طرف و آن طرف می دویدند و طوری شده بود که هیچکس به وضع خود اطمینان نداشت و اغلب زیر دست و پا می افتادند و مصدوم می شدند.

در این وضع طرفداران شاه در خیابان‌ها به راه افتادند و به جمعیت‌های چپ حمله‌ور شدند. به چند مرکز توده‌ای حمله شد و ائاثیه و اموال آن‌ها را به تاراج بردند و هریک از توده‌ای‌ها را می‌دیدند می‌زدند. چند مغازه مربوط به توده‌ای‌ها را غارت کردند.^{۱۸} نیروهایی که برای مقابله با تظاهرات توده‌ای‌ها در آخرهای شب وارد عمل شدند، مخلوطی بودند از:

- ۱- گروه‌های مزدوری که شبکه‌های جاسوسی آمریکا و انگلیس به راه انداخته بودند،
- ۲- افسران و سربازانی که با فرهنگ شاهپرستی تربیت شده و جزو مأموران انتظامی بودند و وحشیانه سرکوب می‌کردند. این گروه، دگرگونی ناگهانی اوضاع و فرار شاه و شعار سرنگونی سلطنت و برقراری جمهوری را هضم نمی‌کردند. حتی تصمیماتی نظیر حذف نام شاه در مراسم صبحگاهی و شامگاهی، پایین آوردن مجسمه‌ها و طرح شعارهای ضد سلطنتی، آن‌ها را به عکس‌العمل واداشته و به اعمال قهر و خشونت برانگیخته بود. ۳- برخی سازمان‌های سیاسی ملی‌گرای ضد توده‌ای و برخی گروه‌های مذهبی در ۲۸ مرداد نیز کم‌وبیش همین دسته‌ها وارد عمل شدند. جز اینکه، توده‌ای‌ها تماشاگر فاجعه‌ای ماندند که در برابر چشمانشان روی می‌داد.

ما پیش از این در باره نقش سازمان‌های جاسوسی آمریکا، سخن گفته‌ایم. اما درگیری میان دستجات توده‌ای و مخالفان پان ایرانیست آن‌ها، در واقع از همان صبح روز ۲۷ مرداد، با حمله پان ایرانیست‌ها به تظاهرات توده‌ای‌ها در میدان بهارستان و سپس هجوم توده‌ای‌ها به مقر حزب پان ایرانیست (در این جا، منظور حزب ملت ایران به رهبری داریوش فروهر است)، آغاز شده شکل حاد و خشنی بخود گرفته بود. عصر و شب نیز درگیری میان آن‌ها در نقاط مختلف شهر ادامه داشت. این گونه درگیری‌ها کار دشمنان اصلی نهضت ملی را آسان می‌نمود.

در مورد نقش ارتشی‌های شاهپرست، نمونه سرگرد زند که با مأموریت برقراری نظم، باشقاوت به سرکوب توده‌ای‌ها پرداخت، بسیار گویاست. ماجرای او در کتاب «پنج روز رستاخیر ملت ایران»، بشرح زیر آمده است:

حدود ساعت هشت شب روز ۲۷ مرداد، هنگامی که سرهنگ اشرفی فرماندار نظامی در مکالمه تلفنی از رئیس ستاد تیپ اردوگاه شمس آباد می‌خواهد که برای برقراری نظم، و پراکندن تظاهرات توده‌ای تعدادی سرباز بفرستد، دو گروهان از هنگ نادری که

فرماندهی آن با سرگرد زند بود مأمور خیابان استامبول شد. «وقتی سرگرد زند اطلاع پیدا کرد، خوشحال شد و بهترین سربازان و درجه داران و افسران شاهدوست خود را انتخاب و از هنگ خارج شدند. در خارج از محوطه سربازخانه سرگرد زند دو گروهان سرباز را دور خود جمع کرد و به آنها گفت سربازان عزیز می خواهند شاه را از سلطنت خلع کنند و حکومت بدست کمونیستها بیفتد، هر کدام از شما که طرفدار شاهنشاه هستید با من بیایید و هر کس مخالف است به سربازخانه برگردد. تمام افسران و درجه داران و سربازان دستهای خود را به عنوان موافق بالا بردند و پس از بوسیدن قنداقهای تفنگشان هم قسم شدند که ولو به قیمت جانشان تمام شود بنفع شاهنشاه تظاهر و اقدام جدی معمول دارند. این دو گروهان وقتی به خیابانهای شهر رسیدند، توده‌ای‌ها را که مشغول تظاهرات بودند به شدت متواری ساخته و همان شب قریب ۷۰ نفر را دستگیر کردند و دو نفر هم در اثر زخمهای مهلکی که برداشته بودند کشته شدند. یک دسته از سربازان در همان شب داخل یکی از سینماها شده دستور دادند چراغ‌ها را روشن و فیلم را قطع نمایند و سلام شاهنشاهی بنوازند. دستورات سربازان فوراً به مورد اجرا گذاشته شد و موقعی که سلام شاهنشاهی نواخته می شد عده‌ای از جا برخاستند ولی همانجا آنها را توقیف و با خود به کلاتری بردند. این دو گروهان با دو گروهان دیگری که از ساعت ۵ بعدازظهر روز سه شنبه مأمور حفظ خیابانهای استامبول و نادری بودند متفقاً در شهر گردش کرده بر له شاه و علیه مصدق تظاهرات کردند. فرمانداری نظامی پس از اطلاع از جریان امر چهار گروهان تیپ خودش را که تمرّد کرده بودند به فرمانداری نظامی احضار و دسته‌های دیگری از سربازان را به خیابان‌ها فرستاد. فرمانداری نظامی برای اینکه تماس این دسته از سربازان را با سایر سربازان قطع نماید آن‌ها را تا صبح در نقاط مختلف محل فرمانداری در حال توقیف نگاهداشت...»^{۱۹}

مشاهده می شود که تندروی های حزب توده، تا چه حد در گسستخ شدن نظامی های شاه پرست و دل و جرأت یافتن گروه های طرفدار شاه و سازمان های جاسوسی آمریکا و انگلیس برای تجهیز اوپاش، مؤثر بوده است. رهبری حزب توده با طرح بی موقع و غیر ضروری شعار انحلال سلطنت و برقراری جمهوری دموکراتیک، عملاً هم حکومت ملی و هم کودتاچیان را در برابر خود قرار داد. نتیجه آن شد که عوامل کودتا و ارتجاع، این بار بنام حکومت و زیر پوشش برقراری نظم عمومی و به بهانه مقابله با افراط گیری های حزب توده، برای سرکوب او، وارد میدان شدند. این حرف که رهبری حزب توده در

عرض سه روز، پیروزی مصدق را به شکست مبدل ساخت، پژواک يك واقعیت تلخ تاریخی است.

تذکر يك نکته را لازم می بینم: در این بحث، به ویژه در تصویر رویدادهای روزهای ۲۷ و ۲۸ مرداد، به علت کمبود سند و اظهارنظر شاهدان معتبر و مورد اطمینان، ناچار در مواردی از مطالب کتاب «۵ روز رستاخیز ملت ایران» استفاده شده است. این کتاب، به وضوح در تجلیل کودتای ضد ملی ۲۸ مرداد و بازیگران آن به رشته تحریر درآمده است. چه بسا مندرجات آن توأم با گزافه گویی بوده و راویان چون قصد خودبزرگ نمایی و کسب امتیاز داشته اند، شاخ و برگ زیادی به گفته های خود داده و دروغ نیز گفته اند. این وضع متأسفانه خاص این کتاب نیست و شامل دیگران، نظیر کرمیت روزولت یا خاطره نویسان متعدد نیز می گردد. لذا با توجه به نقص بالا، فقط مواردی را نقل کرده ام که برای بحث ما ضروری بوده و در جای دیگر نیامده و در منطق عمومی رویدادها قرار داشته و سمت و سوی آن ها درست به نظر می رسیده اند. با وجود این با قید احتیاط باید به این نقل قولها نگرست و غلوآمیز و یکسویه بودن آن ها را از نظر دور نداشت.

امیدوارم شاهدان عینی و کسانی که از بازیگران این رویدادها بوده اند، با شهادت خود یا انتشار اسناد و گزارش های معتبر و در صورت امکان با ارسال آن به راقم این نقد، در کاستن از خطاهای احتمالی، ما را یاری دهند و خوانندگان محترم را نیز به شناخت جامع تر رویدادها هدایت فرمایند.

کیانوری در خاطرات خود، به جای پذیرفتن خطای نابخشودنی رهبری حزب توده در تشدید جو خشونت آمیز و برافروختن تنش سیاسی، اینک می کوشد گناه درگیری های عصر و شب روز ۲۷ مرداد را به گردن دکتر مصدق بیندازد. که گویا پس از ملاقات با: «هندرسون، که طی آن هندرسون دکتر مصدق را تهدید کرده بود، دستور سرکوب شدید تظاهرکنندگان را صادر» می کند.^{۲۰}

ولی، به شهادت اسناد موجود، دستور منع همایش ها، میتینگ های غیرمجاز، از همان صبح روز ۲۷ مرداد، در منزل دکتر مصدق، با حضور مقامات مسئول کمیسیون امنیت اتخاذ شده بود. هدف نیز جلوگیری از تحریکات و آشوب در خیابان ها بود که از همان عصر روز ۲۵ مرداد آغاز شده، بتدریج آسایش عمومی را مختل کرده و حکومت کردن را مشکل ساخته بود. احتمال می رود که این تصمیم در عین حال با آگاهی از اعلامیه صبح روز

۲۷ مرداد کمیته مرکزی حزب توده در باره جمهوری دموکراتیک و دعوت به تبلیغ گسترده آن بوده باشد. تعجب آور نیست که سرمنشأ روایت‌های نادرست در باره ملاقات مصدق - هندرسون که کیانوری با اشتیاق از آن بهره‌برداری می‌کند، همان بازیگران اصلی کودتا نظیر کرمیت روزولت، و عمیدی نوری و وودهاوس‌اند. منتهی کیانوری به نقل ساده اتهامات روزولت، کفایت نمی‌کند و به دلخواه، آب و تاب بیشتری به آن می‌دهد. مثلاً اگر روزولت نوشته است به سفیر هندرسون گفتم: «شاید بهتر است به ملاقات دکتر مصدق بروید، چون حالا که این‌جا هستید نمی‌توانید از این کار پرهیز کنید».^{۲۱} کیانوری همان جمله را چنین برمی‌گرداند: «کرمیت روزولت می‌نویسد که ما هندرسون را مأمور کردیم که با مصدق ملاقات کند و او را به شدت وحشت زده کند»!^{۲۲} و سپس از «اولتیماتوم» هندرسون به مصدق سخن می‌گوید که گفته است: «اگر جلو مخالفت مردم با آمریکایی‌ها گرفته نشود دولت آمریکا تمام وابستگان خود را از ایران فراخواهد خواند». و برای سنگین کردن بار «اولتیماتوم» اضافه می‌کند: «البته روزولت توضیح نمی‌دهد که آیا اولتیماتوم همین بوده یا بیشتر»! آن وقت پاسخ جعلی، از قول دکتر مصدق، به روایت از شیادی همچون کرمیت روزولت، که در لاف و گزافه‌گویی دست او را از پشت بسته است، نقل می‌کند. هدف نیز چیزی جز خوار ساختن دکتر مصدق و معرفی او چونان آدمی درمانده و زبون و گوش به فرمان سفیر آمریکا، نمی‌باشد: «جنتلمن پیر که از لحن شدید لوی [هندرسون] آشکارا بکه خورده بود، دست و پای خود را گم کرد و تقریباً به التماس افتاد، که نه آقای سفیر مایل نیستم شما این کار را بکنید. اجازه بدهید رئیس پلیس را صدا کنم، خواهید دید که ترتیبی خواهم داد که هم میهنان شما مورد حمایت ویژه قرار بگیرند. مصدق قبل از اینکه هندرسون برود رئیس شهربانی را صدا می‌زند و دستورات لازم را به او می‌دهد».^{۲۳} این یاهو‌سرائی‌ها، چنانکه بعداً خواهیم دید، تحریف گستاخانه‌ای از واقعیت گفتگوی آن‌هاست و اساساً سنجیتی با عزت نفس و فضایل اخلاقی دکتر مصدق ندارد.

بگذریم از دولت‌هایی نظیر شوروی سابق و رومانی چائوشسکو که هنوز کیانوری در خواب و خیال آن‌هاست. اما کدام دولت دموکرات، در کجای دنیا، سراغ دارید که تظاهرات غیرمجاز جمعیتی را، علی‌رغم اعلامیه‌های حکومت نظامی و شهربانی کل کشور، مبنی بر منع میتینگ و راه‌پیمایی تحمل کرده است، تا حکومت مصدق دومی باشد؟ آن هم تظاهرات جماعتی که در خیابان‌های شهر با بوق و کرنا راه افتاده تغییر رژیم مملکت را برغم نظرگاه

رهبر جنبش ملی حاکم «جشن» گرفته‌اند؟ و با عمل خود، اقتدار و موجودیت حکومت ملی را زیر سؤال برده‌اند!

متأسفانه، اغلب پژوهشگران ایرانی و خارجی که به روایت‌های کرمیت روزولت متکی بوده‌اند، در ارزیابی از نتایج گفتگوی هندرسون با دکتر مصدق دچار گمراهی شده و به ویژه در بررسی تأثیر پیامدهای آن بر حوادث روز ۲۸ مرداد و پیروزی کودتاجیان به برداشت‌های نادرستی رسیده‌اند. لذا دانستن حقیقت امر برای بحث ما حائز اهمیت است. در این جا سعی می‌کنم، حقیقت آنچه را که در این ملاقات روی داده، در پرتو اسناد موجود، به نظر خوانندگان برسانم:

براستی میان مصدق و هندرسون چه گذشت؟

روایتی که کرمیت روزولت از جریان ملاقات لوی هندرسن در ساعت ۶ عصر روز ۲۷ مرداد با دکتر مصدق در کتاب «ضد کودتا» نقل کرده، جز در بعضی جزئیات کم‌اهمیت، از آغاز تا پایان يك داستان ساختگی و گمراه کننده است. نکاتی که مورد بررسی ماست، نشان می‌دهد که گزارش نادرست و غرض‌آلودی، تا چه حد می‌تواند در مواردی، حتی جدی‌ترین پژوهشگران و صاحب‌نظران را به گمراهی بکشاند و خواننده را به درک نادرستی از حقایق تاریخی سوق دهد. آنچه به ویژه تعجب‌آور است، اظهارات برخی از پژوهشگران معتبر آمریکایی نظیر مارك گازیوروسکی، جیمز بیل و ریچارد کاتم است. زیرا اینان از مزیت دسترسی به اسناد و مدارک در ایالات متحده آمریکا برخوردار بوده و با عوامل دست‌اندرکار «سیا» در ایران گفتگو داشته‌اند. با این حال، چگونه باز پایه تحلیل و تفسیر آن‌ها از وقایع، همان روایت روزولت می‌باشد! تنها توضیح ممکن این است که آنها گزارش مشروح هندرسن به وزارت خارجه آمریکا را از آنها نیز پنهان کرده‌اند. تعجب‌آورتر آنکه، حتی در میان پژوهشگران طرفدار نهضت ملی ایران، کسی تکذیب و توضیحات مختصر و مفید دکتر مصدق در دادگاه نظامی و سپس اشاره‌های او در کتاب «خاطرات و تألمات» را مورد توجه قرار نداده و احتمالاً به حساب دفاع از خود مصدق گذاشته و نادیده گرفته است!

آنچه در این بحث برای ما مهم است، قبل از هرچیز دانستن چند و چون گفتگوست. زیرا در پرتو این شناخت است که می‌توان به نادرستی گزارش کرمیت روزولت و اظهارات کسانی نظیر کیانوری، وودهاوس، گازیوروسکی و دیگران که یاوه‌سرانی‌های روزولت را تکرار

کرده و بر پایه آن به تفسیر رویدادها پرداخته‌اند، پی برد.

نخست فرازهایی از روایت روزولت را که به بحث ما مربوط می‌شود نقل می‌کنم: روزولت پس از ذکر این که دکتر مصدق بر سر هندرسون فریاد کشید که چرا از فرد مستبد و مرد یاغی که از ترس فرار کرده پشتیبانی می‌کنید، درجا پاسخ گستاخانه‌ای به دهان هندرسون می‌گذارد: هندرسن فرار شاه را با هجرت پیغمبر اسلام مقایسه کرده می‌گوید: «درباره این که شما می‌گوئید شاهنشاه فرار کرد، من به عنوان يك فرد مسیحی می‌خواهم يك سنت اسلامی را که پیغمبر شما پایه گذاشته، به یادتان بیاورم، و آن سنت هجرت است که او در سال ۶۲۲ مسیحی مکه را ترك کرد... نکته‌ای که من می‌خواهم بگویم این است که اگر پیغمبر فرار کرد از ترس نبود، بلکه برای گسترش و تبلیغ رسالت‌اش بود. همان‌طور که هجرت پیغمبر سرآغاز طلوع اسلام به عنوان يك نیروی جهانی بود، هجرت شاهنشاه هم می‌تواند نشانه شکوفایی سلطنت او باشد!»! کرمیت روزولت به ترهات خود چنین ادامه می‌دهد: هندرسن با کنار گذاشتن زبان دیپلماتیک رایج به مصدق می‌گوید: «هم‌میهنان من بحق آشفته‌اند از اینکه می‌بینند مردی که آن‌ها او را رئیس دولت يك کشور دوست شناخته‌اند، به دلایلی که نه آنها و نه شخصاً درك نمی‌کنیم، از کشورش آواره شده است». هندرسن در پایان با لحنی شدید، از مزاحمت‌هایی که نسبت به اتباع آمریکایی صورت می‌گیرد با ارائه نمونه‌هایی شکایت کرده می‌گوید: «جناب آقای نخست‌وزیر اگر اینگونه آزاررسانی‌ها متوقف نشود، از دولت متبوع خود خواهم خواست که بخاطر منافع ملی کشورم تمام کسانی را که اینجا کار می‌کنند و نیز اشخاصی که حضورشان در اینجا ضرورت ندارد، فراخوانده شوند». بدنبال این حرف است که از زبان دکتر مصدق پاسخ بزدلانه‌ای جعل می‌کند: «جنتلمن پیر که آشکارا از لحن شدید لوی سراسیمه شده بود...» بقیه مطالب همانست که قبلاً نقل کرده‌ام و تکرار آن زائد است.

شکوهی هندرسون در باره آزار و اذیت اتباع آمریکایی، تقریباً تنها مطلبی است که ردپای آن را می‌توان در گفتگوی مفصل آن‌ها پی گرفت، که آن نیز برخلاف گزارش روزولت با لحن آرام و مؤدبانه و تفاهم‌آمیز بیان گشته است. اما پاسخی که وی به دکتر مصدق نسبت می‌دهد کاملاً ساختگی و نادرست است. دکتر مصدق نه تنها خود را نمی‌بازد، بلکه با متانت و استواری قابل تحسینی به سفیر می‌گوید: «این حمله‌ها کم و بیش اجتناب‌ناپذیر است. مردم ایران فکر می‌کنند که آمریکائیان مخالف آنان هستند و از همین رو به آنها حمله

می کنند». سفیر آمریکا در گزارش خود به وزارت امور خارجه می نویسد: «گفتم مخالفت نباید باعث حمله شود. پاسخ داد که ایران درگیرودار انقلاب است و در کشاکش انقلاب سه برابر نیروی معمول لازم است تا بتوان حفاظت کامل شهروندان آمریکایی را تأمین نمود. باید یادآور شوم که در زمان انقلاب آمریکا و هنگامی که آمریکائیان خواستار بیرون راندن بریتانیایی ها بودند، بسیاری از بریتانیایی ها در ایالات متحده مورد حمله قرار می گرفتند». از همین مختصر ملاحظه می گردد که روایت کریمت روزولت که کیانوری «استدلال» خود را برای تحقیر مصدق، بر پایه آن قرار می دهد، تا چه حد سست و نالاستوار است.

یکی دیگر از منابع دروغ پر اکنی در باره چندوچون این گفتگو، عمیدی نوری یکی از همداستان کودتاچیان است که با احراز پست معاونت نخست وزیر و سخنگوی دولت، اجر خود را گرفت. او در خاطرات خود، مندرج در اطلاعات، ۲۷ مرداد ۱۳۵۳ می گوید که پس از شنیدن خبر ملاقات هندرسن و مصدق به سفارت آمریکا تلفن نموده و توسط علی پاشا صالح (مترجم هندرسن و مصدق) از سفیر توضیح خواسته است. به گزارش عمیدی نوری، سفیر پیام می فرستد: «این ملاقات از آن ملاقات ها نبود، بلکه خودم از ایشان وقت گرفتم و صریحاً اعلام نمودم چون دولت آمریکا ایران را در کام کمونیسم می بیند، زیرا کشورش در اختیار توده ای هاست، دیگر رابطه ای با شما نخواهد داشت. دکتر مصدق جواب داد، من الان دستور می دهم جلوی تظاهرات توده ای ها را بگیرند. خیال می کنم این استنباط شما صحیح نباشد». آنگاه می افزاید: «غروب بود که یکی از دوستان تلفن نمود، الان در چهارراه مخبرالدوله پاسبان ها را دیدم اجتماع توده ای ها را که در آنجا علیه شاه نطق می کردند و تقاضای تغییر رژیم را داشتند، متفرق نمودند». ^{۲۴} می توان حدس زد که این داستان را عمیدی نوری با الهام از ضد اطلاعات تبلیغاتی سازمان «سیا» سرهمبندی کرده است.

تلگرام سری معاون وزیر خارجه آمریکا به سفیر در تهران در ۲۷ مرداد ماه، مؤید ساختگی بودن این موضوع و روشنگر نکات ظریف دیگری در رابطه با بحث ماست: ارسالی به سفارت تهران. فوری. شماره ۵۸۶ شماره آرشیو (788.00/8-2253) اطلاعات به لندن تلگرافی تحت شماره ۹۲۰ تکرار شد.

«خبرگزاری یونایتدپرس از مقامات خبری تهران نقل کرده است که سفیر هندرسن در مصاحبه خود با مصدق در تاریخ ۱۷ اوت به وی اعلان کرده است که دولت آمریکا دیگر دولت مصدق را به رسمیت نمی شناسد. چون شاه با اختیارات قانونی خود مصدق را عزل

کرده است. این عمل نیروهای مصدقی را شدیداً دستپاچه کرده است. نماینده یونایتدپرس در اینجا این اخبار را تکذیب کرده و گفته است که (در این مصاحبه) مسئله شناسایی هرگز مطرح نشد. با این همه این شایعه بر سر زبان‌ها افتاده است.

اگر پرسیدند بگویند وزارت خارجه (آمریکا) این داستان را بکلی تکذیب می‌کند. شما لابد مایلید سرچشمه این گزارش را تحقیق کنید.

وزارت خارجه فعلاً در نظر ندارد بیانیهای در این مورد انتشار دهد.

امضاء: بدل اسمیت [معاون وزیر خارجه آمریکا]

با وجود این، سازمان «سیا» موفق می‌شود با ارائه روایت کاملاً مجعولی از جریان گفتگوهای دکتر مصدق با هندرسون، به مدت چهل سال به دشمنان نهضت ملی ایران آذوقه تبلیغاتی برساند و پژوهشگران حقیقت‌جو را نیز تا حدی به گمراهه بکشاند.

جلوگیری از تظاهرات عصر روز ۲۷ مرداد به درخواست هندرسون بود؟

چه رازی در میان است که در اغلب روایت‌ها، دستور جلوگیری از تظاهرات توده‌ای‌ها در عصر و شامگاه روز ۲۷ مرداد به ملاقات هندرسون و مصدق ربط داده می‌شود؟ اساساً چرا این چنین گستاخانه واقعیت آنچه در میان دکتر مصدق و هندرسون گذشته، تحریف شده و وارونه جلوه‌گر گردیده و از مصدق، آدمی زبون و گوش به فرمان سفیر آمریکا، تحویل افکار عمومی داده‌اند؟

گمان می‌رود هدف اصلی، به گمراهه کشاندن ایرانیان، در داوری نسبت به سلامت نفس و پاکدامنی سیاسی مردی است که در تاریخ معاصر ایران، نماد جنبش ملی ایرانیان برای آزادی و استقلال بوده است. متأسفانه پژوهشگران جدی نظیر مارک گازیوروسکی که ظاهراً از چنین منابعی الهام گرفته‌اند، شاخ و برگ‌هایی نیز به آن افزوده‌اند. به این اظهارات گازیوروسکی توجه فرمائید: «...هندرسون سفیر آمریکا درخواست کرد نیروهای پلیس که در قرارگاه‌های خود ناظر اوضاع بودند، برای پراکنده کردن تظاهر کنندگان وارد عمل شوند. در این موقع مصدق تصمیمی گرفت که سرانجام آن شوم و سرنوشت‌ساز بود. این تصمیم موافقت با درخواست آمریکا در پراکنده ساختن تظاهر کنندگان بود. سران حزب توده نیز اعضای خود را از خیابان‌های تهران فراخواندند. روز چهارشنبه [۲۸ مرداد]، بسیاری از افراد پلیس به صف مخالفان پیوستند. توده‌ای‌ها نیز افراد خود را از معرکه دور نگاه داشته و

خیابان‌ها را تخلیه کردند. بدین ترتیب نیرویی برای مقابله با طرفداران زاهدی که آن روز در خیابان‌ها بودند، وجود نداشت!^{۲۵} ملاحظه می‌شود با چه بی‌انصافی، حتی گناه بی‌عملی رهبری حزب توده نیز به گردن دکتر مصدق انداخته می‌شود.

نمونه دیگر از این افسانه سرائی‌ها گزارش ژرار دو ویلیه نویسنده فرانسوی از این دیدار است: «هندرسن به مصدق نشان داد که چه دامی برایش تهیه کرده‌اند و چگونه در آن خواهد افتاد. از او می‌پرسد، آیا واقعاً میل دارد ببیند که تانک‌های روسی بر کشورش حکومت و فرماندهی کنند! گفته می‌شود که هندرسن توانست مصدق را از راهی که می‌رفت بازگرداند و نگذارد زیر تسلط حزب توده قرار گیرد... مصدق می‌پذیرد که برای مقابله با کودتائی که بر ضد او در شرف تکوین است از حزب توده کمک نگیرد...». وی سپس اضافه می‌کند: «...هندرسن نزد کیم روزولت می‌رود و همه چیز را نقل می‌کند. دو مرد آمریکایی اوضاع را بررسی می‌کنند. پس اکنون می‌توان کار را آغاز کرد».^{۲۶} در پیدایش این قبیل گزارش‌های بی‌پایه، هم سوءنیت افراد مؤثر بوده و هم «ضد اطلاعات» هدفمند سازمان «سیا». هدف نیز تحریف تاریخ و توجیه کودتای همایونی است که گوئی ایران را از افتادن به زیر تانک‌های روسی، آن هم با تمکین و نوعی تبانی با مصدق، نجات داده است. گستاخانه‌ترین روایت در این سمت و سوی فکری، از ارتشبد حسین فردوست است. بدیهی است که چنین برداشت‌های یک‌جانبه‌ای، سخت به دل کیانوری می‌نشیند، که انگیزه و هم و غم‌اش توجیه سیاست نادرست رهبری حزب توده و چرکین کردن سیمای دکتر مصدق است. بیهوده نیست که چنین اراجیفی را به عنوان «مطالب بسیار جالب» زینت بخش خاطرات خود می‌کند. «تاریخ‌نگاری» به راه و روش کیانوری به چنین خزعبلاتی هم نیاز دارد. کیانوری پس از این صغری و کبری چیدن، چنین حکم می‌دهد: «پس از ملاقات دکتر مصدق با لوی هندرسن، که طی آن هندرسن دکتر مصدق را تهدید کرده بود، او دستور سرکوب شدید تظاهرکنندگان را صادر کرده بود. وود هاوس [لابد منظوروش مارک گازپوروسکی است] این تصمیم دکتر مصدق را یک «تصمیم سرنوشت‌ساز» و بزرگ‌ترین اشتباه دکتر مصدق می‌داند که در اثر آن میدان را از هوادارانش خالی کرد و برای دشمنانش آماده نمود».^{۲۷}

اما روایت سراپا ساختگی حسین فردوست آشکارا یک پرووکاسیون است. فردوست مدعی است، اقدامات حزب توده پس از فرار شاه موجب می‌شود که «مصدق با طیب خاطر کناره‌گیری خود و بازگشت محمدرضاشاه را بپذیرد و تسلیم شود». او در تأیید «نظریه»ی

خود، روایت شگفت‌انگیز زیر را جعل می‌کند: «...مصدق وقتی دید خیابان‌ها در تصرف توده‌ای‌هاست، وضع را نگران‌کننده دانست و با سفیر آمریکا ملاقات نمود و عجز خود را در مقابل حزب توده اعلام داشت. سفارت آمریکا بلافاصله با مقامات آمریکا تماس گرفت که منجر به ملاقات سفیر آمریکا در ایتالیا با محمدرضا شد. سفیر وضع تهران را به اطلاع محمدرضا رساند و در روز ۲۶ مرداد مقاماتی از آمریکا به ملاقات محمدرضا آمدند. در تهران هم مصدق با تمام طرح آمریکا، که از طریق سفیر به او اطلاع داده شد، موافقت کامل نمود!»^{۲۸} تمام عناصر این روایت کذب محض است. فردوست یا هرکس دیگری که این داستان را ساخته، مسلماً بوئی از اخلاق نبرده است.

البته روایت‌های رنگارنگ و همواره خلاف حقیقت به این موارد محدود نیست. من این نمونه‌ها را آوردم تا خوانندگان این نقد را با برداشت‌های بی‌پایه و غرض‌آلودی آشنا کنم که در باره این ملاقات، در ده‌ها مقاله و کتاب و پژوهش، درج شده است.

واقعیت از این قرار است که لوی هندرسن سفیر آمریکا به هنگام کودتای ۲۵ مرداد در بیروت بسر می‌برد. پس از شکست غیرمنتظره کودتا در اثر اصرار ماتیسون کاردار سفارت، به شتاب وارد تهران می‌شود (عصر روز ۲۶ مرداد). در میان اسناد وزارت خارجه آمریکا تلگراف‌های زیر جلب توجه می‌کند:

۱- سند شماره ۳۴۸، ۱۶ اوت (۲۵ مرداد) ساعت ۸ بعدازظهر ۱۹۵۳

به وزارت خارجه تحت شماره ۳۴۸ - تکرار اطلاعات CT ۸۱۰۱۹ لندن ۷۲ -

بیروت ۳۳، (شماره آرشیو 788.00/8-1653)

بیروت به سفیر هندرسن

فرار شاه و عدم اطمینان به عملیات زاهدی - احتمالاً مصدق را برنده این کشمکش طولانی ایرانی‌وار برای یک نیروی سیاسی در کشور می‌کند.

به نظر سفارت کاملاً محتمل است که مصدق یک شورای سلطنتی تعیین کند که نیازهای میان‌زمانی را برآورد، تا وقتی که احتمالاً جمهوری ایران را اعلام کند.

ما معتقدیم که در اوضاع فعلی و تا زمان تصمیم‌گیری توسط وزارت خارجه [آمریکا] در باره مسائل مختلف سیاسی که متأثر از رویدادهای تازه است، بازگشت فوری سفیر ضروری است. ولی چون جریان هنوز متغیر و نامعلوم است پیشنهاد ما این است که در صورت بازگشت مجبور نشود برای مصاحبه رسمی حاضر شود.

برخورد و اظهارات و عملیات دولت مصدق در چند روز آینده هم چنین می تواند وزارت خارجه ما را برای برگزیدن خطوط اساسی که باید دنبال نمود، کمک کند.

امضاء - ماتیسون

۲- سند شماره: ۳۵۵ - ۱۷ اوت (۲۶ مرداد) ساعت ۸ صبح (شماره آرشیو 788.00/8-1753)

از: تهران به بیروت برای سفیر هندرسن تحت شماره ۳۷. رونوشت به وزارت خارجه شماره ۳۵۷

حکومت (مصدق) امروز صبح آشکارا بر اوضاع مسلط است. پیشنهاد می کنم شما بلافاصله حرکت کنید. بسیار خوشوقت خواهم شد اگر زودتر تاریخ دقیق ورودتان را اطلاع دهید. زیرا نخست وزیر به کرات جوایای تاریخ قطعی ورود شما شده است.

امضاء - ماتیسون

برای درك بهتر جو ملاقات و گفتگو میان هندرسن و دکتر مصدق و پی بردن به بزرگی دروغ پردازی های کرمیت روزولت و دیگران در باره لحن گفتار هندرسن و اظهارات او، توجه به نکته زیر اهمیت دارد:

دولت آمریکا پس از شکست مفتضحانه کودتای ۲۵ مرداد سخت به تکاپو می افتد تا با تغییر رفتار و دادن گذشت هایی، با دکتر مصدق کنار بیاید. بازگشت سریع سفیر هندرسن و تقاضای ملاقات فوری با دکتر مصدق و چند و چون این گفتگو، باید در بستر چنین سیاست و انگیزه هایی مورد ارزیابی قرار گیرد. لذا لحن او نمی توانسته است حالت عتاب و خطاب و یا آن گونه که کیانوری شاخ و برگ می دهد، شکل «اولتیماتوم» بخود بگیرد و یا بخواهد مصدق را «به شدت وحشت زده کند».

در اسنادی که قبلاً در فصل بیست و سوم در بخش مربوط به «موضع دولت های آمریکا و انگلیس» به اطلاع خوانندگان رساندم، به ویژه سند شماره ۳۴۶ و پیام سری سفیر انگلیس در آمریکا به دولت متبوعه اش در عصر روز سه شنبه ۲۷ مرداد ماه، ملاحظه می شود که دولت آمریکا به دنبال شکست کودتای ۲۵ مرداد، در اندیشه ی اتخاذ تدبیری برای دمساز کردن خود با دکتر مصدق است تا بتواند «چیزی از مواضع خود را در ایران حفظ کند».

گزارش همه جانبه ای که شخص هندرسن ساعت ده همان شب، پس از ملاقات با دکتر مصدق به وزارت خارجه آمریکا ارسال داشته، سند بالارزشی است که همه تفسیرهای

خودسرانه و برداشت‌های بی‌پایه را رسوا می‌سازد. در اینجا متن کامل این گزارش را با وجود طولانی بودن، بی‌کم‌وکاست به آگاهی خوانندگان می‌رسانم تا تصور نشود چیز مهمی از قلم افتاده است. این کار را به خاطر پاسداری از حیثیت سیاسی رهبر نهضت ملی ایران، که این‌چنین ناجوانمردانه مورد تجاوز قلمی قرار گرفته است، ضروری می‌دانم. با مطالعه این سند مهم تاریخی، ملاحظه خواهد شد که رهبر نهضت ملی در آن شرایط دشوار با چه استواری و صلابت با سفیر آمریکا روبرو می‌شود. این عبارت دکتر مصدق که به هندرسن می‌گوید: «جبهه ملی مصمم است که قدرت را در ایران حفظ کند و تا آخرین نفس به تلاش خود در این راه ادامه خواهد داد، حتی اگر همه اعضای آن نیز زیر تانک‌های بریتانیایی و آمریکایی له شوند»، هر ایرانی میهن‌دوست را بر آن می‌دارد که با احساس غرور ملی، در برابر عظمت روحی این مرد، سر فرود آورد. اینک متن کامل گزارش هندرسن، سفیر ایالات متحده در ایران به وزارت امور خارجه، از گفتگوی خود با مصدق.

تهران، ۱۸ اوت ۱۹۵۳ (۲۷ مرداد ۱۳۳۲) ساعت ده شب

«این تلگرام در سه بخش مخابره شد و یک کپی از آن نیز به لندن ارسال گردید.

سفیر هندرسن روز پیش از مخابره تلگرام به تهران بازگشته بود.

۱- گفتگوی من با مصدق امشب یک ساعت طول کشید. او مرا با لباس رسمی (و نه با لباس خواب) و آنچنان که در مراسم تشریفاتی معمول است، به حضور پذیرفت. طبق معمول مؤدب بود، اما در رفتار او شراره‌های پنهان آزرده‌گی را احساس می‌کردم. پس از خوشامدگوئی‌های معمول، بابت رویدادهای پیاپی دو ماه گذشته که در آنجا حضور نداشتم ابراز تأسف کردم و افزودم که متأسفم از اینکه اوضاع سیاسی و اقتصادی ایران را وخیم‌تر از دو ماه پیش می‌بینم. اظهارات مرا با لب‌خندی کنایه‌آمیز تأیید کرد و سپس سکوت برقرار شد.

۲- تأکید کردم که بویژه افزایش تعداد حملات به شهروندان آمریکایی مورد نظر من است. او پس از حوادث شیراز و رهنمودهایی برای نیروهای انتظامی صادر کرده بود و آنان تدابیر حفاظت از آمریکاییان را شدت بخشیده بودند. متأسفانه چنین بنظر می‌رسد نیروهای انتظامی که دوباره اهمال کار شده‌اند هر ساعت گزارش حمله تازه‌ای به شهروندان آمریکایی، نه تنها در تهران، بلکه در سایر جاها نیز، بدست من می‌رسد.

۳- مصدق گفت که این حمله‌ها کم‌ویش اجتناب‌ناپذیر است. مردم ایران فکر

می کنند که آمریکاییان مخالف آنان هستند و از همین رو به آمریکاییها حمله می کنند. گفتم مخالفت که نباید باعث حمله شود. پاسخ داد که ایران درگیرودار انقلاب است و در کشاکش انقلاب سه برابر نیروی معمول لازم است تا بتوان حفاظت کامل شهروندان آمریکایی را تامین نمود. باید به یاد بیاورم که در زمان انقلاب آمریکا و هنگامی که آمریکاییان خواستار بیرون راندن بریتانیایی ها بودند، بسیاری از بریتانیایی ها در ایالات متحده مورد حمله قرار گرفتند. گفتم اگر ایرانیان خواستار بیرون راندن آمریکائیان هستند، نیازی به حمله به افراد نیست. ما خودمان همگی می رویم. او گفت که دولت ایران نیست که می خواهد آمریکاییان کشور را ترک کنند، بلکه برخی از افراد مردم هستند که این را می خواهند و علت حمله آنان همین است. تکرار کردم که سران هیئت نظامی آمریکا، هیئت ژاندارمری آمریکا، و ت.س.ی. (T.C.I) امروز به من گزارش داده اند که مقامات ایرانی که در ارتباط با آنان کار می کنند، اطمینان داده اند که مایلند این هیئت ها کار خود را در ایران ادامه دهند و از حداکثر همکاری مقامات ایرانی برخوردار خواهند بود. این سران همچنین گفتند که تاکنون هرگز تا به این درجه همکاری تمام و کمال و مؤثر از جانب مقامات ایرانی مشاهده نکرده اند. من از گزارش وضع حاضر به واشنگتن خودداری کرده بودم تا بتوانم ابتدا با خود مصدق گفتگو کنم. می خواستم در باره این هیئت های یاری دهنده آمریکایی و نیز در باره حفظ امنیت افراد این هیئت ها نظر او را جویا شوم. در شرایطی که افراد هیئت های آمریکایی پیوسته مورد توهین و آزار مشتی او باش قرار می گیرند، پافشاری برخی از مقامات ایرانی برای نگاهداشتن این هیئت ها دردی را دوا نمی کند.

۴- نخست وزیر گفت اطمینان دارد که نیروهای انتظامی برای حفظ امنیت آنان از هیچ تلاشی فروگذار نمی کنند. عدم موافقت خود را ابراز داشته و بخش هایی از گزارش هایی را که در طول روز از اعضاء هیئت های یاری رسانی آمریکایی بدستم رسیده بود، برایش خواندم. در برخی از آنها گفته می شد که پلیس در دفاع از آنان منفعل بوده است. او گفت آرزومند است به من اطمینان دهد که خواستار ماندن هیئت های یاری رسانی است و افزود که معتقد است که آنان خدمات ارزنده ای انجام می دهند و به موضوع امنیت آنان رسیدگی خواهد کرد.

۵- پس از سکوتی دیگر گفتم سپاسگزار خواهم بود اگر بطور محرمانه و برای اطلاع کشورم بگوید که در چند روز اخیر دقیقاً چه چیزی رخ داده است و افزودم که دولت ایالات

متحدہ ہم به جریان حوادث و ہم به بازتاب رسمی اوضاع علاقمند است. او صحبت‌های مرا چنین تعبیر کرد که گویا به نامه رئیس جمهوری خطاب به او در ماه ژوئیه گذشته اشاره می‌کنم و یادآور شد که توافق شده بود که این نامه‌ها محرمانه بمانند و تا زمانی که آمریکا پاسخ مساعد نداده است متن آنها انتشار نیابد. معتقد بود که مقامات آمریکایی در واشنگتن یا تهران بطور مستقیم یا غیرمستقیم و به عمد اطلاعات مربوط به نامه‌ها را به مطبوعات ایرانی طرفدار بریتانیا درز داده‌اند و ایالات متحدہ برخلاف تمایل او اصرار در انتشار نامه‌ها داشته است. او گفت که در واقع هرگز راضی به انتشار آنها نبوده و مبهوت شده است از اینکه نامه‌ای از سفارت ما دریافت کرده که در آن از او قدردانی کرده‌اند که نسبت به انتشار نامه‌ها ابراز تمایل کرده است. هنگامی که دولت ایالات متحدہ را مصمم به انتشار آنها دیده، عاقبت او نیز پافشاری کرده است که در این صورت یادداشت‌های مبادله شده در ژانویه گذشته میان او و رئیس‌جمهور تازه منتخب نیز منتشر شوند. گفتم که به تصور من درز اطلاعات از دفتر خود او بوده است و شکل مخدوش شده‌ای از نامه رئیس جمهوری انتشار یافته که برای ایالات متحدہ نامطلوب بوده و پس از آن بوده است که دولت ایالات متحدہ در مورد انتشار نامه‌ها پافشاری کرده است. او خشمگینانه درز اطلاعات از جانب ایرانیان را رد کرد و گفت که جز خود او و اللہیار [صالح] و منشی ایرانی سفارت آمریکا و مترجم، هیچکس دیگری از وجود این نامه‌ها اطلاع نداشته است. نامه‌ها را در میان کاغذهای شخصی خود و نه در پرونده‌های دفترش نگهداری کرده است. به اشاره فهماندم که اطمینانی نیست که کاغذهای شخصی او بدرستی و دور از دسترس مأموران زبردست نگهداری می‌شوند. همچنین خاطرنشان کردم که برخی دستگاه‌های مدرن استراق سمع وجود دارند که می‌توانند باعث شوند که این قبیل اطلاعات بدست مأموران طرفهای متخاصم با ایران و ایالات متحدہ بیفتند. او همچنان پافشاری می‌کرد که برخی آمریکاییان عمد داشته‌اند که با درز دادن و شایع کردن محتوای نامه رئیس جمهوری، دولت را تضعیف کنند. گفتم اطلاع دارم که نامه‌ها هم در ایالات متحدہ و هم در تهران در دست کارمندان مورد اعتماد و بسیار محفوظ نگاهداری شده‌اند و اطمینان دارم که هیچ چیزی از جانب ایالات متحدہ درز نکرده است.

۶ - سپس مصدق رؤس حوادثی را که به انحلال مجلس انجامیده بود، برشمرد. روایت او بطور کلی متعلق بر اطلاعاتی بود که پیشتر از جانب سفارت به وزارت امور خارجه داده شده است. بعلاوه اظهار داشت که ۳۰ نفر از نمایندگان مجلس آشکارا توسط بریتانیا

خریداری شده‌اند. تنها ۴۰ رأی خرید نشده باقی مانده است. ده رأی از این ۴۰ رأی نیز می‌توانستند بسادگی به قیمت ۱۰۰۰۰۰ تومان خریداری شوند و هنگامی که او شنیده است که مذاکراتی در جهت خریداری آنها در جریان است، بر این قرار آمده است که مجلس دست‌نشانده بریتانیا در جهت منافع مردم ایران نیست و باید برچیده شود. آنگاه نظر مرا درباره اقدام خود در انحلال مجلس پرسید.

۷ - یادآور شدم که از من می‌خواهد درباره امور داخلی ایران اظهار نظر کنم. می‌دانستم که اینگونه اظهار نظرها از جانب دیپلمات‌های خارجی معمول نیست. با این حال او به یاد داشت که در خلال برخی از گفتگوهای پیشین من توانسته بودم بر این تردید خود چیره شوم. گفتم تنها نظری که در این خصوص مایلم ابراز کنم این است که این امر برای ایران اسف‌انگیز است و برای مردم ایران افتخاری ندارد که دولت ایران آشکارا نمی‌تواند متکی بر یک پارلمان باشد. ایران در خطرناک‌ترین موضع بین‌المللی واقع شده است و فکر می‌کنم که اگر همه ارگانهای مندرج در قانون اساسی ایران می‌توانستند لااقل با کمترین هماهنگی ممکن کار کنند، امن‌تر می‌بود.

۸ - گفتم که به حوادث روزهای اخیر علاقه ویژه‌ای دارم و مایلم درباره تلاشهایی که برای نشان دادن سرلشگر زاهدی بجای او بعمل آمد بیشتر مطلع شوم. او گفت که در شامگاه پانزدهم اوت (۲۴ مرداد - م.) سرهنگ نصیری بسوی خانه او آمده بود و بظاهر قصد بازداشت او را داشت. اما خود سرهنگ نصیری را دستگیر کردند و عده دیگری نیز دستگیر شدند. او سوگند خورده بود که شاه را خلع نکند و اگر شاه دست به ماجراجویی‌هایی از این قبیل زده بود، او می‌توانست همچنان به عهد خود وفادار بماند. اما روشن بود که نصیری را شاه برای دستگیری او فرستاده بود و شاه را نیز بریتانیایی‌ها تحریک کرده بودند.

۹ - از مصدق پرسیدم که آیا او دلیلی دارد که بپندارد که شاه فرمان عزل او از مقام نخست‌وزیری و نشان دادن زاهدی بجای او را صادر کرده است؟ مصدق گفت که خود هرگز چنین فرمانی را ندیده است و فرقی هم نمی‌کرد اگر می‌دید. موضع او از چندی پیش این بوده است که شاه تنها مقامی تشریفاتی است، و نیز در حوزه اختیارات شاه نیست که فرمان تغییر دولت را صادر کند. گفتم که بویژه به این نکته علاقمندم و می‌خواهم که گزارش دقیق برای دولت ایالات متحده ارسال کنم. پرسیدم که آیا درست فهمیده‌ام که: الف -

او اطلاع رسمی ندارد که آیا شاه فرمان عزل او را از نخست‌وزیری صادر کرده است یا نه؛ و ب - حتی اگر او اطلاع می‌یافت که شاه چنین فرمانی صادر کرده است، در شرایط حاضر این فرمان را بی اعتبار تلقی می‌کرد؟ او گفت «دقیقاً».

۱۰ - پیش از عزیمت از آنجا، به مصدق گفتم که در طول ۲۴ ساعت پس از بازگشتم به تهران، اعضای خانواده‌های کارمندان آمریکائی مقیم اینجا اشارات و کنایاتی از برخی از مقامات ایرانی شنیده‌اند که این تصور را در من ایجاد کرده است که مقامات ایرانی گمان می‌کنند که سفارت ما به پناه‌جویان سیاسی ایران پناه می‌دهد و من باید به او بگویم که این موضوع بکلی بی‌پایه است. موضع من در این خصوص بشرح زیر است: الف - اگر پناه‌جویان سیاسی بکوشند که وارد محوطه سفارت شوند، از ورود آنان جلوگیری خواهد شد؛ ب - اگر موفق شوند که خود را به محوطه سفارت برسانند، تلاش خواهیم کرد آنان را قانع کنیم که به میل خود سفارت را ترک کنند؛ پ - اگر نخواهند با میل خود بیرون بروند، قصد دارم به اطلاع مقامات ایرانی برسانم که عده‌ای در سفارت ما پناه جستته‌اند و آنگاه با تلگراف از دولت خود کسب تکلیف خواهم کرد.

۱۱ - مصدق از اظهارات من تشکر کرد و گفت که می‌خواهد او نیز نکته‌ای بر آن بیافزاید و آن اینکه اگر کسانی از فراریان سیاسی ایرانی در سفارت پناه جستند، او مایل است که سفارت آنان را همانجا نگاهدارد. پرسیدم که در این صورت آیا دولت ایران پیش‌بینی پرداخت هزینه‌های نگهداری و خورد و خوراک این افراد را کرده است، یا آنکه او انتظار دارد که این هزینه‌ها از محل ذخایر اصل ۴ پرداخت شوند؟ او گفت که دولت ایران با وجود بودجه محدود، با گشاده‌رویی هزینه‌های این پناه‌جویان را خواهد پرداخت.

۱۲ - هنگام ترك آنجا بنظم رسید که روحیه مصدق بهتر شده است. با این حال با توجه به خویشن‌داری غیرعادی او احساس می‌کردم که نسبت به دولت ایالات متحده، یا لاقلاً نسبت به مقامات ایالات متحده بدگمان است که در کوشش برای عزل او دخالت دارند، یا آنکه پیشاپیش و جانبدارانه از این تلاشها آگاهند. در گفتار او اینجا و آنجا طعنه‌هایی وجود داشت که اگرچه بظاهر جنبه شوخی داشت، اما نیشدار بود. این طعنه‌ها بطور کلی می‌رسانید که گویا ایالات متحده در کوشش برای برکناری او از نخست‌وزیری با بریتانیا تبانی کرده است. برای نمونه در يك جا تاکید کرد که جبهه ملی مصمم است که قدرت را در ایران حفظ کند و تا آخرین نفس به تلاش خود در این راه ادامه خواهد داد،

حتی اگر همه اعضاء آن زیر تانک‌های بریتانیایی و آمریکایی له شوند. هنگامی که من ابروهای خود را با تعجب بالا بردم، او از ته دل خندید.

۱۳ - امیدوارم اقدامات ویژه‌ای برای جلوگیری از درز مطالب این پیام بعمل آورید».

امضاء - هندرسون

الحق مقامات دولتی آمریکا توصیه سفیر هندرسون را در اتخاذ اقدامات ویژه برای مخفی نگه داشتن این گزارش به بهترین نحو رعایت کردند و چهل سال حقیقت را از انظار جهانیان و به ویژه مردم ایران پنهان نگه داشتند. تا فرومایگانی نظیر کرمیت روزولت، فرصت یابند شخصیت رهبر نهضت ملی ایران را لگه‌دار کنند. دردآور آن که دبیر اول حزب توده ایران نیز با دستاویز قرار دادن و حتی شاخ و برگ دادن به همان یاوه‌سرانی‌ها، هدف مشابهی را دنبال می‌کند.

مقایسه آنچه دکتر مصدق در پاسخ به سفیر آمریکا درباره حمله به شهروندان آمریکایی بیان داشته با روایت ساختگی کرمیت روزولت که می‌گوید: «جنتلمن پیر که... دست و پای خود را گم کرد و به التماس افتاد...»، نهایت بی‌اخلاقی و سبک‌سری او را می‌رساند. گزارش تفصیلی سفیر آمریکا که بلافاصله پس از مذاکرات مخابره شده، در عین حال تکذیب قاطع ادعای کیانوری و دیگر کسانی است که متفرق ساختن تظاهرکنندگان عصر روز ۲۷ مرداد را به این گفتگو و «دستور» و «اولتیماتوم» هندرسن ربط می‌دهند.

توضیح نکته دیگری نیز ضرورت دارد: وقتی سفیر می‌پرسد، آیا او دلیلی دارد که بپندارد شاه فرمان عزل او را از مقام نخست‌وزیری و نشان دادن زاهدی به جای او را صادر کرده است، جواب دکتر مصدق منفی است. می‌گوید: «هرگز چنین فرمانی را ندیده است و فرقی هم نمی‌کرد اگر می‌دید». دکتر مصدق در این پاسخ در واقع مطلبی را حاشا نکرده است. زیرا از آغاز در اصالت «فرمان» تردید داشت. در محکمه نظامی نیز می‌گوید: «به محض اینکه دستخط را دیدم و دیدم در اصالت آن تردید است، به آقای سرتیپ ریاحی دستور دادم که «حامل یک چنین دستخط را که اصالت ندارد و با این صورت ابلاغ کرده است توقیف کنید».^{۲۹} اولین عکس‌العمل او در بامداد روز ۲۵ مرداد این است که از وزیر دربار بخواهد درباره صحت این فرمان از شاه استفسار بکند و آن‌گاه متوجه فرار شاه می‌شود. دکتر مصدق در دادگاه نظامی، چندین بار به تفصیل، دلایل تردید خود را در اصالت فرمان توضیح می‌دهد. بخاطر همین تردید در اصالت فرمان است که دکتر مصدق حتی به همکاران

نزدیک و اعضای هیئت دولت نیز چیزی نمی‌گوید. دکتر صدیقی وزیر کشور، که در سحرگاه روز ۲۵ مرداد به خانه دکتر مصدق می‌شتابد، در حضور دکتر فاطمی، ماجرای شب گذشته را از او می‌پرسد. دکتر مصدق در پاسخ می‌گوید: «کودتائی در شرف وقوع بود و از آن جلوگیری به عمل آمد». دکتر صدیقی باز می‌پرسد: «موضوع نامه یا فرمان چه بود؟ مصدق می‌گوید: «چیزی نبود». وزرای دیگر دکتر مصدق که به عنوان شاهد در دادگاه صحبت می‌کنند گواهی مشابهی می‌دهند. بنابراین اگر دکتر مصدق به خاطر تردید جدی در اصالت فرمان شاه سخنی درباره آن به وزرا و نزدیکان خود نمی‌گوید، چه دلیلی داشت که با سفیر آمریکا خودمانی‌تر صحبت کند. دکتر مصدق در دادگاه نیز با شجاعت گفت: «اگر این دستخط اصالت هم می‌داشت، نافذ نبود. من اگر بالای دار بروم قبول نمی‌کنم که در مملکت مشروطه، پادشاهی نخست‌وزیر را عزل کند».^{۳۰}

آنچه به ویژه از مطالعه گزارش سفیر آمریکا دستگیر خواننده می‌شود، بی‌پایه بودن سایر داستان‌سرایی‌هاست. نظیر مقایسه فرار شاه با هجرت پیغمبر اسلام، ساخت و پاخت مصدق با سفیر آمریکا در تمکین به کودتا، «اولتیماتوم» سفیر به دکتر مصدق و دروغ‌های شاخدار دیگری که نمونه آن قبلاً خاطر نشان شد.

دکتر مصدق در کنج تبعیدگاه احمدآباد، در پاسخ به مندرجات روزنامه اتحاد ملی مورخ دی ماه ۱۳۳۴ که پس از اشاره به ملاقات هندرسن با دکتر مصدق به روال دیگران نوشته بود: «متعاقب همین ملاقات بود که دستور جلوگیری از توده‌ای‌ها داده شد».^{۳۱} به این توضیح کوتاه اکتفا می‌کند که بگوید: «مندرجات روزنامه مزبور خلاف حقیقت است. چون آقای سفیر کبیر آمریکا چنین مذاکراتی ننموده بود و دستور جلوگیری از افراد توده‌ای هم مدتی قبل از آمدن ایشان که ساعت شش بعدازظهر بود، صادر شده بود». اینک با مطالعه گزارش مشروح هندرسن، مشاهده می‌گردد که اظهارات او عین حقیقت است.

بررسی جریانات روز ۲۷ مرداد نشان می‌دهد که حکومت مصدق بخاطر نگرانی از زیاده‌روی‌های روزهای ۲۵ و ۲۶ مرداد، موضوع منع نمایش‌های خیابانی و به ویژه جلوگیری از تشنج آفرینی‌های حزب توده و سازمان‌هایی نظیر پان‌ایرانیست‌ها و سومکا، که مرتب در خیابان‌ها به درگیری و زدوخورد با توده‌ای‌ها مشغول بودند مطرح می‌سازد. دکتر صدیقی در دادگاه نظامی مصدق شرح می‌دهد که صبح روز ۲۷ مرداد، طبق معمول برای شرکت در جلسه کمیسیون امنیت به منزل نخست‌وزیر می‌رود. سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش،

سرتیپ مدبر رئیس شهربانی کل کشور، سرهنگ اشرفی فرماندار نظامی تهران نیز حضور داشته‌اند. سرتیپ ریاحی موضوع را بازتر می‌کند: «صبح روز ۲۷ مرداد با حضور فرماندار نظامی موضوع اقدامات توده‌ای‌ها و اهانت‌هایی که به افسران می‌کردند خدمت آقای دکتر مصدق مطرح شد. در آن‌جا تصمیم کلی، نشان دادن شدت عمل علیه توده‌ای‌ها با اجازه ایشان گرفته شد».^{۳۲} برپایه همین مذاکرات بود که همان روز اعلامیه شهربانی کل کشور درباره منع تظاهرات خیابانی صادر می‌شود و فرماندار نظامی هرگونه اجتماع غیرمجاز را در اطلاعیه جداگانه‌ای ممنوع اعلام می‌کند. این اعلامیه‌ها هم در روزنامه‌ها به چاپ می‌رسد و هم از رادیو پخش می‌شود. منتهی رهبری حزب به تصمیم دولت و اعلامیه‌های مقامات انتظامی حکومت ملی، بی‌اعتنا می‌ماند و جوانان را با بار کردن شعار هیجان‌انگیز و تحریک‌آمیز «جمهوری دموکراتیک» به خیابان‌ها می‌فرستد.

چپ‌روی‌ها و تشنج‌آفرینی‌های آن چند روز سرنوشت‌ساز، چه بدست حزب توده و چه از سوی برخی از رهبران و سازمان‌های جبهه ملی، بجای تعمیق و تقویت جنبش ملی، به کودتاجیان یاری رساند، تا زمینه آشوب ۲۸ مرداد را فراهم سازند و فاتحه نهضت ملی را بخوانند.

ایرادی اگر به حکومت دکتر مصدق در این مورد وارد است، این نیست که چرا در آن روزها جلو تظاهرات حزب توده برای جمهوری دموکراتیک را گرفت. ایراد در آنست که این کار را با قاطعیت لازم صورت نداد. زیرا آنچه حکومت ملی و آزادی خواه دکتر مصدق و ملت ایران نیاز داشت، آرامش بود. تا بتواند به طور عقلانی و با درایت، خلاء ناشی از فرار شاه از کشور را پر نماید. حزب توده ایران با وجود این که يك نیروی چپ و مترقی بود، در آن مقطع تاریخی، عملاً کارش خصومت با نهضت ملی و کارشکنی و ناخواسته، جاده صاف کن ارتجاع و دشمنان حکومت ملی مصدق بود. لذا می‌بایست از همان صبح ۲۵ مرداد، با اعلام حالت اضطراری و اشغال نظامی شهر تهران، با قاطعیت از هرگونه تظاهرات خیابانی و میتینگ، له و علیه، جلوگیری نماید. در عین حال، دکتر مصدق می‌بایست از طریق رادیو با مردم به صحبت بنشیند و علت و لزوم حفظ آرامش و اجتناب از تنش سیاسی را توضیح دهد و با رهبری حزب توده ایران نیز گفتگو می‌کرد و آنان را بر سر عقل می‌آورد.^(۱)

پانوشته‌های فصل بیست و چهارم

۱. از کتاب روابط خارجی ایالات متحده آمریکا، جلد دهم، سند شماره ۳۴۱، شماره بایگانی 1253-8/8-788.
بتاریخ ۲۱ مرداد ۱۳۳۲
 ۲. خاطرات نورالدین کیانوری، صفحه ۳۳۲
 ۳. همان منبع شماره ۲، صفحه ۲۷۰
 - ۴ و ۵. همان منبع شماره ۲، صفحه ۲۶۷
 ۶. مصدق در محکمه نظامی، به کوشش جلیل بزرگمهر، جلد دوم، صفحه ۶۹۰
 ۷. خاطرات و تألمات، دکتر مصدق، صفحه ۲۲۷
 ۸. همان منبع شماره ۷، صفحه ۲۶۰
 ۹. همان منبع شماره ۷، صفحه ۲۷۳
 ۱۰. به نقل از کتاب ۵ روز رستاخیر ملت ایران، احمد بنی احمد، صفحات ۱۸۲ - ۱۸۰
 ۱۱. به نقل از کتاب قلم و سیاست، محمدعلی سفری، صفحه ۸۴۱
 ۱۲. همان منبع شماره ۱۱، صفحه ۸۵۹
 ۱۳. همان منبع شماره ۶، صفحات ۴۷۷ - ۴۷۶
- درباره سخنرانی دکتر فاطمی در عصر روز ۲۵ مرداد، در میدان بهارستان و نیز سرمقاله‌های تند و تحریک آمیز او در باختر امروز در فاصله ۲۵ تا ۲۷ مرداد، ذکر مطلب زیر حائز اهمیت است. هنگامی که دکتر فاطمی در زندان لشگر ۲ زرهی بود، مدتی نزدیک سلول آیت الله زنجانی، از مجاهدان بزرگ نهضت ملی ایران بسر می برد. آیت الله زنجانی موفق می شود باب مکاتبه را با دکتر فاطمی باز کند. او در یکی از نامه‌های خود اشاره مهمی به رویدادهای آن چند روز می کند. دکتر فاطمی می نویسد: «... اکنون که بازپرسی‌های من تمام شده، به حضرت عالی عرض کنم که از جریان میتینگ [منظور میتینگ عصر روز ۲۵ مرداد است]، دکتر [مصدق] کاملاً مطلع بود حتی مقالات روزنامه [باختر امروز] را هم که تا آن وقت هرگز من به دکتر نشان نمی دادم، در آن سه روز جمله به جمله مقالات را برای او خواندم. در چند مورد هم که نظریات اصلاحی داشتند، در حضور خودشان اصلاح کردم و برای چاپ فرستادم. ولی به طوری که می دانید، يك كلمه در این باب به احدی نگفته و نخواهم گفت. حضرت عالی می توانید به وسیله‌ای، صحت این عریض را از او جویا شوید». (به نقل از «جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران»، سرهنگ نجاتی. صفحات ۵۷۸ - ۵۷۷).
- احتمال می رود دکتر فاطمی این تأکیدات را به خاطر اظهارات دکتر مصدق در جلسه هفدهم (بتاریخ ۷ آبان ماه ۱۳۳۲)، گفته باشد. شاید هم عکس العمل دکتر فاطمی در برابر ایرادها و بدگویی‌هایی باشد که برخی از هم‌زمان او در جبهه ملی درباره رفتار و نوشته‌های او در فاصله‌ی دو کودتا بیان می داشتند.
۱۴. به نقل از جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، سرهنگ نجاتی، صفحه ۵۳۵
 ۱۵. همان منبع شماره ۶، جلد اول، صفحات ۳۹ - ۳۸
 ۱۶. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، مارك. گازیوروسکی، ترجمه نجاتی، صفحات ۳۶ - ۳۵
 ۱۷. خاطرات من از زنده یاد دکتر حسین فاطمی، مکرری، صفحات ۲۴ - ۲۳
 ۱۸. روزنامه کیهان ۲۹ مرداد ماه ۱۳۳۲ به نقل از کتاب تجربه ۲۸ مرداد، ف. م. جوانشیر (فرج الله میزانی)، صفحات ۳۰۰ - ۲۹۹
 ۱۹. همان منبع شماره ۱۰، صفحات ۱۹۴ - ۱۹۳

۲۰. همان منبع شماره ۲، صفحه ۲۷۱
۲۱. ضد کودتا، کرمیت روزولت، صفحه ۱۸۳
- ۲۲ و ۲۳. همان منبع شماره ۲، صفحه ۲۷۴
۲۴. روزنامه اطلاعات، ۲۷ مرداد ۳۲، به نقل از تجربه ۲۸ مرداد، ف. م. جوانشیر، صفحه ۲۹۷
۲۵. همان منبع شماره ۱۶، صفحه ۳۶
۲۶. به نقل از کتاب تجربه ۲۸ مرداد، جوانشیر، صفحه ۲۹۶
۲۷. همان منبع شماره ۲، صفحه ۲۷۱
۲۸. خاطرات ارتشید سابق حسین فردوست، جلد اول، صفحه ۱۷۹
۲۹. همان منبع شماره ۶، صفحه ۴۴۷
۳۰. همان منبع شماره ۶، صفحه ۵۹۷
۳۱. همان منبع شماره ۷، صفحه ۲۹۰
۳۲. همان منبع شماره ۶، صفحه ۴۹۵

پانویست ویراستار

- (۱) گفتگوی دکتر محمد مصدق با حزب توده که به عنوان زائده‌ای از سیاست خارجی مسکو در قبال ایران عمل می‌کرد، نه تنها فایده‌ای نداشت، بلکه تجربه سال‌های قبل از آن نشان داده بود که دو طرف در يك تعارض اساسی با یکدیگر بسر می‌برند. آقای امیرخسروی نوشته‌اند که «دکتر مصدق باید با رهبری حزب توده گفتگو می‌کرد و آنان را بر سر عقل می‌آورد.» (!)
- گفتگوی دو جریان سیاسی که یکی در اندیشه نیل به استقلال کامل کشور است و دیگری در دنباله‌روی از سیاست مسکو تا آنجا پیش می‌رود که منافع ملی میهن خود را نیز قربانی اهداف شوروی (سابق) می‌کند، نه تنها هیچ سودی نداشت بلکه در شرایط زمانی آن روزگار می‌توانست برای مخالفان خارجی مصدق (همچون آمریکا و انگلیس) و ایادی داخلی آنها بهانه لازم را برای رویارویی با دولت ملی دکتر مصدق فراهم آورد. از آقای امیرخسروی با مطالبی که تاکنون درباره وابستگی حزب توده به مسکو نوشته‌اند بعید است که اعتقاد داشته باشند گفتگوی دکتر مصدق با رهبران حزب توده، آنان را سر عقل می‌آورد (!)